

# قرآن علی

علی کورانی عاملی

ترجمہ: نس بختی، بشری کورانی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



قرآن علی

علی سلیمان

عنوان:	کورانی، علی، ۱۹۴۲ - هر	سرشناسه:	کورانی، علی، ۱۹۴۲ - هر
عنوان فاردادی:	قرآن علی علیه السلام .فارسی	عنوان و نام پدیدآور:	قرآن علی علی (ع)/ نویسنده علی کورانی عاملی؛ مترجم نرگس بهشتی، بشتری کورانی
مشخصات نشر:	۱۳۸۹	مشخصات ظاهری:	۱۳۸۹
مشخصات ظاهری:	۱۳۸۹	شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۶۰۱۸-۴
وضعیت ثروست:	فیبا	وضعیت ثروست:	نویسن
پادداشت:	واژه نامه .	پادداشت:	کتابنامه : ص. ۱۳۲ - ۱۳۳
موضوع:	قرآن - تحریف	موضوع:	قرآن - جمع و گردآوری
موضوع:	قرآن - دفعه‌ها و ردیه‌ها	موضوع:	شیوه - دفعه‌ها و ردیه‌ها
شناسه افزوده:	بهشتی، نرگس، ۱۳۵۸	شناسه افزوده:	- ۱۳۵۸
شناسه افزوده:	کورانی، بشتری، ۱۳۵۷	رده بندی کنگره:	۱۳۸۹/۳/۲
رده بندی دیوبی:	۱۳۷۶/۱۰۹	رده بندی دیوبی:	۱۳۷۶/۱۰۹
شماره:	۲۱۰۴۰۶	کتابشناسی ملی:	

## قرآن علی شیخ

- 
- نویسنده: علی کورانی عاملی
  - مترجم: نرگس بهشتی، بشتری کورانی
  - نوبت چاپ: اول ۱۳۸۹
  - شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
  - چاپ: سیدالشهداء (به مدد)
- 

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۶۰۱۸-۴

# فهرست

## مقدمه/ ۹

فصل اول: به عقیده‌ی شیعه و سنی، قرآن از تحریف مصون مانده است

❖ عقیده‌ی شیعه درباره‌ی قرآن / ۱۹

❖ خلاصه‌ای از پاسخ علمای شیعه به تهمت اعتقاد به تحریف قرآن / ۲۲

## فصل دوم: اقدامات خلفا در مورد قرآن

۱.۱. حسبنا کتاب الله... / ۲۸

۱.۲. کم و زیاد شدن آیات قرآن به اعتقاد خلفا و اطرافیانشان / ۳۱

❖ بیشتر قرآن، از بین رفته است! / ۳۱

❖ بیش از ۲۰۰ آیه از سوره‌ی احزاب حذف شده است! / ۳۲

❖ بیشتر سوره‌ی برائت از بین رفته است. / ۳۲

❖ حذف «آیه‌ی رجم» و «آیه‌ی شیخ و شیخه» / ۳۳

❖ حذف آیه‌ی «رغبت» / ۳۴

❖ حذف آیه‌ی «لو حمیتم...» / ۳۵

- ❖ حذف آیه‌ی جهاد در آخر الزمان ۳۷/
- ❖ حذف آیه‌ی «ان انتقامکم...» و آیه‌ی فراش ۳۷/
- ❖ حذف آیه‌ی «وادیان» یا همان «تراب» ۳۸/
- ❖ کم شدن عبارت «هو اب لهم» از آیه‌ی «النبي اولى بالمؤمنين...» ۳۹/
- ❖ آیه‌ی ذات الدين و آیه‌ی تراب ۴۰/
- ❖ تسبیحات اربعه در قرآن ۴۱/
- ❖ حذف آیه‌ی «أَلَا بَلَغُوا قَوْمًا...!» ۴۱/
- ❖ آیه‌ای که بزغاله آن را خورد! ۴۲/

### ۴.۲. قرانات‌های شخصی خلیفه ۴۶/

- ❖ آیه‌ی فاسعوا إلى ذكر الله ۴۶/
- ❖ قرانات شخصی خلیفه، به سوره‌ی حمد هم رسید! ۴۸/
- ❖ آیه «اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَحَدٌ الْقَوْمُ» ۴۹/
- ❖ آیه‌ی أَيُّهُمْ أَنْذَرْنَا كُنَّا عِظَمًا نَّعْزَةً ۴۹/
- ❖ تلاش عمر برای حذف واو از آیه‌ی ۱۰۰ انبیاء ۵۰/
- ❖ تغییر قرانات «من» در آیه‌ی قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيدًا بَنِي وَتَبَّعُكُمْ وَمَنْ عَنْهُمْ عَلِمُ الْكِتَابِ ۵۲/

### ۴.۳. اضافه کردن دو سوره‌ی جعلی خلخ و حفظ به قرآن ۵۹/

#### ۴.۵. افسانه نزول قرآن بر هفت حرف ۸۸/

- ❖ چرا عمر این سخن را گفت تا این‌چنین پس ازاو برای تفسیر آن، دست و با برزنده؟ ۹۲/

❖ روایت نامعقول عمر را یذیرفتند و روایت صحیح را رها کردند ۹۵/

❖ سه دلیل دیگر، برای بطلان افسانه‌ی «هفت حرف» ۹۷/

- ❖ فتوای خلیفه دوم عمر: محو متن قرآن ۹۹ /  
❖ هدف خلیفه از نظریات منحصر به فردش و سرانجام آن‌ها ۱۰۳ /

**فصل سوم: جمع آوری قرآن افسانه یا واقعیت؟!**

- ۱.۱. آیا قرآن جمع نشده بود؟! ۱۰۷ /  
۱.۲. مخالفت عمر با وصیت پیامبر ﷺ دربارهٔ قرآن ۱۱۳ /  
۱.۳. تحریر بحث علمی و سؤال از قرآن توسط خلیفه دوم ۱۱۵ /  
۱.۴. انتخاب افراد نالائق برای جمع قرآن ۱۱۷ /  
۱.۵. عاقبت مصحف خلیفه دوم ۱۲۰ /  
۱.۶. نظریه «احرف سبعه» عمر، در زمان عثمان مشکل ساز شد! ۱۲۳ /  
۱.۷. جایگاه درختان حذیفه در جمع قرآن و نفس او در یکتاکردن نسخه قرآن ۱۲۵ /  
۱.۸. اعضای کارگروه تدوین مصحف در زمان عثمان ۱۲۰ /

**فصل چهارم: قرآنی که در دست ماست**

- ۴.۱. قرآنی که در دست ماست. با استفاده از نسخه علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته شده است ۱۲۳ /  
۴.۲. علی علیه السلام دو نسخه از قرآن داشت ۱۲۶ /



## مقدمه

ما پیروان اهل بیت علیه السلام از همان زمانی که شیعیان علی علیه السلام بودن را برگزیدیم، با این ظلم تاریخ خو گرفتایم که دیگران دستاوردهای بزرگمان را به نام خودشان مصادره کنند!

علی علیه السلام دست راست و پرچمدار پیامبر علیه السلام با جانفشنی‌های او پاگرفت. اما قریشیان، با وجود وصیت پیامبر علیه السلام، او را کنار گذاشتند و خلفایشان را جانشین او کردند؛ جنگ آوری‌های علی علیه السلام را در بدرا، احد و احزاب، از او گرفتند و این افتخارات را به خلفاً بخشیدند و مدعی شدند که خلفاً، باعث پیروزی اسلام شدند. خلافت و ولایتشان را جزئی از اصول دین و شاخصی برای جنگ و سازش با مردم قرار دادند و هر که آسان را به رسمیت نشناخت، از لب تیغ گذراندند!

۱. رهبری علی عَلِیٰ و شاگردانش در فتوحات، مداری که به سینه‌ی دیگران زده‌شد!

موجی که در اثرِ دعوت پیامبر ﷺ به اسلام ایجاد شده بود، تمام منطقه را فراگرفت، بشارت ایشان به فتح روم و فارس، از همان اوایل بعثت جرمه‌ی فتوحات را زد.

از مهم‌ترین فتوحات، فتح شام و ایران بود که نقش علی عَلِیٰ و یارانش در آن از دیده‌ها پنهان نماند، هرچند برخی آن را به نام دیگران ثبت کرده‌اند.

الف - فتح شام: در جنگ یرموق، زمانی که حاکمان قربی توانستند که روم لشکری عظیم در حمص گردآورده‌است، به شدت ترسییدند. رومیان صد و بیست هزار سرباز جمع کرده بودند، درحالی که مسلمانان بیش از بیست و چهار هزار نفر نیرو نداشتند. (تاریخ دمشق: ۱۴۲/۲)

خالد، فرماندهی سپاه مسلمانان هراسان از شکست، نامه‌ای به خلیفه‌ی اول، ابوبکر نوشت. ابوبکر با علی عَلِیٰ مشورت کرد و علی عَلِیٰ به او اطمینان داد که مسلمانان پیروز خواهند شد؛ هم‌چنین گروهی را به رهبری مالک اشتر و ابوذر برای کمک به خالد فرستاد. ابوبکر در نامه‌ای به خالد نوشت: «پهلوانان یمن و مکه به سویت آمدند، ابن معدی کرب زیدی و مالک بن اشتر تو را بس است» (واقدی: ۶۸/۱)

وقتی ابوبکر مرد، خلیفه‌ی دوم عمر، ابو عبیده را به جای خالد، فرمانده سپاه کرد. ابو عبیده به عمر نوشت که از رومیان می‌ترسد. عمر با صحابه مشورت کرد و گفت: «خدا شما را رحمت کند، نظرتان در این باره چیست؟ علی بن ابی طالب گفت: خدا شما را بی‌امرزدا بشارت باد بر شما که در این جنگ نشانه‌ای از نشانه‌های الهی است...[ای عمر] برای کارگزاری ابو عبیده نامه‌ای بفرست و به او بگو، بدان که یاری خدا، برایت از فریاد رسی و کسک ما بهتر است» (واقدی: ۱۷۸/۱)

در همین جنگ یرسوک بود که ماهان، پهلوان رومی و بزرگ‌ترین فرمانده‌شان مبارز طلبید، بسیاری از سربازان و فرماندهان مسلمانان حتی ابو عبیده و خالد جا زدند و یار باوفای علی عثّنه، مالک اشتر، به جنگ او رفت. «ماهان از مالک اشتر پرسید: تو از یاران خالد بن ولیدی؟ مالک جواب داد: خیر، من مالک نخعی از یاران و صحابه‌ی رسول خدا هستم.» (فتح الواقدی: ۲۰۸/۱ و ابن الاعثم: ۲۲۴/۲) سرانجام ماهان به دست مالک کشته شد. سپس چندی از بزرگان و فرماندهانشان به جنگ مالک آمدند. او همه را به قتل رساند و سوجی از ترس و یأس در سپاه روم افتاد که با حمله‌ی مسلمانان، کارشان یک‌سره شد و آن معجزه‌ی خداوند که علی عثّنه به آن وعده داده بود، رقم خورد.

چنین بود که هِرقل (قیصر روم) از سوریه دست کشید و آن را بدرود گفت.  
با عقب‌نشینی رومیان، سوریه به دست مسلمانان افتاد و مالک اشتر، رومیان را  
تا کوه‌های لُکَام – در ترکیه – عقرباند و رومیان را به قسطنطینیه بازگرداند.  
این همان جنگ پرموک است که حکام آن را به نام خود زدند و خیرات و  
برکات سوریه را به همراه تبعیر طبیانش در ساختن سم، به معاویه پیشکش  
کردند! پیشکشی که با آن مالک اشتر را با شرب عسل مسموم، به شهادت  
رساند. (زک: جواهر التاریخ: ۳۴۷/۲)

ب – فتح ایران: در جریان فتح ایران، ساسانیان صد و پنجاه هزار سرباز در  
نهاآوند جمع کردند، تا به مدینه حمله کنند و به خیال خود، ریشه‌ی این دین را  
برکنند. عمر خلیفه‌ی دوم هنگامی که از وقایع جنگ مطلع شد، به شدت  
ترسید.

ابن اعثم در فتوح می‌گوید: «در نامه‌ی عمار یاسر به عمر آمده است:  
بسم الله الرحمن الرحيم

از عمار یاسر به بندهی خدا عمر، خلیفه‌ی مسلمانان، سلام بر تو،  
صاحبان قدرت و کینه‌ورزان، از دشمنان خویش انتقام می‌گیرند و به  
دوستان خود نیکی می‌کنند و خدا یاری کننده اهل طاعت‌ش در برابر منکرین و  
دشمنانش است.

ای خلیفه‌ی مسلمین، اهل ری، سمنان، ساوه، همدان، نهاوند، اصفهان، قم، کاشان، راوند، اسفیدبان<sup>۱</sup>، فارس، کرمان و اطراف آذربایجان در قالب سپاهی با صد و پنجاه هزار سواره و پیاده از کفار در سرزمین نهاوند جمع شده‌اند و فرماندهان آنان چهار امیر از امیران عجم به نام‌های ذو العاجب فرخزاد بسر هرمز، آنان با یکدیگر هم‌بیمان شده و معاهده‌ای استوار امضا کرده‌اند که ما را از سرزمین‌هایمان بیرون کنند و سپس به سوی شما لشکر کشی کنند. اینسان سپاهی آماده و قدرتمند، چارپایانی تیزپا دارند و تا دندان مسلح هستند اما، ید الله فوق أيديهم....

به شما خبر می‌دهم که آنان هر کس از ما را که در شهرهایمان یافتند کشتند، به سرزمین‌هایشان که به دست ما فتح شده بود، نزدیک شده‌اند و قصد دارند به سوی مدائنه آمده و از آنجا به کوفه لشکرکشی کنند.

به خدا قسم، این وقایع و خبرهایی که از آن‌ها به دست ما رسیده‌است، ما را سخت هراسان کرده‌است. من این نامه را برای خلیفه‌ی مسلمانان نوشتم تا در امور مختلف راهنمای و هدایت‌گر ما باشد. خدا یاری‌گر است و با حوال و قوتش امورمان را تدبیر می‌کند. والله حسبنا و نعم الوکيل، پس نظر و رأی شما چیست؟ والسلام. نقل شده است که وقتی عمر، نامه را دریافت کرد و خواند، از شدت ترس، لرزه بر اندامش افتاد، به طوری که صدای به هم خوردن

دندان‌هایش شنیده می‌شد! سپس از جایش برخاست و به مسجد رفت و فریاد زد: ای مهاجران و انصار! خدا شما را بی‌امرزد، جمع شوید و مرا باری کنید...» این‌جا بود که علی بُشْرَیَة آمد و دل‌ها را آرام کرد و به مسلمانان روحیه بخشید، خط مشی جنگ را مشخص کرد و برنامه‌ای داد. عمر، نفس راحتی کشید، اختیار امور را به علی بُشْرَیَة سیرد و دستش را باز گذاشت. علی بُشْرَیَة جنگ را مدیریت کرد؛ شاگردش نعمان بن مقرن را به رهبری جنگ نهاد و فرستاد و حذیفه بن یمان را به جانشینی او برگزید - اگر نعمان به شهادت رسید - و چنین هم شد و پس از شهادت نعمان، حذیفه جنگ را به پایان رساند و به پیروزی رسید. علی بُشْرَیَة در این‌باره می‌فرماید: «ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را باری ندهم، در دین رخنه‌ای یا ویرانی‌ای بیسم که مصیبت آن بر من ناگوارتر است تا از دست دادن حکومت بر شما. آن هم حکومتی که اندک روزهایی بیش نپاید و چون سراب زایل گردد، یا همانند ابرهایی که هنوز به هم نپیوسته‌اند، پراکنده شوند.

در گیرودار آن حوادث، از جای برخاستم تا باطل، نیست و نایبود شد و دین بر جای خود آرام گرفت و استواری یافت.» (نهج البلاغه: ۳/۱۱۸)

## ۲. جمع‌آوری قرآن توسط علی<sup>علیه السلام</sup> افتخاری که مدعیانی دروغین مصادرهاش کردند

امام علی<sup>علیه السلام</sup> اقداماتی مؤثر برای حفظ قرآن از تعریف انجام دادند و در نهایت عثمان را وادار کردند، نسخه‌ی صحیحی از قرآن را به عنوان نسخه‌ی خلیفه رواج دهد تا قرآن، چند نسخه نباشد.

اما این افتخار چیزی نبود که برخی بتوانند از آن چشم‌بوشی کنند؛ بنابراین راویان حکومتی برای مصادره‌ی این کوشش‌های علی<sup>علیه السلام</sup> دست به کار شدند و روایاتی جعلی ساختند که جمع‌آوری قرآن را به دیگران نسبت می‌داد.  
در این روایات بیان شده است که خلفا، قرآن را با مشقت و سختی فراوان جمع‌آوری کردند! آن‌ها تلاش کردند تا قرآنی را که پراکنده بود، از این سو و آن سو، از آن‌چه که مردم در حافظه داشتند و آن‌چه که بر روی ورق و پوست و سنگ و برگ خشک خرما و استخوان نوشته بودند، جمع‌آوری کنند!

دانستان پردازی این روایات همینجا تمام نشد، جمع‌کنندگان قرآن، وقتی نتوانستند همه‌ی آیات را بیابند، افرادی را بر در مسجد گذاشتند تا برای جمع‌آوری قرآن از مردم یاری بطلبند و فریاد بزنند: ای مسلمانان! ما را یاری کنید!

هر کس آیه‌ای را با دو شاهد بر درستی اش بیان می‌کرد، در قرآن نوشته می‌شد؛ ولی هم‌چنان آیاتی از قرآن باقی مانده بود که آن را پیش خزیمه

یافتد، آیاتی که کسی جز او بر آن‌ها شهادت نمی‌داد، اما مشکلی نبود! چون شهادت خزیمه مانند شهادت دو نفر است بنابراین می‌توان آن آیات را هم پذیرفت!

بله، آن‌ها کوشش علی ع را به نام خود تمام کردند و فضیلت جمع آوری قرآن را با روایاتی ساختگی و خیال‌پردازانه به دیگران نسبت دادند حتی به این قیمت که این داستان پردازی صحت سند قرآن را خدشه دار کند. آن‌ها به این کار هم بسته نکردند، بلکه به شیعه‌ی علی ع حمله برند و اینان را دشمنان قرآن دانستند، افرادی که اعتقاد دارند قرآن تحریف شده و به آن ایمان ندارند!

در یک کشور عربی، جوانی این جرأت را به خود داد تا با استادش در دانشگاه درباره‌ی احادیث وصیت پامبر علیه السلام به جانشینی امام علی ع بحث کند، اما استاد از کوره در رفت و پلیس امر به معروف و نهی از منکر (!) را خبر کرد، این جوان دستگیر و به جرم توهین به قرآن و لگدمال کردن آن محکمه و اعدام شد! زیرا «استاد» با آن ریش و پشم بلندش شهادت داده بود که با دو چشم خود دیده است که او قرآن را زیر پا گذاشته و گفته است: به آن ایمان ندارد!

برخی این چنین با حیله و نیز نگ تاریخ را واژگونه جلوه می‌دهند، این چنین تاریخ را می‌نویسند و منتشر می‌کنند، این چنین کودکان و جوانان را

نسل به نسل با دروغ می‌پرورانند، اما روزی می‌رسد که خداوند امام  
موعودش ﷺ که جان‌هایمان فدایش، را آشکار کند و حق را به صاحبانش  
بازگرداند و حقیقت تاریخ را بازگو کند...

امیدوارم در این کتاب، خلاصه‌ای از داستان واقعی تدوین و جمع آوری  
قرآن را دریابید و از نقش امیر المؤمنین علیؑ و شاگردشان، حذیفه بن یمان  
در نجات قرآن از خطری مسلم، آگاه شوید.

علی کورانی عاملی



## فصل اول

# به عقیده‌ی شیعه و سنی، قرآن از تحریف مصون مانده است

### ۱. عقیده‌ی شیعه درباره‌ی قرآن

ما شیعیان در این عصر گرفتارِ گروه کینه‌توزی شده‌ایم. فرقه‌ای که هم‌جا تبلیغ می‌کند شیعیان به قرآن ایمان ندارند. آن‌ها افرادی را از هند و شام استخدام کرده‌اند که علیه ما کتاب بنویسند. یک وهابی هندی، به نام احسان الهی ظهیر، در کتابش «الشیعه و السنة» تحت عنوان شیعه و قرآن می‌نویسد: «از مهم‌ترین اختلافات میان شیعه و سنی، اعتقاد اهل سنت به قرآنی است که خدا آن را بر پیامبر ش فروفرستاده، که همان آخرین کتابی است که از جانب

خدا بر تمام مردم فرستاده شده است و در آن تغییر و تبدیلی صورت نگرفته است...

اما شیعه، به این قرآنی کریمی که در دست مردم است، اعتقاد ندارند و زیر بار حق نمی‌روند و راه راست را ترک گفته‌اند. این همان اختلاف اصلی و اساسی میان اهل سنت و شیعه، [بلکه] میان مسلمانان و شیعه است، زیرا فردی مسلمان نیست مگر این‌که معتقد باشد این قرآن، همان قرآنی است که پیامبر<sup>ص</sup> به امر خدا، برای تمام مردم آورده است.»

نسخه‌ای که این مطلب را از آن نقل کردیم، چاپ سی ام کتاب است، که در پاکستان به چاپ رسیده است و پشت جلدش آدرس سیزده کتابفروشی در عربستان برای تهیه‌ی آن آمده است! ده‌ها کتاب و کتابچه و نوار چون این، در چند هزار نسخه، تولید و به هر مناسب در سراسر کشورهای اسلامی و حتی اروپا و آمریکا پخش شده است و در این میان، سهم هر حاجی که پا به عربستان می‌گذارد – همان طور که روزنامه‌هایشان نوشتند – ده کتاب و پنج نوار است. همه‌ی آن‌ها، سراسر پر است از طعن به شیعه و کافر دانستن آن‌ها و خارج کردنشان از دایره‌ی اسلام. در رأس همه‌ی این تهمت‌ها، تهمت قبول نداشتند قرآن و لعن صحابه‌ای چون ابوبکر و عمر و عثمان و حفظه و عایشه و معاویه است!

ما شیعیان عادت کرده‌ایم که با دشمنانمان با شکیبایی و آرامش برخورد کنیم، ظلم به شیعه، از روز وفات پیامبر<sup>ص</sup> آغاز شد، زیرا ما همواره جریان

مخالف حکومتی بودیم که قریش بر ضد اهل‌بیت تشکیل داده بود. مخالفین باید آزار دولت و تبلیغات و ظلم‌هایش را تحمل کنند و این هجمه‌ها در طول قرن‌ها کم نشد، گاهی هم بسیار شدت می‌یافتد.

قصه‌ی این فرقه‌های جدید، همان قصه‌ی اجدادشان، خوارج است. خوارج می‌خواستند با مسلمانان بجنگند و به دنبال راه حلی می‌گشتند که آن‌ها را کافر بدانند تا خیالشان راحت باشد که خون مسلمان، به گردنشان نیست!

برای همین است که می‌بینی خود را به هر ذری می‌زنند که به بهانه‌ای بگویند تو کافری! پس گشتند و احادیثی در منابع شیعه یافتد و از آن‌ها این چنین برداشت کردند که شیعه می‌گوید حکومت، بعضی آیاتی را که در شأن اهل‌بیت بود، از قرآن حذف کرده است. این ادعا در حالی بیان می‌شود که علمای شیعه، این روایات را رد کرده‌اند و سند‌هایش را ضعیف شمرده‌اند. ولی، آن‌ها به خاطر علاقه‌ی بسیاری که به جهاد با ما و کشتن‌مان دارند، ادعا کردند که ما شیعیان، این روایات را قبول داریم و قائل به تحریف قرآن هستیم. آن‌ها چشمشان را به روی منابع خودشان بسته‌اند، منابعی که بر است از روایاتی که نه تنها به صراحت از تحریف قرآن سخن می‌گوید، بلکه مجوز تحریف صادر می‌کند! البته علمای آن‌ها نیز، این احادیث را رد کرده یا تأویل و توجیه کرده‌اند.

## ۲. خلاصه‌ای از پاسخ علمای شیعه به تهمت اعتقاد به تحریف قرآن

❖ خود شیعیان دلیلی مجسم برای رد این تهمت هستند؛ زیرا شیعیان گروهی محدود نیستند که در یک روستای دور افتاده زندگی کنند و قرآنی را که به آن اعتقاد دارند، در پستو پنهان کرده باشند! شیعیان، تقریباً در تمام کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و بیش از دهها میلیون نفرند، اما در مساجد، حسینیه‌ها و حوزه‌هایشان، یا خانه‌ها و مدارسشان، قرآنی غیر از همین قرآن تمام مسلمانان، نمی‌یابی. اگر واقعاً شیعیان به قرآنی دیگر اعتقاد دارند، پس چرا این قرآن را می‌خوانند؟ چرا همین قرآن را تدریس می‌کنند؟

❖ مذهب تشیع بر پایه‌ی تمسک به قرآن و عترت استوار است؛ پس چگونه ممکن است که یکی از دو رکن مذهبیان را منکر شویم؟ حدیث ثقلین، نزد شیعه و سنی حدیثی ثابت شده و متوادر است، چنان‌که احمد بن حنبل (مسند احمد ۱۷/۳) آن را روایت می‌کند: «به واسطه‌ی ابو سعید خدری از پیامبر نقل شده است که فرمود: نزدیک است که خوانده شوم و اجابت کنم [مرگم فرا رسد] در حالی که در میان شما دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم، کتاب خدای عزوجل و عترتم؛ کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان به سوی زمین آویخته است و عترت من، اهل‌بیتمن هستند، همانا خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که این دو از هم جدا نخواهند شد

تا بر حوض [کوثر] نزد من بیایند. پس نشانم دهید که بعد از من با این دو چه می‌کنید.»

❖ شیعیان قاعده‌ای برای رد یا پذیرش یک روایت دارند که مبنای آن قرآن است، چنان‌که در کافی (۶۹/۱) آمده است: «امام صادق علیه السلام در منا خطبه خواند و گفت: ای مردم اگر چیزی منسوب به من به شما رسید که موافق کتاب خدا بود، آن سخن من است و اگر مخالف کتاب خدا بود، از سخنان من نیست... از ایوب بن حرث نقل شده است، شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: هر چیزی باید با معیار کتاب و سنت سنجیده شود، و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نبود سخنی بی‌ارزش است.» هم‌چنین در تهذیب (۲۵۷/۷) آمده است: «زمانی که از ما حدیثی به شما رسید، آن را برکتاب خدا عرضه کنید، پس آن‌چه موافق کتاب خدا بود به آن عمل کنید، و آن‌چه مخالف آن بود کنار بگذارید، یا به ما واگذار کنید.»

❖ فرهنگ شیعی مبتنی بر همین قرآن است؛ تاریخ و فقه و عقایدش، تفسیر و کتاب‌های نفیس بسیارش، همگی حول محور قرآن و سنت بوده و هست و در آن‌ها صحبت از قرآن دیگری جز همین قرآن نمی‌یابی.

❖ آن‌چه که شیعیان در طول این قرون درباره‌ی قرآن نگاشته‌اند نیز خود گواه بر اعتقادشان به همین قرآن است. دارالقرآن کریم در قم، تعداد کتاب‌هایی که شیعیان تنها در زمینه‌ی تفسیر نوشته‌اند، بیش از پنج هزار جلد

اعلام کرده است؛ این نکته نشان می‌دهد سهم شیعه در تفسیر قرآن بسیار بیشتر از دیگران است!

❖ فقه شیعه بر احترام به قرآن تأکید بسیاری دارد. در فقه شیعی، دست زدن به خط قرآن، برای کسی که طهارت (وضو، غسل) ندارد، حرام است و هر عملی که عمداً یا سهوا اهانت به قرآن به شمار آید، جایز نیست، مانند گذاشتن قرآن در محلی نامناسب یا پرت کردن آن یا خوابیدن طوری که باها به طرف قرآن باشد، یا رها کردن آن در دست کودکی که به آن بسی احترامی کند و...

❖ علمای شیعه در جواب به تهمت دشمنان، نظراتی داده‌اند که بیانگر اعتقاد شیعه به مصون بودن قرآن موجود است. شیعیان این قرآن را همان قرآنی می‌دانند که بر رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> نازل شده است و بی‌کم و کسر و بدون هیچ اضافه‌ای در دست ماست. در اینجا نمونه‌هایی از این نظرات را بیان می‌کنیم:

نظر شیخ صدوq (ره): «اعتقاد ما بر این است که قرآنی که خداوند بر پیامبرش محمد<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> فرو فرستاد، همان قرآنی است که بین دفتین [بین دو جلد] جمع شد و همانی است که امروز در دست مردم است و بیش از آن نیست. تعداد سوره‌های قرآن، بنابر قول معروف، ۱۱۴ سوره است و سوره‌های

۱. ر.ک: صيانة القرآن، سيد مرتضى؛ التحقيق في نفي التحريف، آيت الله ميلاني.

«والضحى» و «أَلْم نشرح» و نیز دو سوره «لایلاف» و «الْم ترکیف» یک سوره (در نماز) به شمار می‌آید. هرگز این گفته را که قرآن نازل شده بر پیامبر ﷺ بیش از مقدار موجود است را به ما نسبت دهد، بر ما دروغ بسته است.».

نظر شیخ مفید: «سخن صحیح آن است که اگر مقصود از تحریف زیاد شدن یک یا دو کلمه، یا زیاد شدن یک یا دو حرف و مانند آن در قرآن است - تا اندازه‌ای که به حد اعجاز و تحدى قرآن نرسد - به طوری که قرآن بودن آن‌ها بر فُصحاً مشتبه شود، لازم بود که در صورت وقوع، خداوند آن را اعلام می-کرد و وجه درست آن را برای بندگانش توضیح می‌داد. من یقین به چنین اتفاقی ندارم، بلکه عدم آن را ترجیح می‌دهم و قرآن را - حتی از اضافه شدن یک حرف یا کلمه به آن - مصون می‌دانم.»

نظر شریف مرتضی: «منقول است که قرآن در عهد رسول خداوند ﷺ به همین شکل امروزی آن جمع و تألیف شده بود و همین قرآن در آن زمان حفظ و تدریس می‌شد. همین قرآن بر پیامبر ﷺ عرضه می‌شد و در برابر ایشان تلاوت می‌گردید و گروهی از صحابه مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و غیر ایشان چندین بار در خدمت رسول اکرم قرآن را ختم کردند. این نکات با کمترین تأمل، بر جمع بودن قرآن فعلی در آن زمان بدون هیچ پراکندگی و آشفتگی دلالت دارد.»

نظر شیخ طوسی: «سخن درباره‌ی زیادی یا کاستی قرآن، سزاوار این کتاب نیست؛ زیرا احتمال فزونی در قرآن به اجماع مسلمانان باطل است و تحریف به تقصیان، بنابر ظاهر مذهب مسلمین، باطل است و بنابر مذهب تشیع نیز همین قول، صحیح است. چنان‌که سید مرتضی آن را مستدل ساخته و ظاهر روایات نیز با آن سازگار است.»

نظر شیخ طرسی: «به قرآن عنایت و توجه و پژوهش شده است و انگیزه‌های بسیاری برای نقل و نگهداری آن وجود داشته است و این عنایت و توجه در موارد دیگر مشابهی ندارد... زیرا قرآن معجزه‌ی پیامبر ﷺ و منبع علوم شرعی و احکام دینی است و علمای مسلمانان در حفظ و صیانت از قرآن، تا حدی تلاش کرده‌اند که حتی به همه‌ی موارد اختلاف در اعراب، قرائت، حروف و آیات آن، شناخت کامل دارند؛ پس چگونه ممکن است که تغییر یافته یا ناقص شده باشد؟!»

اگر بخواهیم سخنان علمای شیعه را نقل کنیم، سخن به درازا خواهد کشید. بسیاری از علمای شیعه، کتبی مستقل درباره‌ی نفی تحریف قرآن و رد این تهمت بر شیعه نگاشته‌اند، که از نمونه‌های آن می‌توان به «صیانت القرآن» سید مرتضی، «التحقیق فی نفی التحریف» آیت‌الله میلانی و «تدوین القرآن» مؤلف و... اشاره کرد.

## فصل دوم

### اقدامات خلفا در مورد قرآن

کمترین انتظار از کسانی که خود را خلیفه‌ی پیامبر ﷺ می‌خوانند این بود که از اسلام پاسداری و صیانت کنند، اسلامی که کتاب مقدسش، قرآن و سنت<sup>۱</sup> پیامرش مهم‌ترین سرمایه‌ی آن بودند.

در این فصل تلاش می‌کنیم تا بر اساس منابع اهل سنت، با صحیح‌ترین سندها و به روایت از بزرگ‌ترین صحابه(!) بدanim که خلفا چه طور این حق پیامبر ﷺ را نسبت به قرآن ادا کردند.

---

۱. برای مطالعه بیشتر درباره‌ی اقدامات خلفا درباره‌ی سنت، به کتاب تدوین قرآن مراجعه شود.

۱. حسبنا کتاب الله...<sup>۱</sup>

زمانی که پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> در بستر مرگ بودند، دستور دادند پیمانی بنویسند که اگر مسلمانان به آن پایی بند باشند، پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> ضمانت می‌کنند، همواره بر راه راست خواهند بود و بر جهان حکمرانی خواهند کرد.

اما عمر مانع نوشتن آن شد و گفت: «همانا درد بر پیامبر غلبه کرده است؛ قرآن نزد ماست و همین قرآن برای ما کافیست. پس کسانی که پیش پیامبر بودند، اختلاف نظر پیدا کردند؛ گروهی می‌گفتند: موقعیتی است که پیامبر برایتان چیزی بنویسد تا بعد از او هرگز گمراه نشوید، برخی می‌گفتند: حرف ما، حرف عمر است. سخنان یهوده و اختلاف در میان آن‌ها بالا گرفت، تا جایی که رسول خدا فرمود: از من دور شوید.» (عدالة الصحابة، احمد حسین یعقوب/۱۸۲؛ بخاری، فصل (المرض) تحت عنوان (قول المريض: قوموا عنی) ۹/۷؛ صحیح مسلم آخر فصل (الوصیة): ۷۵/۵؛ مسلم با شرح النسوی: ۹۵/۱۱؛ مسند احمد: ۳۵۶/۴؛ ح (۲۹۹۲)

می‌بینید که چگونه عمر، قرآن را تنها منبع رسمی برای اسلام می‌دانست و سنت را یک منبع انتخابی می‌شمرد، که سران قریش هرجه از آن را که به دردشان می‌خورد، انتخاب و هرجه که به نفعشان نبود، رها کنند یا مانع انتشارش شوند!

---

۱. ر.ک: کتاب «ألف سوال و اشکال»، ج. ۲، بحث کودتای صحابه علیه پیامبر.

همچنین عمر که خود را مفسر رسمی قرآن می‌دانست، و به خود حق داد که به عنوان رهبر مورد قبول قبیله‌های قريش، - به جز بنی هاشم - نگذارد پیامبر ﷺ پیمانی بنویسند که مسلمانان را ملزم به قبول یک مفسر رسمی قرآن از بنی هاشم کند.

بعدها خلیفه‌ی دوم، تفکر «قرآن تنها مصدر و خلیفه تنها مفسر» خود را با این اقدامات جامی عمل پوشاند:

۱. او باعث شد نسخه‌ی قرآنی که نزد علی علیه السلام بود، پذیرفته نشود.
۲. با تسلیم به زور کوشید، علی علیه السلام و فاطمه سلام و بنی هاشم و یاورانشان را تسلیم خود کند، و مانع هرگونه تأثیر آنان بر مردم شود، تا جایی که حتی قرآن و سنت را هم از آنان نیاموزند.
۳. پذیرفت که تمام قرآن یا تفسیر پیامبر ﷺ از آن در اختیار علی علیه السلام یا یکی از صحابه است و مدعی شد آیات قرآن در میان صحابه پراکنده است، و جمع آوری قرآن و تأیید آن، فقط حق خلیفه است!
۴. به نظر خلیفه‌ی دوم، بیشتر از دو سوم قرآن بعد از پیامبر ﷺ گم شد؛ بنابراین قرآن بیش از مقداری است که در دست صحابه بود. او این مشکل را این‌گونه رفع کرد که هرچه به نظرش جزء قرآن بود، جمع کرد و به دخترش حفصه سپرد اما پیش از انتشار آن مُرد.

۵. خلیفه‌ی دوم معتقد بود، آیاتی از قرآن اصلاً نوشته نشده‌اند؛ بنابراین به کاتب شیخ زید بن ثابت دستور داد که بعضی از آن آیات را در نسخه‌اش بنویسد، و درباره‌ی بعضی عبارات دیگر گفت: اگر نمی‌ترسیدم که مسلمانان بگویند عمر چیزی به قرآن افزوده است، حتماً دستور می‌دادم که آن را جزء آیات قرآن قرار دهی! (بخاری: ۱۱۲/۸)

۶. خلیفه‌ی دوم قرائت‌های مختلف قرآن را به رسمیت شناخت و معتقد بود که این سخن علی<sup>ع</sup> و بنی هاشم که قرآن بر یک حرف نازل شده، غلط است. او روایت «نزول قرآن بر هفت حرف» را این‌گونه معنا می‌کرد: تفسیر لفظ قرآن جایز است و بیان مضمون آن به زبان عربی یا غیرعربی بدون اشکال است، فقط به شرطی که آیه‌ی مغفرت به عذاب و آیه‌ی عذاب به مغفرت تبدیل نشود! هر قرائتی که این شرط را داشته باشد، قرائتی جایز و شرعی است که از جانب خدا نازل شده است.

۷. برای حفظ آبروی مفسر رسمی قرآن و جبران بی‌اطلاعی او، پرسش درباره‌ی قرآن منوع بود و هر که از تفسیر می‌پرسید، به اشد مجازات دچار می‌شد!

۸. قاضی‌ها، با توجه به برداشت خودشان از قرآن، قضاوت می‌کردند اما به شرطی که با برداشت خلیفه یا صحابه‌ی مورد قبولش در تعارض نباشد. قاضی با ظن و گمان خود حکم می‌کرد البته بهتر بود حکم را تا دانستن نظر خلیفه به تأخیر بیندازد.

## ۲. کم و زیاد شدن آیات قرآن به اعتقاد خلفا و اطرافیانشان

دانستیم، عقیده‌ی مشهور در میان شیعه و اهل سنت مصونیت قرآن از هرگونه تحریف و کم و زیاد شدن است. با وجود این اعتقاد، بسیار حیرت می‌کنیم زمانی که در میان منابع اهل سنت، به روایاتی بر می‌خوریم که به صراحت از اعتقاد خلفا و برخی از یاران آن‌ها به کم و زیاد شدن قرآن سخن می‌گویند.

در این مبحث تلاش می‌کنیم تا با نگاهی به روایات صحیح منابع اهل سنت در این‌باره، شما را نیز در این شگفتی با خود همراه کنیم.

### ❖ بیش‌تر قرآن، از بین رفته است!

عمر می‌گفت: «قرآن یک میلیون و بیست و هفت هزار حرف است. هر کس آن را با تأمل تلاوت کند، در مقابل هر حرف همسری از حوریان بهشت برایش خواهد بود.».

بعضی بزرگان اهل سنت برای حل مشکل رقم عجیب و غریب آیات فکری کردند، با نسخ التلاوه یا با تضعیف روایت!

سیوطی در در المتنور (۴۲۲/۶) و همچنین هیثمی در مجمع الزوائد (۱۶۳/۷) - به نقل از طبرانی - این روایت را موثق دانسته‌اند. اما هیثمی ذهبی را تنها کسی می‌داند، که در صحت این روایت شک کرده است.

باید گفت روایت عمر موئن است و تلاش برخی برای تضعیف روایت از روی درمانگی و تحریر در یافتن توجیهی منطقی برای آن است.

سیوطی (در المتنور: ۴۲۲/۶) راه حل نسخ التلاوه<sup>۱</sup> را پیشنهاد کرده و گفته است: «بعضی از علماء معتقدند که این عدد، تعداد آیاتی است که نازل شده اما کتابت آن نسخ شده است و گرنه قرآن موجود، این تعداد آیه ندارد.» به دو دلیل واضح است این ادعا که منظور عمر، نسخ آیات بوده، غلط است:

اول: احادیث بسیار دیگری با همین مضمون وجود دارد که مؤید این حدیث است: «...[این آیه] از آیاتی است که گم شده‌اند... [این آیه] از آیاتی است که از دست رفته‌اند... بسیاری از قرآن با محمد رفت...» (رک الدر المتنور: ۱۷۹/۵، کنز العمال: ۵۶۷/۲)

دوم: تعداد حروف قرآن موجود، حدود سیصد هزار حرف است که این «کمتر از یک سوم» عددی است که عمر ادعا کرده است؛ آیا می‌توان باور کرد که بیش از دو سوم قرآن نسخ شده باشد؟!

۱. نسخ التلاوه: اکثر علمای اهل سنت معتقدند که بخشی از آیات در قرآن ضبط نشده و از قرائت ساقط شده است؛ این گونه آیات را نسخ شده می‌نامند، بنابراین تلاوت قسمتی از آیات قرآن، نسخ شده است.

❖ بیش از ۲۰۰ آیه از سوره‌ی احزاب حذف شده است!

در کنز العمال (۴۸۰/۲) از حذیفه نقل شده است که عمر به او گفت: «سوره‌ی احزاب را چند آیه به شمار می‌آورید؟ گفتم: هفتاد دو یا سه آیه. گفت: همین؟! این سوره معادل سوره‌ی بقره بود [نژدیک به ۲۸۰ آیه داشته است؛ یعنی چهار برابر مقدار موجود] و آیهی رجم در آن بود.» (همچنین احمد: ۵/۱۳۲، حاکم: ۲۵۹/۴ و ۴۱۵/۲ آن را صحیح دانسته است و بیهقی: ۸/۲۱۱ و کنز العمال: ۲/۵۶۷)

❖ بیش‌تر سوره‌ی برائت از بین رفته است.

در مجمع الزوائد (۳۰۲/۵) آمده است: «ابوموسی اشعری گفت: سوره‌ای مانند برائت نازل شد و سپس نسخ شد و تنها این جمله را از آن به یاد دارم: «ان الله ليؤيد هذا الدين بأقوام لا خلاق لهم...»

❖ حذف «آیهی رجم» و «آیهی شیخ و شیخه»

بخاری (۲۵/۸) روایت کرده است که به عمر خبر رسید، شخصی می‌گوید: «اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت خواهم کرد» عمر خشمگین شد و گفت: «به خدا قسم بیعت ابوبکر خطابی بود که پیش آمد و تمام شد. ان شاء الله امشب در میان مردم سخن خواهم راند و آنان را از کسانی که می‌خواهند خلافت را غصب کنند، برحدزr می‌دارم.»

عمر به مردم گفت: «به من خبر رسیده است که کسی از شما گفته است: به خدا قسم اگر عمر بعیرد با فلانی بیعت می‌کنم، پس [هشیار باشید] کسی فریب نخورد [و این کار را برای علی<sup>مشیح</sup> تکرار کند] همانا بیعت با ابویکر لغزشی بود که پایان یافت. بدانید که این گونه بود ولی خدا ما را از شر آن حفظ کرد، و در میان شما کسی نبود که چون ابویکر مشهور و محبوب باشد. اگر کسی بدون مشورت با مسلمانان، با کسی بیعت کرد، با آن‌ها همراه نشوید، که کشته خواهند شد. خداوند محمد را برانگیخت و قرآن را بر او فروفرستاد و آیه‌ی رجم، جزو آیات، نازل شده بوده است. ما این آیه را تلاوت می‌کردیم و معنای آن را در می‌یافتیم و به همین دلیل پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> و ما، مجرمان را سنگسار می‌کردیم. حالا زمانی طولانی گذشته است و می‌ترسم کسانی بگویند: به خدا قسم آیه‌ی رجم را در کتاب خدا نیست. پس با ترک این واجب الهی که در کتاب خدا بود، گمراه شوند. سنگسار طبق قرآن بر مرد زن‌دار و زن شوهردار- هرگاه مرتکب زنا شوند و بیئنه قائم شود یا نشانه آبستنی هویدا شود یا اعتراف کنند لازم است.»

### ❖ حذف آیه‌ی «رغبت» ❖

عمر ادعا می‌کرد این آیه از قرآن بوده است: «لاترغبوا عن ابائکم فانه کفر بکم؛ از پدراتنان روی برنگردانید [خود را فرزند کسی جز پدرتان ندانید] که این کار کفر است» و می‌گفت: «به خدا قسم اگر نمی‌گفتند عمر به کتاب خدا افزوده است، آن را در قرآن می‌نوشتم»

این روایت در بخاری (۲۴/۸) در کنار آیه‌ی رجم آمده، اما هیشمی در مجمع الزوائد (۹۷/۱) آن را جداگانه روایت کرده است: «بردهای که او را «کیسان» خطاب می‌کردند و او خود را «قیس» می‌نامید، ادعا کرد اربابش، پدر اوست. او به کوفه رفت، پس پدرش سوار بر مرکب شد و نزد عمر خطاب رفت و گفت: ای خلیفه مسلمین! این پسرم از من روی گردانده و خود را فرزند اربابمان می‌داند. پس عمر به زید بن ثابت گفت: آیا می‌دانی که این آیه را قرائت می‌کردیم: «لَا ترْغِبُوا عَنِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ عَنْ أَبْيَانِكُمْ فَإِنَّهُ كَفَرَ بِكُمْ» پس زید باسخ داد: بله؛ عمر به مرد گفت: راه بیفت، پسرت را به شترت بیند و آن‌ها را رها کن، پس یک تازیانه به شتر و یک تازیانه به پسرت بزن تا او را نزد خانواده‌ات برگردانی.»

❖ حذف آیه‌ی «لو حَمِّت...»

حاکم (۲۲۵/۲) روایت می‌کند که ابی بن کعب، آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی فتح را چنین می‌خواند: اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجahليّة، ولو حميتم كما حموا لفسد المسجد الحرام، فأنزل الله سكينته على رسوله...؛ هنگامی که کافران در دل خویش تعصب جاهلی را قرار دادند، اگر شما نیز مثل آنان تعصب داشته باشید، مسجد الحرام نابود خواهد شد؛ پس خداوند آرامش خود را بر رسول خویش نازل فرمود...»

ذکر شده است که به عمر خبر رسید که ابی بن کعب آیه را این‌گونه خوانده است، او ابتدا آن را رد کرد و سپس پذیرفت و گفت: او بهترین قاری است. حاکم این روایت بنابر شرط شیخین صحیح دانسته است. (همچنین رک. در المتنور: ۷۹/۶، به تقلیل از نسان)

واضح است که این آیه ساختگی شان، هم از لحاظ ادبی بسیار سست و ضعیف است هم معنای معقولی ندارد؛ زیرا معنای آن اینست که قریشیان در غزوه‌ی حدیبیه دارای غیرت جاهلی بودند که اگر مسلمانان نیز با همین غیرت و تعصّب جلو می‌آمدند، مسجدالحرام خراب و ویران می‌شد؛ یعنی قدرت قریش آنقدر زیاد بود که اگر مسلمانان نرمی نشان نمی‌دادند، با ورودشان چنان جنگی در می‌گرفت که به نابودی مسجدالحرام می‌انجامید.

عمر تلاش کرد با این تغییر، قدرت و حمیت قریش را به رخ مسلمانان بکشد؛ اما این سخن، با کلام خداوند متناقض است: «وَلَوْ قاتَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا الْأَذْبَارُ لَا يَجِدُونَ وَلَا وَلَا نَصِيرًا» (فتح: ۲۲) و «وَمَوْلَانِي كَفَأَبْدِيَهُمْ عَكْمُ وَأَبْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِسْطَنْ نَكَةٌ مِنْ بَقَدَأَنْ أَظْفَرْكُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِإِنْشَانِنَ بَعِيرًا» (فتح: ۲۴) زیرا بنابراین آیات، خداوند می‌فرماید اگر مسلمانان حمله می‌بردند، حتماً به پیروزی می‌رسیدند. باید به نکته‌ی مهمی اشاره کرد، در صحت تمام روایات زیادی و نقصان قرآن، که به ابی بن کعب منسوب است، باید شک کرد؛ زیرا ثابت شده است که برخی از روایات را به دروغ به او نسبت داده‌اند و از نام نیک او سوء استفاده کرده‌اند.

### ❖ حذف آیه‌ی جهاد در آخرالزمان

عمر پنداشته آیه‌ی جهاد از قرآن حذف شده است. در درالمنشور (۳۷۱/۴) آمده: «از عبدالله بن عبدالرحمن بن عوف روایت شده است که عمر از من پرسید: آیا این آیه‌ی «وجاهدوا فی الله حق جاهدوا فی آخر الزمان کما جاهدت فی أوله؛ در آخرالزمان نیز راه خدا جهاد کنید، چنان‌که در اول آن جهاد می‌کردید.» از آیاتی که می‌خواندیم، نبود؟ گفت: بله. ای خلیفه‌ی مسلمین، این مسأله در چه زمانی مصدق خواهد داشت؟ گفت: زمانی که بني امير و بني مغیره وزیر باشند!»

در کنزالعمال (۵۶۷/۲) نیز آمده: «به نقل از مسند عمر: آیا در میان آیاتی که نازل شده بود، این آیه نبود: (آن جاهدوا کما جاهدت اول مرة) اما ما آن را نمی‌یابیم! [عمر] گفت: این در میان آیاتی از قرآن بود که از بین رفت.» این دو روایت به خوبی نظر عمر را درباره‌ی نقص قرآن بیان می‌کند.

### ❖ حذف آیه‌ی «ان انتفائكم...» و آیه‌ی فراش

میان شیعه و سنی مشهور است که این عبارت «الولد للفراش و للعاهر الحجر» حدیثی از پیامبر ﷺ است. (وسائل الشیعه: ۳۷۶/۱۳؛ سنن ترمذی: ۳۱۳/۲؛ و نسائی: ۱۸۰/۶؛ احمد: ۲۵۵/۴ و ۱۸۶/۴ در چهار روایت) اما در کنزالعمال (۲۰۸/۶) آمده: «عمر به ابی بن کعب گفت: آیا این آیه جزء قرآن نبود که «ان انتفائكم من آباتکم کفر بکم؟» گفت: بله؛ سپس پرسید:

آیا این آیه را نیز قرائت نمی‌کردیم که «الولد للفراش و للعاهر الحجر» و اکنون از کتاب خدا حذف شده است؟ ابی پاسخ داد: بله.»

### ❖ حذف آیه‌ی «وادیان» یا همان «تراب» ❖

بخاری (۱۷۵/۷) این عبارت «وادیان...» را به عنوان حدیثی از پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> نقل کرده، مسلم (۱۰۰/۳) نیز پس از نقل این روایت آورده است: «ابو موسی اشعری قاریان بصره را فراخواند. پس سیصد تن از قاریان به نزد او آمدند. ابو موسی به ایشان گفت: «شما نیکان بصره و قاریان این شهرید؛ قرآن را به نیکی تلاوت کنید و مباداً گذر زمان قلب‌های شما را سخت کند؛ همان‌گونه که باعث سنگدلی [و فراموشکاری] پیشینیان شما شد. ما قبل از سوره‌ای را قرائت می‌کردیم که در بزرگی و کوبندگی، آن را شبیه سوره‌ی برائت می‌انگاشتیم، اما آن را فراموش کردم؛ تنها این جمله را از آن به یاد دارم: «لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی وادیا ثالنا و لا يملا جوف ابن آدم الا التراب؛ اگر فرزند آدم دو دره پر از مال داشته باشد، دره‌ی سومی را طلب می‌کند و شکم فرزند آدم را جز خاک چیزی پر نخواهد کرد.» و سوره‌ای را می‌خواندیم که شبیه یکی از مسیحات<sup>۱</sup> بود. آن را نیز فراموش کردم؛ تنها یک آیه از آن را به یاد دارم: «بِاِيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ. فَتَكْتُبُ شَهَادَةً فِي اعْنَاقِهِمْ

۱. سوره‌هایی که با تسبیح خداوند آغاز می‌شود که عبارتند از اسراء، حديد، حشر، صف، جمعه، تغابن، اعلی.

فتسائلون عنها یوم القيامة؛ اى کسانی که ايمان آوردید چرا چيزی را عمل نمی‌کنید می‌گويند تا شهادتی بر گردن شما ثبت شود و در روزقيامت از آن بازخواست شويده.» (همچنین احمد به نقل از زيد بن ارقم: ۲۶۸/۴؛ از عايشه ۲۱۹/۵ و

(۵۵/۶)

همچنین احمد (۱۱۷/۵) آورده است: «ابن عباس آيهی تراب را خواند، پس عمر دربارهی آن پرسید، ابن عباس، ابی ابن کعب را گواه گفته‌اش خواند و گفت: رسول خدا آن را اين گونه برای ما خواند. پرسید: آن را در مصحف بنویسم؟ عمر پاسخ داد: بنویس!» اين روایت در مجمع الروايات (۱۴۱/۷) با تفاوتی اندک آمده است و هيشمی آن را صحيح دانسته است.

چون اين آيه در قرآنی که در دست ماست، وجود ندارد پس در قرآنی نوشته شده بوده که عمر آن را به حفظه سپرده بود، اما مرگ فرصت انتشار آن را به عمر نداد.

❖ کم شدن عبارت «هو اب لهم» از آيهی «النبي اولى بالمؤمنين...» در در المتنor (۱۸۳/۵) به نقل از عبدالرزاق و سعيد بن منصور و اسحاق بن راهويه و ابن منذر و يبهقى از بجاله آمده است که عمر از کنار جوانی که در حال قرائت قرآن بود گذشت، جوان از روی مصحف، چنین تلاوت می‌کرد: «النبي اولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجهم وأمهاتهم و هو أب لهم» عمر به

او گفت: این [قسمت آیه] را پاک کن؛ جوان گفت: این مصحف اُبی است! عمر نزد اُبی رفت و در این باره از او سؤال کرد، ابی گفت: «این از آن جهت است که من را قرآن به خود مشغول کرده بود و تو را معامله‌ی بازار!» این هم دروغ دیگری است که به حساب ابی گذاشته شده است، با این‌که از این روایت برمه آید که عمر اضافه شدن «و هو أب لهم» را پذیرفته، اما هم اکنون اثری از آن نیست! پس این تغییر، در همان مصحفی بوده که عمر آن را نزد حفظه بنهان کردا!

### ❖ آیه‌ی ذات الدین و آیه‌ی تراب

حاکم در مستدرک (۲۲۴/۲) از زبان ابی بن کعب روایت کرده است: «پیامبر خداوند به من گفت: همانا خداوند به من امر کرده است که قرآن را برس تو قرائت کنم؛ پس پیامبر ﷺ چنین تلاوت فرمود: «لَمْ يَكُنْ الظَّنِينَ كُفَّارًا مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ... وَ بِهِ دِبَالٌ آنَّ خَوَانِدَ: لَوْ أَنْ إِنَّ آدَمَ سَأَلَ وَادِيَّا مِنْ مَالٍ فَأَعْطَيْتَهُ لَسَأَلَ ثَانِيًّا، وَ إِنْ أَعْطَيْتَهُ ثَانِيًّا سَأَلَ ثَالِثًا، وَ لَا يَمْلأُ جَوْفَ إِنَّ آدَمَ إِلَّا التَّرَابُ وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ وَ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفِيَّهُ غَيْرُ الْيَهُودِيَّهُ وَ لَا النَّصَارَىيَّهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ خَيْرًا فَلَنْ يَكُفُّرَهُ.» هیشی در مجمع الزوائد (۱۴۰/۷) نیز این روایت را صحیح دانسته است.

❖ تسبیحات اربعه در قرآن

در کتاب احمد بن حنبل آمده است، سمرة از پیامبر ﷺ چنین نقل کرد: «اگر سخنی برایتان بیان کردم، هرگز چیزی به آن اضافه نکنید و ادامه داد: جهار کلام است که از یاکترین سخنان است؛ این کلمات از قرآن است و با هر کدام که شروع کنی، تفاوتی ندارد: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر...». (نسائی ۱۴۳/۲ به نقل از أبي)»

❖ حذف آیه‌ی «الا بلغووا قومنا...!»

بخاری در چند روایت (۲۰۴/۳ و ۲۰۸ و ۳۵/۴ و ۴۲/۵) نقل می‌کند که آیه‌ی «الا بلغووا قومنا بأتا قد لقينا رينا فرضي عنا و أرضانا؛ به قوم ما بگویید که ما پروردگارمان را ملاقات کردیم و او از ما خشنود شد و ما را از خود خشنود ساخت» در قرآن بوده و از آن حذف شده است. او ادعا می‌کند که مسلمانان آن را تلاوت می‌کردند و این آیه درباره شهدای «بشر معونه» است که پیامبر ﷺ آن‌ها را به نجد فرستاده بود و قبایل رعل، ذکوان و گروهی از بنی لحیان به آن‌ها خیانت کردند.

هم‌چنین مسلم (۱۲۵/۲) و احمد (۱۰۹/۳ و ۲۱۰ و ۲۱۵ و ۲۵۵ و ۲۸۹) در بسیاری از این روایات، این آیه را نسخ شده می‌نامند و در برخی دیگر، این آیه را در زمرة آیاتی می‌دانند که بعد از پیامبر ﷺ به آسمان بازگشت؛ در حالی که این به اصطلاح آیه، جمله‌ای ناقص است!

❖ آیه‌ای که بزغاله آن را خورد!

از مطالب عجیبی که از عایشه نقل شده است، آن است که آیه‌ای از قرآن درباره‌ی محرم شدن بزرگسالان به وسیله‌ی شیر خوردن، نازل شده بود که از قرآن حذف شده است.

احمد از بزرگ‌ترین راویان اهل سنت در مسندهش (۲۷۱/۶) روایتی در این باره آورده است: «هرگاه عایشه دوست داشت با کسی محرم شود، حتی اگر بزرگ‌سال بود، او را نزد خواهر یا دختران خواهرش می‌فرستاد تا آنان به او پنج مرتبه شیر دهند. ام سلمه و بقیه زنان از پذیرش فردی که این‌گونه محرم شده باشد، پرهیز کردند مگر آن که شیردادن در زمان شیرخوارگی او می‌بود...»

معنای این روایت این است که عایشه بعضی از مردان را به نزد خواهرش – یا چنان‌که در روایت دیگری آمده – زن برادرش، می‌فرستاد تا به واسطه‌ی شیر خوردن به عایشه محرم شوند.

بخاری (۱۲۵/۶) در روایتی به نقل از عایشه آورده است: «پیامبر بر او وارد شد و مردی را نزد او دید، رنگ چهره‌ی پیامبر از ناراحتی دگرگون شد. عایشه گفت: این مرد برادر من است. پیامبر گفت: بینید برادران شما چه کسانی هستند. محرم شدن با شیر خوردنی است که سیر کننده باشد.» (مسند احمد: ۱۵۰/۳؛ نسایی: ۱۰۱/۶)

عبدالرزاک در کتابش، مصنف، ۵۰ روایت را تحت عنوان رضاع و شیردهی در بزرگسالی جمع آوری کرده است و در ذیل آن بیان می‌کند که مسلمانان آن را نمی‌پذیرفتند. همچنین او نام برخی از افرادی را که به این وسیله به عایشه حرم شده‌اند، آورده است و می‌گوید، عایشه این کار را از سهله دختر سهل بن عمرو آموخت؛ زیرا سهله به عایشه گفت، رسول خدا به او اجازه داده است که به سالم فارسی شیر دهد تا به او حرم شود و داستان را این‌گونه نقل کرد که به حضور پیامبر رسیده و گفته است: «يا رسول الله! سالم غلام ابوحدیفه در خانه‌ی ما زندگی می‌کند و در حالی که به بلوغ رسیده است پیش ما می‌آید. پیامبر فرمود: او را شیر بدء، تا به تو حرم شود.»

عبدالله بن ابی مليکه که این حدیث را به واسطه‌ی قاسم بن محمد بن ابی بکر از عایشه نقل کرده است، می‌گوید: «این حدیث برای من آنقدر عجیب بود که تا یک سال جرأت نداشتم آن را نقل کنم. پس از یک سال دوباره قاسم بن محمد را دیدم و به او گفتم این چه حدیثی است که برای من گفتی که هنوز نتوانستهام آن را برای کسی نقل کنم؟! قاسم گفت: از قول من بگو که عایشه این داستان را برایم تعریف کرده است.»

همه احادیث شیردهی حتی حدیث سهله تنها از عایشه نقل شده است؛ در تمہید (۲۵۸/۸) عایشه می‌گوید: «سهله دختر سهیل نزد پیامبر آمد و گفت: زمانی که سالم بر من وارد می‌شود برای ابوحدیفه ناخوشایند است. پیامبر گفتند: شیرش بدء. گفتم: ولی او مردی جا افتاده است! پیامبر گفتند: آیا من

نمی‌دانم او مردی بزرگ‌سال است؟! اورا شیر بده. بعداً او نزد پیامبر مراجعه کرد و گفت: ای رسول خدا (پس از شیر دادن به سالم) همسرم ابوحدیفه، از آمدن او به نزد من ناراحت نمی‌شود.»

عايشه برای توجیه کارش، به روایتی که از سهله شنیده بود، استناد می‌کرد؛ ولی در همان زمان همسران پیامبر<sup>علیه السلام</sup> و مردم، با او به شدت مخالف بودند. پس از این‌که عايشه با این مخالفت‌ها روبرو شد، ادعا کرد که در سورد شیر دادن شخص بزرگ‌سال، آیاتی نازل شده بود که آن‌ها را بر کاغذی نوشته و زیر تختن گذاشته بود. هنگامی که رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> بیمار شد، عايشه در خانه‌ی پیامبر<sup>علیه السلام</sup> که از اتفاقش فاصله داشت، به مراقبت از او مشغول شد و در اتفاقش را خوب نیست، پس بزغاله‌ای آمد و آن ورق‌ها را خورد.

برای این‌که بعداً کسی نگویید این آیات نسخ شده بودند، عايشه تأکید داشت که این آیات تا زمان وفات پیامبر<sup>علیه السلام</sup> در قرآن بود و قرائت می‌شد. بعد از وفات پیامبر<sup>علیه السلام</sup> هم نسخ آیه ممکن نیست.

در صحیح مسلم (۱۶۷/۴) به نقل از عايشه آمده است: «آیه‌ای در قرآن نازل شد که ده بار شیرخوردن را موجب محروم شدن می‌دانست، سپس آیه‌ای نازل شد که پنج بار را نیز کافی می‌دانست و اولی را نسخ کرد و تا زمان وفات رسول خدا جزء قرآن بود و به عنوان قرآن خوانده می‌شد.» (دارمی: ۱۵۷/۲) هم‌چنین ابن ماجه از عايشه نقل کرده است: «آیه‌ی رجم و آیه‌ی شیر دادن شخص بزرگ‌سال نازل شد و من آن را در کاغذی نوشتم و

زیر تخت گذاشتم. هنگام وفات رسول خدا، گرفتار بودیم که بزرگالهای آمد و آن را خورد» (ونسای: ۱۰۰/۶)

این روایت نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ در زمان وفات در خانه‌ی عایشه نبوده است و گرنه بزرگاله نمی‌توانست وارد آن شود!! در حالی که برخی از اهل سنت معتقدند بیماری و وفات پیامبر ﷺ در خانه‌ی عایشه بوده است.

به استناد روایاتی از این قبیل، گروهی مانند عبدالله بن عمر و مالک بن انس فتوا داده‌اند که پنج بار شیر دادن موجب محرومیت می‌شود. آن‌ها حتی بر او پیشی گرفته و یک بار مکیدن را هم برای محرومیت کافی دانسته‌اند.

(ترمذی: ۲/۳۰۹؛ در السنور: ۱۲۵/۲)

عایشه اعتقاد داشت که قرآن ناقص شده است و این بزرگاله ملعون باعث شد تا کتاب آسمانی مسلمانان تا ابد ناقص گردد!! پس لعنت بر این بزرگاله!!

## ۲. قرائت‌های شخصی خلیفه

در منابع اهل سنت، به روایاتی بر می‌خوریم که نشان می‌دهد، خلیفه بر قرائت‌هایی اصرار داشت که خاص خودش بود و از پیامبر ﷺ شنیده نشده بود.

❖ آیه‌ی فاسعوا إلی ذکر الله ❖

منابع اهل سنت متفقند که خلیفه دوم، آیه‌ی ۹ سوره‌ی جمعه را به صورت «فامضوا الی ذکر الله» قرائت می‌کرد و و با اصرار فراوان دستور داد کلمه‌ی «فاسعوا» را به «فامضوا» تبدیل کنند و اعتقاد داشت که این کلمه نسخ شده است، ولی بحمدالله مسلمانان به سخن او تن ندادند.

علت این سخن عمر این بود که او «سعی» را به معنی دویدن می‌دانست، بنابراین معتقد بود از ما خواسته شده به نماز جمعه برویم، نه این‌که بدؤیم، پس سعی و دویدن یا غلط است یا نسخ شده است. بنابراین باید تصحیح شود!

بخاری (۶۳/۶) نیز می‌گوید: «[عمر وقتی به این آیه می‌رسید] این طور می‌خواند: فامضوا إلی ذکر الله در تاریخ مدینه (۷۱۱/۲) از خرشة بن حر چنین روایت شده است: «لوحی نزد من بود که در آن نوشته بود: إِذَا نُودِي للصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إلی ذِكْرِ اللهِ عمر گفت: چه کسی این را به تو املا

کرده است؟ گفتم: ابی بن کعب. گفت: ابی بن کعب بیشتر از همه‌ی ما از آیات نسخ شده آگاهی دارد. آیه را این‌گونه بخوان: فامضوا إلی ذکر الله در بیهقی (۲۲۷/۳) نیز آمده، سالم از پدرش نقل می‌کند که گفت: «شنیدم که عمر جز این بخواند: فامضوا إلی ذکر الله» (همچنین در المنشور: ۲۱۹/۶)

همچنین روایت کردند که عمر، عبدالله بن مسعود را قانع کرد و او «فاسعوا» از مصحف را پاک کرد و به جای آن «فامضوا» نوشت و گفت: اگر «فاسعوا» بخوانم، آن وقت باید بدور و عبایم می‌افتد؛ به همین دلیل فامضوا می‌خوانم» (جمع الزوائد: ۱۲۴/۷ این روایت را موقتاً دانست است)

حضرت علی علیہ السلام این قرائت را رد کرده و اشتباه عمر را تبیین کرده‌اند. در دعائم الاسلام (۱۸۲/۱) آمده است: «از حضرت علی علیہ السلام درباره این آیه سوال شد: إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْقُوْا إِلَيْهِ ذِكْرِ اللهِ حضرت فرمود: «سعی» در این آیه به معنای تند راه رفتن نیست؛ بلکه به معنای راه رفتن (اعمولی) است.»

همین طور ابوذر این قرائت را رد کرده است؛ در درالمنشور (۲۱۹/۶) آمده است: «بیهقی در سنن خود به نقل از عبد الله بن صامت روایت کرده است، در روز جمعه به سوی مسجد می‌رفت، در راه ابوذر را دیدم. درحالی‌که راه می‌رفتم ندای دعوت به نماز جمعه را شنیدم و راه رفتنم را سریع‌تر کردم

چراکه خدا فرمود: اذا نودي للصلاه من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله بس [ابوذر]  
مرا کشید و گفت: آیا در این صورت ما در حال «سعی» نیستیم؟!...  
راویان مذاهب اربعه و فقهای اهل سنت، این خطای عمر را نادیده گرفته‌اند  
و چون مشکلی ندارند که به خاطر عمر تغییری در قرآن صورت بگیرد،  
قرائت عمر را نیز جایز دانسته‌اند! (رک: بیهقی: ۲/۲۲۷؛ مفسی: ۲/۱۴۳؛  
درالمنتور: ۶/۲۱۹؛ کنزالعمال: ۲/۵۹۱ در روایات ۴۸۰۸۷ و ۴۸۰۹۱، ۴۸۲۱ و ۴۸۲۲؛  
السهیل، ابن جزی: ۲/۴۴۵)

### ❖ قرائت شخصی خلیفه، به سوره‌ی حمد هم رسید!

در نزد اهل سنت، روایت صحیحی وجود دارد که عمر سوره‌ی حمد را  
«سراط من أنعمت عليهم غير المفضوب عليهم و غير الضالين» می‌خواند.  
سیوطی در در المتنور (۱/۱۵) از طرق مختلف این قرائت عمر را روایت  
می‌کند. (کنزالعمال: ۲/۵۹۳؛ بغوی: ۱/۴۲؛ محاضرات راغب: ۲/۱۹۹)  
آیا عمر می‌خواست متن قرآن را تصحیح کند و آن را با ذوق ادبی خود  
زیباتر نماید؟!

### ❖ آیه «اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَقُّ الْقَيْمُ» (۲۵۵ بقره)

بخاری (۶/۷۲) درباره‌ی کلمه‌ی «دَيَارًا» در سوره‌ی مبارکه‌ی نوح می‌گوید:  
«این کلمه بر وزن فَيَعَال است... مانند کلمه‌ی الْحَقُّ الْقَيْم... که عمر بن خطاب

آیه [۲۵۵ بقره] را با آن می خواند.» بخاری (۱۸۴/۸) در دفاع از عمر به این سخن مجاهد استناد کرده است: «الْقَيْمَ قائم بر هر چیز است و عمر آن را القَيْمَ قرائت کرده که هردو قرائت نیکوست.»

معنای این سخن این است که آنان مانند عمر اعتقاد داشتند که تغییر لفظ قرآن، مدامی که همان معنا را داشته باشد، جایز است! و در منابع آن‌ها موارد دیگری هم از تغییراتی که عمر در لفظ قرآن انجام داده بود، وجود دارد!

❖ آیه‌ی آئِذَا كُنَّا عِظَاماً نَخِرَةً (التازعات: ۱۱) ❖

در سوره‌ی نازعات آمده است: آئِذَا كُنَّا عِظَاماً نَخِرَةً اگر اکنون کسی بخواهد به این بهانه که «ناخره» با آخر آیات قبل و بعد تناسب بیشتری دارد، این آیه را به صورت ناخره قرائت کند، این اجازه به او داده نخواهد شد، زیرا تغییر در کلام خدا جایز نیست؛ ولی خلیفه‌ی دوم نه تنها این تغییر را جایز دانست، بلکه دیگران نیز چون سخن عمر بود، آن را پذیرفتند!!

در درالمنشور سیوطی (۳۱۲/۶) از سعید بن منصور و عبد بن حمید نقل می‌کند: «عمر این آیه را با الف و به صورت عظاماً ناخره قرائت می‌کرد.» مجمع الزوائد (۱۳۲/۷) نیز آن را از پسر عمر نقل کرده و صحیح دانسته است. شاید گفته شود، حال که بین ناخره و نخره تفاوت معنایی وجود ندارد، پس این قرائت، بدون اشکال است؛ اما توجه به این نکته ضروری است که

متن قرآن کلام مانند بشری نیست که تغییرپذیر باشد و حتی یک حرف نیز هم در جایگاه خودش و هم در کل قرآن تأثیرگذار است.

### ❖ تلاش عمر برای حذف واو از آیه‌ی ۱۰۰ توبه

در تاریخ مدینه (۷۰۷/۲) بیان شده است: «عمر آیه‌ی **وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ** (و) **الَّذِينَ أَتَبْعَوْهُمْ بِإِحْسَانٍ**; و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار (و) کسانی که در نیکوکاری از آنان پیروی کردند» را بدون واو می‌خواند. ابی بن کعب به او اعتراض کرد. عمر گفت: من شهادت می‌دهم که آیه بدون واو نازل شده است و ابی نیز گفت: من هم شهادت می‌دهم که آیه با واو نازل شده است و خداوند در نزول آن با خطاب و پرسش مشورت نکرد.« این آیه درباره مهاجران و انصار و تابعین مؤمن است و معنای آن این است: «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که در نیکوکاری از آنان پیروی کردند (تابعین)، خدا از آنان خشنود گشت و آنان (نیز) از او خشنود شدند.»

ترتیب بیان کلمات مهاجران و انصار و تابعین، دلالتی بر برتری جایگاه مهاجران قریشی ندارد، هرچند که نامشان پیش از آن‌ها آمده است؛ اما عمر، می‌خواهد با حذف واو معنای آیه را این‌گونه القا کند: (مهاجران و انصاری که در نیکوکاری از آن‌ها [مهاجران] پیروی کردند) او می‌خواهد انصار را کسانی معرفی کند که از مهاجران قریشی پیروی می‌کردند!

عمر بر این نظر پافشاری می‌کرد و روی آن قسم می‌خورد؛ اما ابی بن کعب، زیر بار این تحریف نرفت و به عمر گفت وقتی خدا این آیه را نازل کرد، نه نظر تو را پرسید نه نظر پدرت را!

در روایت حاکم (۳۰۵/۲) آمده است که عمر از فردی خواست که این آیه را تغییر دهد [و بدون واو بخواند] ولی او نپذیرفت و با هم به نزد ابی بن کعب رفتند و بحث میان ابی و عمر بالا گرفت و ابی بن کعب گفت: «این آیه را از رسول خدا آموخته‌ام. عمر پرسید: این آیه را - همین‌گونه - از رسول خدا آموخته‌ای؟ ابی بن کعب پاسخ داد: بل، این آیه را از رسول خدا آموخته‌ام. عمر سه بار سؤالش را تکرار کرد. ابی بن کعب در مرتبه سوم با عصباتی گفت: بل، به خدا قسم آن را خدا بر جبرئیل و جبرئیل بر محمد نازل کرد و با خطاب و پرسش مشورت نکرد! عمر درحالی که دست‌هایش را بلند کرده بود و الله اکبر می‌گفت آنجا را ترک کردا!»

این روایت در کنز العمال (۶۰۵/۲) و (۵۹۷/۲) نیز بیان شده است و در آن آمده است که - عمر و ابی بن کعب در حال مجادله - با انگشت به ینی یکدیگر اشاره می‌کردند! (یعنی هر کدام می‌گفتند که سخن من درست است.). در در المتنور (۲۶۹/۲)، سیوطی ادامه بحث ابی و عمر را این‌گونه نقل می‌کند: «عمر گفت قبول کردم و از این به بعد از ابی تبعیت می‌کنیم؛ ولی من خیال می‌کرم که خداوند ما را دارای مقامی کرده است که آن مقام را به کسی بعد از ما نداده است! ابی گفت: تصدیق سخن من در ابتدای سوره جمعه است:

وَآخَرِينَ سَمِّهُمْ لَنَا يَلْحَقُوا بِهِمْ [در این آیه، تصریح شده ملحقین جزء مهاجران و انصار نیستند و گروه سومی به نام تابعین را تشکیل می‌دهند.]

در واقع عمر، قریش را برتر از همه مردم می‌دید و هیچ کس را با آن‌ها برابر نمی‌دانست، بنابراین، این واو عطف که جایگاه برابری به مهاجران، انصار و تابعین می‌داد، باید حذف می‌شد!

در نهایت، عمر از حرف خود برگشت، و قسمش را پس گرفت! و دیگر از صحابه درباره این آیه نپرسید و دستور داد آن را همان‌گونه که ابی گفته بود، در قرآن بنویستند، و شاهد دیگری جز ابی بر صحت آن نظریه.

❖ تغییر قرائت «من» در آیه **قُلْ كُنِّي بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ**. (الرعد: ۴۳)

قرآن کریم می‌فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كُنِّي بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ؛ وَكُسَانِي که کفر ورزیدند می‌گویند: (تو) فرستاده شده نیستی. (ای پیامبر) بگو: گواهی خدا، و کسی که علم کتاب (قرآن) نزد اوست، بین من و بین شما کافی است» (الرعد: ۴۳)

در تفاسیر و روایات شیعه مدارکی وجود دارد که یگانه مصدق «من عنده علم الكتاب» را علی بن ابی طالب بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ معرفی می‌نمایند.

تعییر «ایتاء کتاب: دادن کتاب» و «توریث کتاب: به ارت گذاشتن کتاب» در قرآن، هم برای امت‌ها، هم برای پیامبران و جانشینانشان، به کار رفته است. اما تعییری چون «الراسخون فی العلم» تنها برای مخصوصین ذکر شده است و همچنین تعییر «من عنده علم الکتاب» بر کسی جز علی عَلٰی انتباط ندارد. زیرا کسی جز او، دارای این علم نبود.

برای آشکار شدن هرچه بیشتر فضیلت علی عَلٰی و خاندانش، آیه‌ی فوق را با آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی مبارکه‌ی نمل مقایسه می‌کنیم. در این آیه، یکی از جنیان که روایات او را آصف بن برخیا معرفی کرده‌اند، می‌پذیرد تخت بلقیس را از سرزمینش صبا، نزد سلیمان نبی حاضر نماید که قرآن از وی با عبارت «الذی عنده علمِ من الکتاب؛ کسی که بخشی از علم کتاب را دارا بود» یاد کرده است، درحالی‌که علم الکتاب به معنای همه‌ی علوم کتاب می‌باشد.

اما عمر تلاش کرد آن چه در شأن علی عَلٰی نازل شده بود مصادره کند و رابطه‌ی این آیه را با علی عَلٰی قطع کند و «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» را «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» خواند یعنی به «من» و «عند» کسره داد، و با این کار خواست که آیه را این‌گونه معنی کند: گواهی خدا، بین من و شما کافی است و علم کتاب از نزد خداست. این قراثت، آیه را بی معنا می‌کند، چراکه ارتباط بین جملات را از بین می‌برد.

عجب این است که عمر این قرائت را به پیامبر ﷺ نسبت داده است، سیوطی در در المتنور (۶۹/۴) به نقل از عمر آورده است: «پیامبر وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ رَاخَوَنْدَ وَ گفت: علم کتاب از نزد خداست» همچنین در اکثر العمال: (۵۹۳/۲) نقل شده است که عمر این آیه‌ی مدنی را در مکه از پیامبر شنیداً (کنز العمال ۱۲ / ۵۸۹ و مجمع الرواند: ۱۵۵/۷)

خدا را شکر که کسی به حرف عمر تن در نداد و اکنون این آیه در قرآن وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ است.

بعد از بیان ناکامی عمر در تلاش برای تغییر معنای این آیه، جای این سؤال باقی است که منظور از «شاهد بر امت بعد از پیامرش» که در این آیه و آیه‌ی دیگری که می‌فرماید: أَفَنَ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةِ مِنْ رِبِّهِ وَلَئِنْ شَاهِدٌ مِنْهُ (هو: ۱۷) کیست؟ پیروان اهل‌بیت علیهم السلام روایاتی را بیان کردند که مصداق «من عنده علم الكتاب» و «شاهد بر امت» را علی بن ابی طالب علیهم السلام معرفی می‌نمایند.

از جمله روایتی صحیح، در تفسیر علی بن ابراهیم (۳۶۷/۱) از امام صادق علیهم السلام نقل شده است که فرمودند: «کسی که نزد او علم الكتاب است، امیر المؤمنین علیهم السلام است. از حضرت سؤال شد، کسی که قسمتی از علم کتاب را دارد، داناتر است یا کسی که [تمام] علم الكتاب نزد اوست؟ حضرت پاسخ داد: علم کسی که قسمتی از علم به کتاب را دارد، در مقابل کسی که علم الكتاب نزد اوست مانند پشمای است که مقداری از دریا را بر بالهای خود حمل می‌کند... امیر المؤمنین علیهم السلام فرمود: آگاه باشید که علمی که آدم با خود از

آسمان به زمین آورد و هرجه که خدا به پیامبران تا خاتم آموخته و داده، در نزد عترت و خاندان خاتم النبیین است» و در نور القلین (۵۲۲/۲۱) به نقل از کتاب أمالی صدق آمده است «ابوسعید خدری گفت: از رسول خدا ﷺ درباره‌ی آیه‌ی قُلْ كَنِي بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بِرْسِيْدَمْ؛ حضرت فرمود: او برادرم علی بن ابی طالب است.»

در تفسیر عیاشی (۲۲۰/۲) از عبد الله بن عطاء بیان شده است که گفت: «به امام باقر علیه السلام گفت: پسر عبد الله بن سلام ادعا می‌کند که این آیه در حق پدر او نازل شده است که می‌فرماید: قُلْ كَنِي بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ امام پاسخ داد: دروغ می‌گوید.. و این آیه در حق علی بن ابی طالب است... عیاشی به واسطه‌ی عبدالله بن عجلان از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: از حضرت درباره‌ی آیه‌ی قُلْ كَنِي بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ سوال کردم و ایشان فرمودند: این آیه در حق علی پس از رسول خدا و امامان بعد از علی نازل شد و علی کسی است که علم الكتاب نزد اوست.»

هم‌چنین در بصائر الدرجات (۱۵۳) روایتی است که شهادت می‌دهد، تفسیر این آیه علی علیه السلام است: از اصبع بن نباته روایت شده است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «به خدا قسم آیه‌ای از قرآن در شب یا روز نازل نشد، مگر آن که من می‌دانم که در حق که نازل شده است و مردی از قریش نیست که آیه‌ای در حقش نازل نشده باشد که نشان دهد او اهل بهشت است یا جهنم. پس مردی

برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! کدام آیه در حق تو نازل شده است؟  
حضرت به او پاسخ داد: آیا نشنیده‌ای که خداوند فرمود **أَفْنَّ كَانَ عَلَىٰ بِيَتِهِ مِنْ رِبِّهِ وَيَلُوْهُ شَاهِدٌ مِنْهُ** پس رسول خدا ع آن بینی الهی است و من شاهد و ادامه دهنده آن.» (امالی الغفید ۱۴۵/)

در تفسیر عیاشی (۱۴۲/۲) از برید بن معاویه عجلی آمده است که امام باقر ع فرمود: «کسی که بر بینه از سوی خداوند است، رسول الله است و ادامه دهنده راه او که شاهد بر اوست، امیر المؤمنین است و پس از او جانشینانش یکی پس از دیگرند.»

برخی از منابع اهل سنت نیز هم سو با شیعیان، مصدق من عنده علم الكتاب را علی ع می‌دانند به طوری که سیوطی در در المنشور (۳۲۴/۳) می‌گوید: «ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابو نعیم در المعرفه روایت کردند که علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - فرمود: «در میان قریشیان کسی نیست الا این که قسمتی از قرآن درباره‌ی او نازل شده است.

مردی به علی گفت: چه آیه‌ای در حق تو نازل شده است؟ گفت: آیا این آیه‌ی سوره‌ی هود را نخوانده‌ای که می‌فرماید: **أَفْنَّ كَانَ عَلَىٰ بِيَتِهِ مِنْ رِبِّهِ وَيَلُوْهُ شَاهِدٌ مِنْهُ** رسول خدا صاحب بینه از سوی خدای خویش است و من شاهد او

هستم»

سپس، سه روایت، مانند این را بیان می‌کند.

أهل سنت روایات دروغینی نیز درباره‌ی آیه‌ی «من عنده علم الكتاب» را نقل کرده‌اند و در آن شاهد امت را عبدالله بن سلام معرفی می‌کنند. عبدالله بن سلام یک یهودی بود، که مانند امویان، برای منافعش اسلام آورده! هدف این روایات جعلی، فقط دور کردن اذهان از تفسیر راستین آیه – که علی بُشِّرَة است – بود. حتی اگر به بهای بخشیدن آن به یک یهودی، باشد! گویی از نظر آنان حتی یک مسلمان هم پیدا نمی‌شد که شایسته‌ی داشتن علم کتاب باشد که به ناچار این مقام به یک یهودی داده‌اند!

در درالمنثور (۶۹/۴) از ابن عباس چنین روایت کرده است: «اسقفی از یعن نزد رسول خدا آمد. حضرت به او فرمود: آیا در انجیل آمده است که من پیامبرم یا نه؟ وی پاسخ داد: نه، آن گاه این آیه نازل شد: قُلْ كَنِيْ بِاللهِ شَهِيداً بِيْتِكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ يَعْنِي عَبْدَاللهِ بْنَ سَلَامَ [مراد این آیه است]» این روایت ساختگی است؛ زیرا کسی که این حدیث را ساخته توجه نکرده است که داستان فوق در مدینه رخ داده درحالی که این آیه در مکه نازل شده است!

درحالی سیوطی این روایت جعلی را بیان می‌کند که سعید بن جبیر و شعبی جواب آن را داده‌اند و می‌گویند: «هیچ آیه‌ای از قرآن درباره‌ی عبدالله بن سلام نازل نشده است.» این خطایی است که طبری (۱۰/۷) و فخر رازی (۲۰۰/۱۷) نیز مرتكب شده‌اند. (ر.ک: تدوین قرآن)

زندگی نامه‌ی عبدالله بن سلام نشان می‌دهد که او و فرزندانش جیره‌خوار امویان و جلادانش حاجج بوده‌اند؛ چنان‌که در مجمع الزوائد (۹۲/۹) و در تذکره ذهبي (۲۷/۱) بيان شده است، عبدالله بعد از اسلام آوردنش، همچنان بر یهودیت خود تعصّب داشت تا جایی که به پیامبر ﷺ دروغ بست که ایشان به او دستور داده‌اند یک شب قرآن و یک شب تورات بخواند!

چگونه چنین دروغگویی می‌تواند علم کتاب را داشته باشد و شاهدی از جانب خدا باشد؟ جالب این جاست که ذهبي حاشیه‌ای بر این حدیث می‌زند و می‌گوید: «اگر این روایت درست باشد، یعنی تکرار و تذیر در تورات جایز است.» پس بنابر فتواي ذهبي سزاوار است که تورات نيز مانند قرآن در میان مسلمانان منتشر شود!!

## ۴.۲. اضافه کردن دو سوره‌ی جعلی خلع و حفده به قرآن

خلیفه‌ی دوم دو سوره‌ی خلع و حفده را در نمازش قرائت می‌کرد. این دو سوره که هم‌اکنون در قرآن نیست سوره‌هایی جعلی بودند که عمر آن‌ها را جزء قرآن می‌دانست. همان منابعی در این‌باره سخن گفته‌اند که عمر را صاحب فضیلت جمع‌آوری و صیانت از قرآن می‌دانند؛ اما جای تعجب است این کتاب‌ها نه بر خلیفه که این دو سوره را در نمازش می‌خواند، خرد می‌گیرند، نه بر اطرافیانش، که آن دو سوره را در نسخه‌های قرآن‌شان نوشته بودند! این‌که بدانیم چرا خلیفه دو سوره به قرآن افزود حکایتی دارد که تنها با فهم مطالب زیر می‌توان آن را درک کرد:

اول: حساسیت نسبت به معوذین (سوره‌ی ناس و فلق)؛  
چرا که پیامبر ﷺ همیشه این دو سوره را برای حسن علیجه و حسین علیجه می‌خواند تا از شرّ انس و جن در امان باشند. پس تلاش کردند به این بهانه که این دو سوره، دعای چشم زخم هستند، معوذین را از قرآن حذف کنند و دو سوره‌ی «حقد» و «خلع» را جایگزین کنند!

دوم: به جوش آمدن خونشان از قنوت پیامبر ﷺ؛  
پیامبر ﷺ بزرگان قریش را در قنوت نماز لعن می‌کردند! پس آنان با جعل حدیث تلاش کردند تا گناه قریشیان را بشوینند و لعن شدنشان را یک اشتباه

بخوانند؛ حتی به قیمت خطاکار شمردن پیامبر ﷺ! بنابراین گفتند دو سوره‌ی خلع و حقد توسط جبرئیل به پیامبر ﷺ آموخته شد، تا خطای لعن کفار را جبران کند!!

این احادیث جعلی را می‌توان به این ترتیب در منابع اهل سنت یافت:

الف - احادیثی جعل کردند که پیامبر ﷺ اعتراف کرده است، در لعن افراد، اشتباه کرده است؛ چون انسان جایز الخطاست! به تعبیر این روایات، پیامبر ﷺ از خدا خواست که به جبران آن، لعنش را در حق ملعونین مایه‌ی قرب و پاداش و رحمت و عافیت و کفاره‌ای برایشان در روز قیامت قرار دهد که آنان از خویشان منند و من خیرخواه آن‌ها هستم!

در صحیح بخاری (۱۵۷/۷) به نقل از پیامبر ﷺ آمده است که: «خدایا هر مؤمنی که او را سبّ و لعن کردم، این لعن و دشنام را در روز قیامت برایش وسیله‌ی قرب و نزدیکی به خودت قرار ده.»

مسلم (۲۶/۸) روایت را از زبان پیامبر ﷺ این‌گونه نقل می‌کند: «خداؤندا! محمد بشری است که مانند دیگر مردم خشمگین می‌شود، درحالی‌که من با تو بیمانی دارم، که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد؛ پس هر مؤمنی که آزارش دادم و به او دشنام داده و یا بر او تازیانه زدم، این - آزار و دشنام - ها را در روز قیامت، کفاره‌ی گناهان او و وسیله‌ی قرب و نزدیکی‌اش به خودت قرار ده.» مسلم هفت روایت دیگر نیز به همین مضمون، نقل می‌کند. (۴۸۸ و ۳۹۰/۲ و ۴۸۴/۳ و ۲۸۴/۵ و ۴۳۷/۵ و ۴۳۹ و ۴۵/۶ و دارمی: ۳۱۴/۲؛ بیهقی: ۶۰/۷ و ...)

همهی این روایات، پیامبری را به تصویر می‌کشد که پس از اعتراف به (نحوه بالله) اذیت و تازیانه زدن مردم و فحش دادن و لعن کردن آن‌ها، توبه می‌کند و در عوض این خطأ، برای همهی آن فرعونیان و شیطان صفتان، دعای خیر می‌کند، آن هم خیری بی‌قید و شرط!

فقهای اهل سنت، در توجیه این روایات جعلی درمانده‌اند؛ زیرا پیامبر ﷺ کسی را جز به فرمان خدا لعن نمی‌کند، پس لعن کردن او، اطاعت امر خدا بوده است، و اگر اطاعت بوده، که دیگر نیاز به توبه و اعتراف ندارد! هم‌چنین، دعای خیر برای کسی که از طرف خدا، لعن شده جایز نیست. در منابع خودشان به وضوح درباره‌ی روایات لعن آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «به خدا قسم این سخن، گفته‌ی من نیست بلکه خدا چنین گفته است.» (احمد: ۴۸/۴ و ۵۷ و ۴۲۰ و ۴۲۴؛ مجمع الزوائد: ۱۰/۴۶؛ کنز العمال: ۱۲/۴۸؛ الحاکم: ۴۲/۴)

علاوه بر آن، اگر لعن پیامبر ﷺ بنابر ادعای آنان، از روی خشم و غصب بشری باشد، گناه بزرگی است که لعن‌کننده را از عدالت ساقط می‌کند و خود پیامبر ملعون است! چرا که آن‌گونه که خودشان روایت می‌کنند لعن کردن مؤمن هم سنگ قتل اوست و لغتی که از [دهان] لعن‌کننده خارج می‌شود، اگر سزاوار لعن شونده بود، به سوی او می‌رود و گرنه به همان کسی که او را فرستاده برمی‌گردد. (کنز الفتاوی: ۳/۶۱۶ و ۲/۶۱۴) آنان چاره‌ای جز این ندارند، که این گناه را به پیامبرشان نسبت دهند تا بلکه آن ملعونان محبوشان را تبرئه کنند!

ب - اما متأسفانه، پا را فراتر هم گذاشتند و با وقاحت تمام، ادعا کردند که خداوند جبرئیل را فروفرستاد تا پیامبر ﷺ را توبیخ کند و به او گفت: خداوند تو را نفرستاده که مردم را سبّ کنی. قریش قبیله و خاندان تواند، برای چه آنان را سبّ و لعن می‌کنی؟ سپس جبرئیل آن دو سوره‌ی مورد ادعای عمر - خلم و حَمْد - را به پیامبر ﷺ آموخت. به زعم آنان، خدا این دو سوره را به جای لعنِ قنوت پیامبر ﷺ فرستاده است.

بیهقی در سنن (۲۱۰ / ۲) چنین آورده است: «خالد بن ابی عمران گفت: رسول خدا در حال نفرین کردن قبیله‌ی مصر [از قریش] بود؛ ناگهان جبرئیل نزدش آمد و به او اشاره کرد که سکوت کند پس پیامبر ساكت شد، جبرئیل به پیامبر گفت: ای محمد! خداوند تو را برای سبّ و لعن مبعوث نکرد، او تو را تنها برای رحمت مبعوث کرد، نه عذاب؛ تصمیم‌گیری بر عهده‌ی تو نیست یا خداوند توبه‌ی آنان را می‌بذرید و یا به دلیل آن که ظالم هستند، آنان را عذاب می‌کند، سپس جبرئیل این قنوت را به پیامبر تعلیم داد: اللهم إنا نستعينك و نستغرك و نؤمن بك و نخضع لك و نخلع و نترك من يكفرك. اللهم إياك نعبد ولک نصلی ونسجد وإليک نسعي ونحفذ ونرجو رحمتك ونخشی عذابک ونخاف عذابک الجد، إن عذابک بالكافرين ملحق.

خدایا! ما از تو یاری می‌جوییم و از تو طلب بخشش می‌کنیم و به تو ایمان داریم و برایت خضوع می‌کنیم و کسی را که به تو کفر ورزید را رها کرده و ترك می‌کنیم. خدایا! ما تنها تو را می‌پرستیم و برای تو نماز می‌گزاریم و

سجده می‌کنیم و به سوی تو شتافته و شتاب می‌کنیم و به رحمت تو امیدواریم  
و از عذاب بیناکیم و از عذاب بسیار سخت می‌ترسیم، همانا عذاب تو  
نصیب کافران است»

بیهقی در ادامه می‌گوید: «این روایت مرسل است اما عمر این خبر را  
صحیح و موصول، روایت کرده است.» دیگر علمای اهل سنت نیز، آن دو  
سوره را دهها بار به نقل از عمر، روایت کردند.

ج - احادیثی در شأن نزول آیه‌ی **لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذَّبُهُمْ فَإِنَّمَا ظَالِمُونَ** (آل عمران: ۱۲۸) جمل کردند. تا آن را تسویخی برای  
پیامبر ﷺ قلمداد کنند، چرا که ایشان، سران قریش را لعن کرده بودند. پس  
در منابع اهل سنت، روایاتی آمده که با تمام قوا، رنج و زخمی را که طاغیان  
بر دل پیامبر ﷺ نشاندند، رد می‌کند و در عوض پیامبر ﷺ را به خاطر لعن  
کردن این ظالمان تخطه می‌کنند!

ترمذی (۲۹۵/۴) به نقل از عمر می‌گوید: «رسول خدا در جنگ احد، گفت:  
خدا ابوسفیان را لعنت کند؛ خدا حارث بن هشام را لعنت کند و لعن خدا بر  
صفوان بن امیه؛ پیامبر گفت پس - این کلام - نازل شد که **لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ...**؛ تصمیم گیری بر عهده‌ی تو نیست، یا خدا توبه‌ی آنان را  
می‌پذیرد یا...» پس خدا توبه‌ی آنان را پذیرفت و اسلام آوردن، اسلامی نیکو  
و پسندیده‌ما... پیامبر جهار نفر را نفرین کرد، پس خداوند تبارک و تعالی، بر او

نازل کرد: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أُوْتَبِ عَلَيْهِمْ أُوْيَذِهِمْ فَإِنَّمَا طَالِعُنَّا تصميم  
گیری بر عهده‌ی تو نیست، یا خداوند توبه‌ی آنان را می‌بذرید و یا درحالی که  
ظالم هستند آن‌ها را عذاب می‌کند؛ پس درنهایت، خدا آنان را به اسلام  
هدایت کردد...»

چهار باب در کتاب بخاری به موضوع پذیرفته نشدن لعن پیامبر ﷺ عليه  
مشارکین و منافقین اختصاص داده شده است؛ ولی جالب این جاست که  
بخاری برای حفظ آبرو و احترم مشرکان و منافقان(!) نام آن‌ها را نیاورده  
است. او (۳۵/۵) در بابی تحت عنوان لیس لک من الامر شئ او يتوب عليهم  
او يعذبهم فإنهم ظالموں، بیان کرده است: «حمید و ثابت بن انس گفتند: پیامبر  
در جنگ احد زخمی شدند، پس پیامبر گفت: چگونه ممکن است قومی که  
پیامبر خود را زخمی کردند به فلاح و رستگاری برسند؟ پس نازل شد: (لَيْسَ  
لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ...)؛ تصمیم گیری بر عهده‌ی تو نیست...) همچنین سالم به نقل  
از پدرش گفته است که شنید پیامبر هنگامی که سر خود را از رکوع رکعت  
آخر نماز صبح برداشتند، بعد از (سمع الله لمن حمده ربنا و لك الحمد) گفتند:  
خدایا فلاطی و فلاطی را لعن کن؛ پس خدا عزوجل نازل کرد: لیس لک  
من الامر شئ او يتوب عليهم او يعذبهم فإنهم ظالموں»

بخاری در روایت دیگری (۱۷۱/۵) لعن شدگان را از شاخه‌های فرعی قبائل  
عرب می‌داند، نه سران قریش! می‌گوید: «از ابی هریره منقول است که رسول

خدا هنگامی که می‌خواست برای کسی به شر و یا به خیر دعا کند، بعد از رکوع قنوت می‌گرفت و - می‌گفت - روزگار را بر قریش تنگ و سخت کن و آن را در سال‌های - قحطی - مانند سال یوسف قرار ده، و این دعا را با صدای بلند می‌خواند و در بعضی از نمازهای صحیح می‌خواند: خدایا فلانی و فلانی از افراد قبایل عرب را لعنت کن، تا این‌که خداوند این آیه را نازل کرد: «لَيْسَ لَكُمْ أَمْرٌ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبُ عَلَيْهِمْ أَوْ يُذْبَهِمْ فَإِنَّهُمْ طَالِمُون» (بخاری: ۸/ ۱۵۵) در باب لیس لک من الامر شیء شبیه این روایت را به نقل از ابن عمر نیز آورده است. بخاری تنها یک بار نام بعضی از لعن شدگان را در روایتی از معاویه می-آورد (۳۵/۵) که نام ابوسفیان در میانشان نیست، البته این طبیعی است که پسر نام پدرش را حذف کندا

در باب نفرین مشرکین صحیح بخاری، روایتی در شأن نزول آیه‌ی «لَيْسَ لَكُمْ أَمْرٌ شَيْءٌ» آمده است که در آن ابوجهل مورد لعن پیامبر ﷺ قرار گرفته است؛ هم‌چنین در (۱۶۴/۷) روایاتی را پشت سر هم نقل می‌کند که در بی‌هم آمدنشان این فکر را به ذهن خواننده القا می‌کند که این آیه در اعتراض به نفرین پیامبر ﷺ بر ابوجهل نازل شده است.

توجه به این نکته مهم است که ابوجهل در جنگ بدر کشته شد و این آیه حداقل یک سال بعد از جنگ بدر نازل شده است!

در منابع اهل سنت، برای حفظ مصالح ملعونین، آنقدر نزول این آیه را در شان این و آن نقل کردند، که انگار این آیه، بارها و بارها، برای افراد و گروههای مختلف نازل شده است! که اگر روایات بخاری را هم به آنها اضافه کنیم، حدوداً بیست روایت در تبرئه‌ی ملعونین به وسیله‌ی این آیه وجود دارد که از لحاظ مکان و زمان با یکدیگر در تناقض‌اند! (ر.ک. نسانی: ۲۰۳/۲؛ احمد: ۹۲/۲ و ۱۰۴ و ۱۳۷ و ۲۵۵؛ دارمی: ۱/۳۷۳؛ بیهقی: ۲/۱۹۷؛ کنزالعمال: ۳۷۹/۲؛ درالستور: ۲/۷۰) در مقابل این روایات، مسلم (۱۲۴/۲) به نقل از ابو هریره نماز پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> را جنین توصیف می‌کند: «به خدا می‌خواهم نماز رسول‌خدا را برایتان عملاً تصویر کنم، پس او در نماز ظهر و عشا و نماز صبح، قنوت می‌گرفت و برای مؤمنان دعا و کفار را نفرین می‌کرد.»

د - فتوا دادند که منافقین اهل بهشت‌اند! در قرآن، حضور خطیر و پرنگ و صف آرایی سران قریش و منافقین را در برابر پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> به خوبی نمایان است. حضوری که دعوت پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> دولت و امتش را تهدید می‌کند؛ اما وقتی مصادر اهل سنت را ورق می‌زنی، می‌بینی که این دشمنی، کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شده و در نهایت محو می‌شود!

در این روایات می‌بینی که اسباب نزول آیات و اسمائی کسانی پنهان شده است که خداوند، امت مسلمان را از آنان بر حذر داشته است و آنان را جنایتکار امت‌ها و ملت‌ها می‌خوانند!

این پیشکسوتان کفر و نفاق چه کسانی بودند، که در دایره‌ی حلم و رحمت خدا هم نگنجیدند! تا جایی که پیامبر ﷺ همواره در طول دعوتش، در نمازهایش برخی از آن‌ها به اسم، لعنت کرد و بعضی را علناً از مسجد بیرون راند و بعضی را به طور خصوصی توبیخ کرد.

حکومت قریشی، راه حلی برای لعن شدگان در آستین داشت، و همه را بهشتی کردا! احمد (۱۲۵/۳) روایت می‌کند که پیامبر ﷺ درباره‌ی مالک بن دخشم که بعد از ابوسلول، سرکرده‌ی منافقین بود، فرمود: «آیا او به وحدانیت خدا و رسالت من شهادت نمی‌دهد؟ کسی گفت: بله ولی به آن ایمان ندارد، پس رسول خدا فرمود: کسی که بر وحدانیت خدا و رسالت من شهادت دهد، آتش او را نخواهد سوزاند و یا به روایتی دیگر داخل جهنم نخواهد شد.» (همچنین رک: ۴۴۹/۵)

آن‌ها بعدها از این اعتقاد خود هم کوتاه آمدند، به طوری که احمد (۴۴/۴) روایت کرد که شهادت به وحدانیت خدا بدون شهادت به نبوت پیامبر ﷺ نیز کافی است! بخاری هم مانند او منافق را اهل بهشت دانست، حتی اگر به نبوت پیامبر ﷺ کافر باشد! و نقل کرد پیامبر ﷺ درباره‌ی این دخشم و بعضی دیگر گفت: «همانا خدا آتش جهنم را بر کسی را که به خاطر خدا بر وحدانیتش شهادت دهد، حرام کرده است.» (۲۰۶/۶ و ۵۶/۲) این در حالی است که اهل سنت کسی را که به عمر و ابوبکر اعتقاد ندارد، کافر و اهل جهنم می‌دانند!

در این میان، مسلم (۱۲۲/۱) یک قصه‌ای افسانه‌ای از نجات منافقین در روز قیامت و ورودشان به بهشت، سر هم می‌کند و از روزی سخن می‌گوید که خدا به شکل انسان در می‌آید و بر مؤمنان و منافقان می‌خندد و جلویشان راه می‌رودا در آن حدیث آمده است: «خدا [مناقفان] را در حیاط بهشت قرار می‌دهد، پس اهل بهشت بر آنان آب می‌پاشند تا سیز شوند، مانند گیاهی که در میان آب فراوان رشد می‌کند؛ آثار سوختگی از آنان محو می‌شود و از خدا طلب می‌کنند و خدا به اندازه‌ی ملک دنیا و ده برابر آن، به آنان می‌بخشد.» این همه گشاده‌دستی در بخشیدن بهشت به منافقان مدینه، فقط به خاطر سران مشرکان قریش و منافقان قریشی است، نه خود آن‌ها!

به همین منظور، ذهنی، قانونی از عمر روایت می‌کند، که تمام قریشیان، روز قیامت، نجات می‌یابند اما عمر گفت: «شنیدم رسول خدا می‌فرمود: سبقت گرفتگان ما – در اسلام – زودتر می‌رسند [آنجا نیز مقدم هستند] و کسی از ما که میانه‌رو باشد، نجات می‌یابد و ظالمان<sup>۱</sup> ما، مورد بخشش قرار می‌گیرند.»

(میزان الاعتدال ۳/۲۵۵)

البته منظور پیامبر<sup>ب</sup> در این حدیث، فرزندان فاطمه<sup>ب</sup> است، اما عمر آن را در حق قریشیان نقل کرده است! (ر.ک در المتنور: ۵/۲۵۱؛ مجمع الزوائد: ۱/۱۰۸؛ ترمذی: ۵/۲۹۸؛ حاکم: ۳/۱۲۹)

۱. در تفسیر این آیه آمده است که فرزندان فاطمه سه قسم‌اند، سابقون که همان امامانند. میانه‌روان، که تابعین راستکارند و ظالمان، کسانی که به نفس خود ظلم می‌کنند.

هـ- منافقین، صاحب مقامات عالی رتبه در دولت اسلامی می‌شوند!

عمر، پایه‌گذار این کار بود، با این‌که از پیامبر ﷺ روایت بود: «کسی که فاجری را به کار گیرد، در حالی‌که می‌داند او فاجر است، همانند اوست.»

(کنزالعمال ۵ / ۷۶۱)

عمر کارش را این‌گونه توجیه می‌کرد: «از قدرت و توان منافق کمک می‌گیریم و گناهان او بر عهده‌ی خودش است.» (کنزالعمال ۴ / ۶۱۴ و ۵ / ۷۷۱) چنین شد، که منافقین بیشتر شدند و نفاق خود را اظهار کردند! تا جایی که بخاری (۱۰۰ / ۸) روایت می‌کند که حذیفه بن یمان، رازدار پیامبر ﷺ از خطر آنان فریاد برآورد و گفت: «منافقین امروز از منافقین زمان رسول‌خدا بدترند، آنان در آن روز مخفیانه منافق بودند و حالا آشکارا نفاق دارند.»

و - حکومت، تصمیم گرفت قنوت را از نماز حذف کند؛ چرا که در آن لعن قریشیان بود، اگر هم هیچ راهی برای حذف آن نبود، دو سوره‌ی حفظ و خلع در قنوت خوانده شود. از طرفی نیز، قنوت را فقط در نماز صبح و اختصاصی شخص خلیفه کردند!

وقتی روایاتشان را درباره‌ی قنوت پیامبر ﷺ می‌خوانی، می‌توانی بفهمی آن را دوست نداشته‌اند، تا جایی که فتوا دادند پیامبر ﷺ یک ماه که در قنوت لعن می‌گفت، در اشتباه بود؛ سپس خدا او را نهی کرد. اکنون نیز این کار، حرام است و بدعت محسوب می‌شود.

نسایی (۲۰۳/۲) می‌گوید: «از انس نقل شده است که پیامبر به مدت یک ماه قنوت گرفت و مردانی را لعن کرد [بدون ذکر نام آن‌ها]؛ هشام گفت: پیامبر گروهی از اعراب را لعن کرد و سپس این کار را ترک کرد... — آن طور که هشام می‌گوید — قنوت پیامبر پس از رکوع بود.

در ادامه‌ی همین روایت، شعبه این موضوع را با ذکر اسامی از انس نقل می‌کند: «شعبه به نقل از قتاده از انس نقل کرد: پیامبر یک ماه قنوت گرفت و رعل، ذکوان و لحیان [نام چند قبیله] را لعنت کرد...؛ در باب لعن منافقین در قنوت... سالم از پدرش نقل می‌کند که شنید پیامبر در رکعت آخر نماز صبح پس از سر برداشتن از سجده گفت: خدایا! فلانی و فلانی را لعن کن و افرادی از منافقین را لعن کرد و خداوند عزو جل نیسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شئْ أُوْتَوْبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُذَهِّبُهُمْ فَإِلَهُمْ طَالِمُونَ (آل عمران: ۱۲۸) را نازل کرد؛ پس پیامبر دیگر قنوت نگرفت. [سرانجام نیز مُنکر هر نوع قنوت می‌شوند] ابو مالک اشجاعی به نقل از پدرش گفت: پشت رسول خدا نماز خواندم، قنوت نگرفت و پشت ابوبکر نماز خواندم، قنوت نگرفت و پشت عمر نماز خواندم، قنوت نگرفت و پشت عنمان نماز خواندم، قنوت نگرفت و پشت علی نماز خواندم، قنوت نگرفت؛ سپس گفت: ای پسرم! این قنوت بدعت است!»

با وجود انکار پی در پی قنوت پیامبر ﷺ روایاتی در منابعشان به جامانده که نشان می‌دهد، پیامبر ﷺ تا آخر عمر شریف‌شان، در نماز، برخی کافران و منافقان را لعن می‌کرده‌اند و این سنت، کم و بیش تا زمان بنی امیه باقی بوده

است. چنان‌که بخاری (۱۹۳/۱) روایت می‌کند: «ابوهریرة گفت: من نماز پیامبر را برایتان تصویر می‌کنم؛ او در رکعت دوم نماز ظهر، عشاء و صبح، پس از گفتن (سمع الله لمن حمده) قنوت می‌گرفت و در آن برای مؤمنان دعا می‌کرد و کافران را لعن می‌نمود.» (هم‌جنین ر.ک مسلم: ۱۲۵/۲؛ نسانی: ۲۰۲/۲؛ أبو سواد: ۱/۳۲۴؛ أحمد: ۲/۲۵۵ و ۳۳۷ و ۴۷۰؛ بیهقی: ۲/۱۹۸ و ۲۰۶؛ در المتنور: ۱/۳۰۷؛ نیز آن را آورده و می‌گوید: دارقطنی نیز این را روایت کرده است.)

احمد نیز (۲۱۱/۱) روایت می‌کند: «رسول الله فرمود: نماز دو رکعت دو رکعت است. در بایان هر دو رکعت تشهید می‌خوانی و اظهار خضوع و فروتنی و تهدیستی می‌کنی و دو دست را محدب می‌کنی [توصیف حالت قنوت، سپس راوی توضیح می‌دهد یعنی] - آن را به سوی خدایت بلند می‌کنی و به طوری که گودی آن به طرف صورت باشد - و می‌گویی: پروردگار! پروردگار! سپس پیامبر سخن تندی دربارهٔ کسانی که آن را به‌جا نمی‌آورند، فرمود.» احمد این روایت در (۱۶۷/۴) نیز آورده و گفته: هر کس آن را انجام ندهد، نمازش ناقص است. (و ترمذی: ۱/۲۲۸)

در سنن بیهقی (۱۹۸/۲) از براء بن عازب نقل شده است که پیامبر نماز واجبی را نمی‌خواند، مگر آن که در آن قنوت می‌گرفت. کتاب مجمع الزوائد (۱۳۸/۲) ضمن توثیق این روایت، روایت مونق دیگری از عایشه نقل کرده است که رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> فرمود: «قنوت می‌خوانم تا خدایتان را بخوانم و شما حوانجتان از خداوند بخواهید [منظور در نماز جماعت است، زمانی که پیامبر

قتوت می‌گیرند، هر کس حاجت خود را طلب کند]... از انس نقل شده است که رسول خدا همواره قتوت می‌خواند تا از دنیا رفت و ابوبکر و عمر نیز تا زمان مرگ قتوت می‌خوانند...» در موطأ (۱۱۵/۱) آمده است: «پیوسته مردم در ماه رمضان، بر کافران لعنت می‌فرستادند.»

ز - به نظر اهل سنت، اگر قتوت گرفتی بهتر است بنا به سنت عمر، دو سوره‌ی حفظ و خلع را بخوانی؛ نووی در المجموع (۴۹۸/۳) آورده است: «اگر به دعایی که از عمر نقل شده است قتوت بگیری، نیکوست و این دعایی است که المصطفی بیهقی و دیگران آن را بیان کرده‌اند؛ بیهقی می‌گوید: این روایت عمر صحیح است؛ روایان در لفظ این روایت اختلاف دارند و روایتی که بیهقی به آن اشاره کرده، روایت عطاء بن عبید الله بن عمر است که بعد از رکوع قتوت گرفت و گفت: خدایا! ما و مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را بیامز و دلهاشان را به هم نزدیک کن و میانشان صلح و آشتی برقرار کن و ایشان را در برابر دشمنان و دشمنانشان نصرت و یاری کن.

خدایا! کافران اهل کتاب را لعنت کن، که مانع راه تو می‌شوند و بیامبرانست را تکذیب کرده و با دوستان تو را می‌جنگند. خدایا! بینشان اختلاف بین‌داز و قدم‌هایشان را سست کن و عذاب حتمی مجرمان را بر ایشان نازل کن.  
(سوره‌ی خلع و حفظ):

بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم إنا نستعينك ونستغرك ونتني عليك ولا نكرك  
ونخلع ونترك من يفجرك.

بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم إياك نعبد ولک نصلی ونسجد وإلیک نسعي  
ونحفذ ونخشی عذابک ونرجوا رحمتك إن عذابک الجد بالکفار ملحق.»  
چنان که می‌بینی، عمر نفرین را به کافرین منحصر کرده و حرفی از منافقین  
نژده است.

شافعی (امام مذهب شافعی) در کتاب الام (۱۴۸/۷) حدیث «ای محمد همانا  
خدا تو را دشنام دهنده و لعن کننده مبعوث نکرد...» و همچنین دو سوره‌ی  
خلع و حقد را بیان کرد و فتوا داد که خواندن‌شان در قنوت مستحب است.  
مالک (امام مذهب مالکی) در المدونة الكبری (۱۰۳/۱) نیز با شافعی هم نظر  
است.

سپس، علمای اهل سنت، قنوتی را که عایشه از امام حسن عسکری نقل کرده  
است، جایگزین قنوت عمر کردند! آن‌ها این دعا را بیشتر پسندیدند، چون  
اولاً لعن منافقین را نداشت و ثانیاً بسیار شیواز از آن دو سوره‌ی ادعایی بود.  
بنابراین نووی (المجموع: ۴۹۲/۳) آورده است: «سنت این بود که در قنوت  
بگویند: (اللهُمَّ اهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ، وَعَافِنِي فِيمَنْ عَافَتْ، وَتُولِنِي فِيمَنْ تُولِيَتْ،  
وَبَارِكْ لِي فِيمَا أَعْطَيْتَ، وَقُنْ شَرْ مَا قَضَيْتَ، إِنَّكَ تَقْضِي وَلَا يَقْضِي عَلَيْكَ، إِنَّهُ  
لَا يَذْلِلُ مَنْ وَالِيتَ، تَبَارَكَتْ وَتَعَالَيْتَ) زیراً حسن بن علی روایت کرده است که  
رسول خدا این بیانات را برای نماز و تربه من آموخت.»

مذهب اهل بیت، بر سنت قنوت نبوی در هر نماز صحّه گذاشته است و محقق حلبی (معتبر: ۲۲۸/۲) در سخنی مبسوط می‌گوید: «اصحاب امامتیه بر استحباب یک قنوت در هر نمازِ واجب یا مستحب، اتفاق نظر دارند و این روش همه‌ی علماء ماست.

شافعی می‌گوید: قنوت بعد از رکوع نماز، خصوصاً نماز صبح، مستحب است و اگر فراموش شد، باید سجده‌ی سهو به جا آورد؛ چرا که [قنوت] مانند تشهید اول مستحب است. در بقیه‌ی نمازها، اگر بلایی نازل شده بود، [سرای رفع بلا] همه متفق‌اند که باید قنوت گرفت. [راوی می‌گوید:] اگر بلایی نازل نشده بود، دو قول وجود دارد. اکثر صحابه با شافعی هم نظرند.

از میان فقهای اهل سنت، مالک معتقد است که قنوت در نماز وتری که در نیمه‌ی دوم ماه رمضان خوانده شود، جایز است.

ابوحنیفه می‌گوید: قنوت نه تنها سنت نیست، بلکه مکروه است، به جز در نماز وتر که قنوت در آن مستحب است و احمد بیان می‌کند: اگر در نماز صبح قنوت خوانده شود، اشکالی ندارد و مسی‌گوید: فرمادهان لشکر، قنوت می‌خوانندند. [یعنی فقط برای یاری طلبیدن از خدا]

[علامه حلبی ادامه می‌دهد:] برای ما شیعیان قنوت دعایی است که به آن امر شده است، زیرا خدا می‌فرماید: أدعوني أستجب لكم (غافر: ۶۰) و قوموا لله فاتین (بقره: ۲۲۸) و از آنجایی که دعا از برترین عبادات است، نمی‌تواند با نماز منافات داشته باشد و آنچه که احمد بن حنبل از فضل بن عباس نقل

کرده که پیامبر ﷺ فرمود: دو رکعت، دو رکعت نماز بخوانید... و پس از هر دو رکعت قنوت بگیرید... و همچنین روایاتی از اهلیت در تأیید این مطلب است؛ از جمله، زُراره از امام باقر علیه روایت می‌کند که قنوت در هر نمازی در رکعت دوم قبل از رکوع است؛ محمد بن مسلم نیز از امام باقر علیه نقل کرد که قنوت در رکعت دوم است، چه نماز مستحب باشد و چه واجب؛ صفوان جمال نیز روایت کرده است که مدتنی با امام صادق علیه نماز گزاردیم و ایشان در تمام نمازهای جهريه (صبح، مغرب و عشاء) و اخفات (ظهر و عصر) قنوت می‌خوانندند.»

ح - دو سوره‌ی حفظ و خلع را به قرآن افروزند؛ برخی، معوذین را از نسخه‌ی قرآن‌شان حذف کرده و دو سوره‌ی جعلی حفظ و خلع را به جای آن گذاشتند، چنان به نظر می‌رسد که عمر این دو را در نسخه‌ای از قرآن که قصد انتشار آن را داشت، گذاشته بود؛ اما مرگ امانش نداد و پیش از نشر آن مرد، همان نسخه‌ای که نزد حفصه بود و عثمان هرچه تلاش کرد نتوانست آن را به دست آورد. بعد از دفن حفصه، عثمان آن را مصادره کرد و از بین برداشت، شاید به این خاطر که نسخه‌ای متفاوت با نسخه‌ی عثمان، وجود نداشته باشد!

مجال برای آوردن تمام روایات اهل سنت در این باره نیست، پس به ذکر

این روایت، بسنده می‌کنیم:

در درالمنتور (۴۲۰/۶) در باب آنچه که دربارهٔ دو سورهٔ خلع و حقد روایت شده، آمده است: «بن ضریس از عبدالله بن عبد الرحمن از پدرش نقل کرد، به امامت عمر بن خطاب نماز خواندم، پس از خواندن سورهٔ دوم، گفت: اللهم إنا نستعينك ونستغرك ونشتني عليك الخير كله ولا نكفرك ونخلع ونترك من يفجرك. اللهم إياك نعبد ولک نصلی ونسجد وإليک نسعي ونخند نرجو رحمتك ونخشى عذابك إن عذابك بالكافار ملحق. این سوره در مصحف ابن عباس که بنابر قرائت ابی و ابو موسی بود، وجود داشت... انس می‌گفت: به خدا قسم این - دو سوره - جز از آسمان نازل شده است! محمد بن نصر، از عبد الرحمن بی ابیزی، نقل کرده است که عمر در قنوت‌ش این دو سوره را می‌خواند...».

جبرئیل بر پیامبر نازل شده و به پیامبر اشاره کرد که سکوت کن. پس او ساكت شد. و جبرئیل گفت: خدا تو را نفرستاده تا سب و لعن کنی... و قنوت را به او آموخت. عبید ادعا کرده است که این دو سوره از مصحف ابن مسعود به او رسیده است. محمد بن نصر از ابن اسحاق نقل می‌کند که این دو سوره را در مصحف ابی بن کعب در زمان خود او، خوانده است. ابو عبد الرحمن ادعا می‌کرد، ابن مسعود این روایت را به ما می‌آموخت و می‌گفت که پیامبر آن را به آن‌ها آموخته است. محمد بن نصر از حسن بصری نقل می‌کند که می‌گفت: قنوت با این دو سوره شروع می‌کنیم و سپس کفار را لعن و مؤمنین و مؤمنات را دعا می‌کنیم...» (وکنز العمال: ۷۴/۸ و ۷۵ و ۷۸ و...).

در تاریخ مدینه (۱۰۰۹/۳) آمده است که ابی بن کعب «این پنج مورد را نیز در مصحف نوشت، اما الكتاب [سوره‌ی حمد] معوذین و آن دو سوره [خلع و حقد] اما ابن مسعود هیچ کدام را در مصحف نیاورد. عثمان، سوره‌ی فاتحه و معوذین را در مصحف نوشت و آن دو سوره را کنار گذاشت.»

سیوطی در اتفاقان (۲۲۷/۱) گفته است که طبرانی با سند صحیح از ابی اسحاق نقل کرده است که گفت: «به امية بن عبدالله بن خالد بن اسید در خراسان اقتدا کردیم و او این دو سوره‌ی خلع و حقد را تلاوت کرد.» منظور از خواندن آن در نماز، این است که آن دو را جزء قرآن می‌دانسته است.

مجمع الزوائد (۱۵۷/۷) ضمن نقل این روایت آن را صحیح دانسته است.

امیة بن عبدالله کسی است که از طرف عبدالملک بر خراسان حکومت می‌کرد. (اسد الغابه: ۱۱۶/۱؛ بخاری، تاریخ: ۷/۲؛ رازی، المیرح والتتعديل: ۲۰۱/۲؛ تهذیب الکمال: ۳۳۴/۲) امية بن عبدالله از نزدیکان عبدالملک بود که حکومت خراسان را به او داد. او زمانی دو سوره‌ی حقد و خلع در نماز می‌خواند که بیش از نیم قرن از مرگ عمر می‌گذشت! و این یعنی، حکومت اموی، آن دو را به جای معوذین، جزء قرآن می‌دانست! اما شیوه‌ای قرآن آن دو سوره‌ی جعلی را کنار زد، چنان‌که آتش، طلا را از ناخالصی، می‌پالاید. خداوند مسلمانان را از شرّ این جعلیات و جاعلین آن، در امان داشت!

ط – دو سوره‌ی ناس و فلق را از قرآن حذف کردند! تنها چون ارتباطی با حسن عليه السلام و حسین عليه السلام داشتند.

احمد (۱۲۰/۵) در این روایت به دروغ ادعا می‌کند که ابن مسعود هم این دو سوره را از مصحف خود، حذف کرده است: «زر می‌گوید از ابی بن کعب پرسیدم: آیا برادر [دینی] ات این دو سوره را از قرآن پاک کرده است؟ و [ابی] منکر نشد! از سفیان پرسیده شد: [منظور از برادر ابی] ابن مسعود است؛ گفت: بله، و این دو سوره در مصحف او بیست، چرا که او دید که پیامبر با این دو سوره، حسن و حسین را به خدا می‌سپارد و نشنیده بود که ایشان این دو سوره را در نمازشان قرائت کنند، پس گمان کرد که این دو سوره دعای حفظ و چشم زخم هستند و بر این نظر اصرار داشت؛ اما بقیه افراد و صحابه یقین داشتند که این دو سوره از قرآن است و آن را در قرآن نوشته‌اند.»

در اصل، پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم همیشه برای حفظ حسن عليه السلام و حسین عليه السلام دعا می‌خواندند، حتی پیش از نزول موعذین نیز پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم دعای ابراهیم عليه السلام را برایشان می‌خواند. بخاری (۱۱۹/۴) معتبرترین منبع اهل سنت روایت می‌کند: «پیامبر برای دفع بلا از حسن و حسین دعا می‌کرد و می‌گفت این همان دعایی است که پدرتان [ابراهیم]، یا آن اسماعیل و اسحاق را به خدا می‌سپرد: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَّهَامَةٍ وَّمَنْ كُلِّ عَيْنٍ لَّامَةٌ...» (همچنین ابن ماجه: ۱۱۶۵/۲؛ ابو داود: ۴۲۱/۲؛ ترمذی: ۲۶۷/۳؛ حاکم: ۱۶۷/۲ و ۴۱۶/۴؛ احمد: ۱/۲۳۶ و ۲۷۰...)

مجمع الروائی (۱۱۲/۵) نیز همین را در قالب چند روایت بیان می‌کند. یکی از این روایات، داستان را با جزئیات زیبایی به نقل از ابن مسعود بیان می‌کند: همراه پیامبر نشسته بودیم، حسن و حسین – که کودک بودند – از کار ما گذشتند، پیامبر فرمود: پسرانم را بیاورید تا برای دفع بلا از آن دو دعا کنم، همان‌گونه که ابراهیم دو پرسش اسماعیل و اسحاق را به خدا می‌سپرد و می‌خواند: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةً... همچنین در کنز العمال (۲۶۱/۲) و (۱۰۸/۱۰) این روایت با تصویری نام حسین از عمر نقل شده است.

اما برخی کتب اهل سنت، شبیه این روایت را با حذف نام حسین، بیان کرده‌اند، از جمله ابن ماجه (۱۱۶۱/۲) و مستند احمد (۴۴/۶ و ۴۵) در چندین روایت با مقداری تفاوت در دعا، به نقل از عایشه همین داستان را بیان می‌کنند، اما نامی از حسین نمی‌برند!

این جاست که می‌فهمی که پیامبر ﷺ توجه خاصی به دو فرزندش حسن و حسین داشتند، و آن دو را با کلام خدا، از حسد و شرارت، مصون می‌داشتند. ایشان این کار را در برابر چشمان مردم انجام می‌دادند تا جایگاه آنان را به مردم نشان دهند و بگویند، اینان ذریه‌ی پاک او و از نسل او هستند، چنان‌که اسماعیل و اسحاق از نسل ابراهیم بودند. دعای حضرت ابراهیم خوانده می‌شد تا معوذین نازل شد، و پس از آن با این دو سوره بلا را از آن دو دفع می‌کرد.

به این خاطر بود که این دو سوره در ذهن مردم، با حسن و حسین گره خورد و موقت آنان و یا حسادت و کینه نسبت به آن دو، به این دو سوره سراایت کرد! تا جایی که ادعا کردند، این دو از قرآن نبوده و دعای حرز و دفع بلا هستند.

این حد از دشمنی با خاندان پیامبر ﷺ باعث می‌شود در صحت روایتی که به ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود نسبت داده‌اند – که آن‌ها معوذین را از نسخه قرآن‌شان حذف کرده‌اند شک کنی! روایتی که احمد (۱۲۰/۵) آن را این‌گونه نقل کرده است: «عبدالله بن مسعود معوذین را از مصحف حذف کرد و معتقد بود که آن‌ها جزء قرآن نیستند.» (ر.ک: مجمع الزوائد: ۱۴۹/۷؛ این شبہ: ۱۰۱۱/۳)

کسانی که برچم دشمنی با آنان را برافراشتند، همان سازندگان دو سوره‌ی حقد و خلم بودند، پس بعيد نیست که می‌خواستند، با نسبت دادن این روایت به ابی بن کعب و این مسعود، آن را به مردم بقبولانند.

این حجر در لسان المیزان (۸۱/۳) می‌نویسد: «در نوشتن معوذین در کتاب ابی بن کعب اختلاف نظر وجود دارد.» همچنین در کنزالعمال (۶۰۱/۱) درباره‌ی فضیلت قرائت معوذین به نقل از این مسعود آمده است: «دو سوره‌ی معوذین را زیاد بخوانید که آن دو شما را به مقصد آخرت می‌رسانند و باعث نورانیت قبر، راندن شیطان و افزون شدن حسنات و نیکی‌ها هستند.» و به

خاطر همین روایت، فخر رازی، باقلانی، ابن حزم و دیگران، حذف معوذین از قرآن را توسط ابن مسعود، تکذیب کرده‌اند.

همان‌گونه که می‌بینید در منابع اهل سنت، هم روایاتی نقل کرده‌اند که این دو سوره را جزء قرآن می‌دانند و هم روایاتی که در قرآنی بودن معوذین تشکیک می‌کند. نتیجه‌ی این ایجاد شک درباره‌ی قسمتی از قرآن و عدم تلاش برای رفع آن، به معنای نپذیرفتن قرآنی بودن آن است، زیرا درباره‌ی آیات قرآن هیچ شکی وجود ندارد.

روایاتی که ثابت می‌کنند معوذین جزء قرآن است، غالباً از عقبه بن عامر جهنی و بدون سندی محکم روایت شده است. روایت بیهقی (۳۹۴/۲) یکی از این نمونه‌هاست که به نقل از عقبه می‌گوید: «شتر پیامبر را راه می‌بردم که رسول خدا به من فرمود: ای عقبه! آیا به تو بگوییم دو تا از بهترین سوره‌هایی که خوانده شده چیست؟ پاسخ دادم: بله ای رسول خدا! ایشان سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را برایم خواند و متوجه شد که خوشم نیامد. پس نماز صبح را با مردم خواند و این دو سوره را در آن قراشت کرد. سپس پیامبر به من فرمود: ای عقبه! نظرت چیست؟ و متوجه شد که من خرسند نشدم.»

مسلم (۲۰۰/۲) این روایت را با این جمله بیان کرده است: «[پیامبر فرمود:] بر من آیاتی نازل شده است بی‌نظیر است و آن‌ها معوذین هستند. هم‌چنان در

كتب ترمذی (۱۲۲/۵) و مجمع الزوائد (۲۴۴/۴) و مجمع المودعین (۱۴۸/۷) و الام شافعی (۷/۱۹۹) نیز روایاتی در اثبات این که معوذین جزء قرآن است، بیان شده است. در فتح الباری (۵۷۱/۸) آمده است: «نحوی در شرح مذهب گفته است: (سلمانان بر این که معوذین و سوره‌ی فاتحه جزء قرآن هستند اجماع دارند و کسی که چیزی از آن را انکار کند کافر است و آنچه از ابن مسعود در این باره نقل شده است، سخن باطلی است که صحیح نیست و در آن اشکال و جای تأمل است).»

پیش از او ابو محمد بن حزم، چنین سخنی گفته بود که در اوائل المحلی چنین بیان کرده است: (آنچه از ابن مسعود، درباره‌ی رد قرآنی بودن دو سوره‌ی معوذین بیان شده است، دروغ و باطل است). همانند این سخن را فخر رازی در ابتدای تفسیر خویش نیز آورده است؛ (او می‌گوید: به ظن قوی این سخن که از ابن مسعود نقل شده است، باطل و دروغ است).

[صاحب فتح الباری پس از نقل این نظرات در رد آن‌ها می‌گوید:] (این روایت [قرآنی بودن معوذین] صحیح است و نبذریفتن آن بدون دلیل مورد قبول نیست، گرچه ممکن است تأویل دیگری داشته باشد. اجماعی که نحوی از آن سخن می‌گوید، اگر منظورش در تمام عصرها باشد، درست نیست [چون نظر ابن مسعود در آن زمان برخلاف اجماع بود] و اگر منظورش، اجماع جدید باشد، قابل قبول است).»

ما نمی‌توانیم سخن نووی، فخر رازی را بر قرآنی بودن معوذین مبنا قرار دهیم! چون سند روایاتی که بر خلاف آن هستند، بسیار معتبرتر است!

احمد (۱۲۹/۵) از زر بن حبیش روایت می‌کند که به ابیَ بن کعب گفتم: «ابن مسعود معوذین را از قرآنش حذف می‌کند؛ ابیَ بن کعب گفت: شهادت می‌دهم که رسول خدا به من خبر داده است که جبرئیل به او گفت: (قل اعوذ برب الفلق) و من آن را گفتم و گفت: (قل اعوذ برب الناس) و من آن را گفتم، ما آن چه پیامبر فرموده است، می‌گوییم.» مجمع الزوائد (۱۴۹/۷) این روایت را صحیح دانسته و بیهقی (۳۹۴/۲) نیز آن را بیان کرده است.

منظور این نقل‌ها این است که پیامبر ﷺ تصویر نکرده‌اند، معوذین از قرآن هستند و فقط فرمود: جبرئیل به من گفت: قل اعوذ برب... و من گفتم: نه این که به عنوان قرآن بر ایشان نازل شده باشد و این دو سوره مانند دو حرز بودند که حسن و حسین را از شر و بدی حفظ می‌کردند.

در واقع این بدین معناست که معوذین از قرآن نیست، چراکه با ظن و گمان، قرآنی بودن یک سوره ثابت نمی‌شود.

بخاری و بقیه فقهایشان نیز همین روایت را - که منافی قرآنی بودن معوذین است - انتخاب کرده‌اند. بخاری «روایت عقبه» را در کتاب تاریخش آورده بوده است، اما در کتاب صحیح اش - که بعد از آن نوشته - از حرف خود برگشته است و به جز روایات ابیَ که در قرآنی بودن معوذین شک و

تردید ایجاد می‌کند، چیزی روایت نکرده است با وجود این‌که دو عنوان از کتابش را به معوذین اختصاص داده است.

بخاری می‌دانست که در قرآنی بودن این دو سوره اختلاف است و افرادی منکر آن هستند، با این وجود فقط روایاتی را نقل کرد که شک را تقویت می‌کرد؛ با این‌که از روایات صحیحی که قرآنی بودن معوذین را ثابت می‌کند، خبر داشت. استاد بخاری این خزیمه (۲۶۶/۱) است که در کتاب صحیح‌اش نام یک قسمت را «باب خواندن معوذین در نماز، بر خلاف نظر کسانی که می‌گویند معوذین جزء قرآن نیستند.» قرار داده بود و بخاری این کتاب این خزیمه را نزد او خوانده بود!

هم‌چنین بخاری در بعضی موارد، پیش از ذکر آیات معوذین، می‌گوید: (خداوند می‌فرماید؛) آیا این خود شهادت به قرآنی بودن این دو سوره نیست؟! اگر او اعتقاد داشت که این سوره‌ها از قرآن هستند و نظر مخالفان را رد می‌کرد، پس چرا فقط احادیثی را روایت می‌کند که معوذین را قرآنی نمی‌داند و روایاتی که در رد آن وجود دارد، هر چند که با معیارهای او صحیح است، روایت نکرده است؟

جواب این است، بخاری اعتقادی به قرآنی بودن آن ندارد! اما در واقع او نیز مانند دیگر علمایشان، این اعتقادش را از مسلمانان مخفی می‌کند و در لفافه به آن اشاره می‌کند! آنان در واقع معتقد به تحریف قرآن و اضافه شدن معوذین به آن هستند.

اینان کیستند؟ آیا آن‌ها شیعه هستند؟! در میان روایات اهل سنت، چه کتابی جز کتاب بخاری و امثال او از اضافه بودن معوذین سخن می‌گوید؟! بسیار تعجب برانگیز است که بقیمی فقهای مذاهب نیز راه بخاری را در پیش گرفته‌اند و منکر قرآنی بودن معوذین شده‌اند – بر خلاف اجماعی که نووی و ابن حجر از آن سخن گفته‌اند – فقهایشان فتوا داده‌اند که اگر معوذین را در نماز خوانند، کافی نیست و سوره‌ای دیگر پس از آن بخوان! این یعنی در قرآنی بودن آن تردید دارند. این فقهاء، همچنین علیه کسی که آن دو را از قرآن نشمارد یا به سخره بگیرد، حکمی نمی‌دهند. ابن نجیب در بحث رائق (۲۰۵/۵) می‌نویسد: «اگر کسی هر آیه‌ای از قرآن را منکر شود یا به سخره بگیرد، کافر است به جز معوذین که در مورد انکار آن اختلاف است، قول صحیح کافر بودن است اما برخی می‌گویند کافر نیست، بعضی می‌گویند اگر عامی (یعنی از مردم عادی) بود، کافر است؛ اما اگر از علماء بود، نه»!! کسانی که می‌گویند کسی که این آیات را به سخره بگیرد، کافر نیست و قرآنی بودن آن را نفی می‌کنند، چه کسانی هستند و چه منظوری دارند؟! آیا دلیلشان برای قرآنی نبودن معوذین، این است که عمر آن را در قرآن‌ش نوشته است؟!

در پایان باید گفت، اهل‌بیت علیهم السلام و شیعیانشان به قرآنی بودن معوذین اعتقاد دارند، و سوره‌ای به نام حفد و خلع ندارند! محقق بحرانی در حدائق الناظره (۲۳۰/۸) آورده است: «علمای ما و بیش‌تر علمای اهل سنت، بر

قرآنی بودن معوذین، اجماع دارند و متفقند که می‌توان آن را در نماز خواند.  
منصور بن حازم روایت می‌کند: امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به من فرمود: معوذین را در  
نماز واجب بخوان.»

۵ - حذف بسم الله از قرآن؛ چراکه شنیدنش لرزه بر اندام طلقاً<sup>۱</sup> می‌انداخت.  
«بسمله» سلاحی از طرف خدا برای پیامبرش بود؛ سلاحی برای دفاع در  
برابر شیاطین قریشی. هنگامی که قریشیان بست درب منزل پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جمع  
می‌شدند و به او ناسزا می‌گفتند یا آزارشان می‌دادند، پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با صدای بلند  
بسم الله می‌گفتند و آنان پا به فرار می‌گذاشتند.

در کتاب کافی (۲۶۶/۸) از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در این باره چنین نقل شده است:  
«بسم الله الرحمن الرحيم) را کتمان کردند، به خدا قسم بهترین نام خدا را  
کتمان کردند؛ هنگامی که رسول خدا در منزلش بود و قریش بر در آن جمع  
شده بودند [تا او را آزار دهند]. با صدای بلند بسم الله الرحمن الرحيم  
می‌گفتند و صدایشان را بلندتر می‌کردند و قریشیان به سرعت فرار می‌کردند،  
پس خدا عزو جل در این باره این آیه را نازل کرد: ...وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ  
وَخَدْهُ وَلَوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» (الاسراء: ۴۶) انگار که رعشهای بر اندام آن قریشیان  
می‌افتاد و حس می‌کردند که همراه با کوههای مکه می‌لرزند. حتی زمانی که

۱. در سال هشتم هجرت، پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با ده هزار جنگجو به مکه آمدند و آنها را وادار به تسلیم و  
خلع سلاح کردند، با اکراه اسلام آوردند، پس پیامبر از آنها آزاد کرد پس طلقا نام گرفتند.

تعداد زیادی از طلقا در مدینه ساکن شدند، ترس از بسمله در جانشان باقی مانده بود و از شنیدن آن اکراه داشتند.

آنان پس از پیامبر ﷺ توانستند عمر و ابوبکر را راضی کنند که این آیه را کنار بگذارند. اما انتقام‌گیری از بسمله اینجا پایان نیافت و طلقا آرام نگرفتند تا پذیرفتند که این آیه حتی از قرآن هم نیست! به طوری که سرخسی در المبسوط (۱۵/۱) گفته است: «گذشتگان بر اینکه سوره‌ی کوثر دارای سه آیه است اتفاق نظر دارند و این سه آیه بدون شمارش بسم الله – به عنوان آیه – است. [بس با این کار در قرآنی بودن بسم الله تشکیک کردند] و ایجاد شک و شبیه در قرآنی بودن، اولین گام اختلاف میان احادیث و علماء است و قرآن با شبیه ثابت نمی‌گردد؛ برای اثبات قرآنی بودن یک سخن یقین لازم است.» ابن قدامة حنبلی در المغنى (۵۲۲/۱) از احمد بن حنبل روایت کرده است: «بسم الله جزء سوره‌ی فاتحه نیست و آیه‌ای از سوره‌های دیگر قرآن نیز محسوب نمی‌شود و قرائت آن در نماز واجب نیست؛ یارانش نظر او را تایید کرده‌اند و ابو حنیفه، مالک، اوزارعی و عبدالله بن معبد رمانی نیز این سخن را گفته‌اند.»

أهل بيت ﷺ، پاسخ آنها را داده و فرموده‌اند بسلمه والاترین آیه‌ی قرآن است. در تفسیر عیاشی (۲۱/۱) از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «چه می‌کنند؟! خدا آنها را بکشد! برترین آیه‌ی کتاب خدا را هدف قرارداده‌اند و ادعا می‌کنند اظهار و تلاوت بسم الله بدعت است.»

## ۲.۵. افسانه‌ی نزول قرآن بر هفت حرف

در کافی (۶۳۰/۲) از امام باقر<sup>ع</sup> نقل شده است که فرمودند: «قرآن سخن واحدی است که از سوی خدای واحد نازل شده است و اختلاف ایجاد شده در آن به وسیله‌ی راویان آن بوده است... همچنین فضیل بن یسار بیان می‌کند که به امام صادق<sup>ع</sup> گفتم: «مردم معتقدند که قرآن بر هفت حرف نازل شده است؛ امام فرمود: این دشمنان خدا، دروغ می‌گویند، قرآن به یک شکل از سوی خدای یکتا نازل شده است.»

این روایات به بدعتی اشاره دارد که در زمان خلیفه‌ی دوام گذاشته شد، زیرا عمر اعتقاد داشت که قرآن بر هفت حرف نازل شده است. اگر سنی هم باشی و از بزرگ‌ترین علماء هم باشی، حتی نمی‌توانی فرزندت را قانع کنی، چنان‌که عمر گفته قرآن بر هفت حرف نازل شده است! متوجه می‌مانی که به او بگویی که این یعنی قرآن با هفت متن متفاوت نازل شده (این بدين معناست که هفت قرآن متفاوت نازل شده) یا بگویی که قرآن هفت بار بازنگری و ویرایش شده؟!

چه جواب می‌دهی اگر فرزندت بپرسد: پدر! ما می‌دانیم که پادشاه و رئیس جمهور هم دستور خود را با یک متن مشخص ابلاغ می‌کند. آیا منظور این است که خدا از ابتدا قرآن را هفت نوع نازل کرده بود؟

شما می‌گویی جبرنیل هر سال متن قرآن را با پیامبر ﷺ چک می‌کرد، آیا جبرنیل هر هفت نسخه را چک می‌کرده؟!! اصلاً چرا هفت نسخه؟ مگر یکی کافی نیست؟ چه فرقی بین این نسخه‌ها وجود دارد؟

اگر جواب بدھی: نه پسرم! قرآن یک نسخه است و بر هفت حرف نازل شده یعنی خدا هفت لهجه از زبان عرب را در آن استفاده کرده است. او می‌گوید: این که معنای بر هفت حرف نازل شدن نیست! اگر چنین بود می‌گفتند، قرآن یکی است اما از الفاظ هفت طایفه‌ی عرب در آن استفاده شده است.

می‌گویی و می‌گوید... تا در برابر شدن درمانده می‌شوی! در آخر می‌گویی: ساكت شو! این حدیث پیامبر ﷺ است که عمر بن خطاب، آن را از او روایت کرده است، پس باید آن را قبول کنی حتی اگر نه تو آن را بفهمی نه پدرت و نه علماء!

فرزنند ساكت می‌شود، اما این سؤال‌ها در ذهنش باقی می‌مانند که ممکن است پیامبر ﷺ سخن نامعقولی بگوید؟ ممکن است عمر اشتباه کرده باشد؟ علماء و مفسران بزرگ اهل سنت، از قدیم الایام تا کنون در تفسیر و توضیح این هفت حرف عمر مانده‌اند! نه می‌توانند روایات آن را ضعیف بشمارند و رد کنند، چون خیال می‌کنند از پیامبر ﷺ است، نه می‌توانند دیگران را برای پذیرش آن قانع کنند. به هیچ نتیجه‌ای هم نخواهند رسید زیرا به دنبال تفسیری معقول برای کلامی نامعقول هستند!

از علمای بزرگی که در این موضوع متغیر مانده است، امامشان ابن جزی است که در تفسیر و علوم قرآن، شهره است، او در کتاب تاریخ قرآن (۸۷) می‌گوید: «همواره حدیث نزول قرآن بر هفت حرف، برایم مشکل و پیچیده بود و درباره‌ی آن می‌اندیشیدم و با دقت تأمل می‌کردم؛ بیش از سی سال را این گونه گذراندم تا آن که خدا آنچه امکان دارد – ان شاء الله – صحیح باشد برایم گشود، و آن این بود که همهٔ قرائات صحیح، ضعیف و شاذ را جستجو کردم و دانستم که اختلاف همهٔ آن‌ها در هفت وجه خلاصه می‌شد.»

این بیچاره پس از سی سال تفکر و تدبیر به این نتیجه رسیده است که خداوند قرآن را برابر حسب قرائاتی که بعداً توسط افرادی به وجود خواهند آمد، بر هفت حرف تقسیم بندی و نازل کرده است! و اختلاف قارئین فقط در هفت قرائت خواهد بود و نه بیشتر و نه کمتر!

چگونه این عالم به این نتیجه رسیده است که خدا، قرآنی را که جبرئیل آورده در دست قاریانی که بعدها خواهند آمد رها کرده تا هر کدام بر حسب نظر خود آن را بخوانند و چگونه ابن جزی این نکته را کشف علمی خود می‌داند؟!

آیا ممکن است که نویسنده‌ای کتابی بنویسد که بر حسب ویرایشی که خوانندگانش پس از انتشارش خواهند نوشت، هفت متن متفاوت داشته باشد! سیوطی در اتقان (۱۷۶/۱۱) از ابن حبان نقل می‌کند: «أهل علم و لغت، سی و پنج نظر درباره‌ی معنای نزول قرآن بر هفت حرف بیان کرده‌اند، که بسیاری از

این سخنان به یکدیگر شباهت دارد و احتمال صحت همهٔ این نظرات و هم‌چنین نظرات دیگر وجود دارد.»

راست می‌گوید! و همهٔ این گفته‌ها احتمالاتی نامعقول و سلیقه‌ای است.

سپس سیوطی این سخن مرسی را بیان می‌کند: «بیشتر وجوه [بیان شده دربارهٔ سبعه احرف] در یکدیگر تداخل دارند و مستقل نیستند؛ سند این سخنان و ناقل آن‌ها مشخص نیست و نمی‌دانیم چرا هر کدام از آن‌ها حروف سبعه‌ی خاص خودش را ذکر کرده است؟! درحالی‌که همهٔ این حروف در قرآن وجود دارد، تخصیص، چه معنایی خواهد داشت؟! در میان این نظرات چیزهایی است که معنای حقیقی و درست آن قابل درک نیست و بیشتر آن‌ها با حدیث عمر و هشام بن حکیم که در الصحيح بیان شده متعارض است؛ زیرا این دو نفر هیچ اختلافی در تفسیر و احکام قرآن نداشتند و تنها اختلافشان بر سر قرائت و اعراب حروف بود. بسیاری از عوام گمان کردند که منظور آن دو، قرائات هفتگانه بوده است که این نادانی بسیار زشت و نابخشودنی است.

گفته‌های علمایشان، خود دلیلی کافی برای نامعقول بودن سخن عمر است، پس دیگر نباید این سخن را به خدا و پیامبر ﷺ نسبت داد!

❖ چرا عمر این سخن را گفت تا این چنین پس از او برای تفسیر آن،  
دست و پا بزند؟

دلیل این است که در زمان حیات پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و آله السلام</sup> هر کس که قرآن می‌خواند، پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و آله السلام</sup> متن آن را برایش تصحیح می‌کردند، پس مرجع تصحیح، یگانه و درست بود. اما بعد از وفات پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و آله السلام</sup> و جریان سقیفه و بیعت با ابوبکر، علی<sup>علیه السلام</sup> نسخه‌ای از قرآن را به خط خودش و به ترتیبی که پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و آله السلام</sup> فرموده بود، جمع‌آوری کرده بود، به مردم عرضه کرد، ولی آن نسخه را نپذیرفتند چون ترسیدند که در آن تفسیری به نفع علی<sup>علیه السلام</sup> و اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> وجود داشته باشد!

پس علی<sup>علیه السلام</sup> آن را گرفت و گفت: دیگر این نسخه را نخواهید دید. من مأمورم که از این محافظت کنم و نسخه‌ای که شما می‌خوانید را بخوانم، تا دو قرآن در دست مردم نباشد.

کافی (۶۳۳/۲) از سالم بن سلمه نقل شده است که گفت: مردی نزد امام صادق<sup>علیه السلام</sup> قرآن خواند و من شنیدم که قسمت‌هایی از تلفظ او به‌گونه‌ای که مردم قرآن می‌خوانند نیست؛ پس امام صادق<sup>علیه السلام</sup> فرمود: از این قرائت دست بردار. قرآن را همان‌گونه بخوان که مردم تلاوت می‌کنند، تا زمانی که امام قائم<sup>علیه السلام</sup> قیام کند؛ در زمان قیام او، کتاب خداوند عزوجل آن‌گونه که سزاوار است قرائت می‌شود و او مصحفی که توسط حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> نوشته شده بود، آشکار می‌کند. این مصحفی است که حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> هنگامی که از نوشن

آن فارغ شد به مردم عرضه کرد و به ایشان گفت: این کتاب خداوند عزو جل است همان گونه که خدا بر محمد ﷺ نازل کرد و من آن را در میان جلد جمع کردم؛ پس مردم به او گفتند: هم اکنون در نزد ما مصحفی است که قرآن در آن گرد آمده است و ما به این [قرآن] تو نیاز نداریم. پس از آن امام علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم، پس از این هرگز این قرآن را نخواهید دید؛ تنها وظیفه ام این بود که شما را از جمع کردن این قرآن با خبر کنم تا آن را قرائت کنید.« از آن روز زمینه ای اختلاف در متن قرآن فراهم شد، چون مردم قرآن را برای عمر می خواندند و عمر نمی توانست مانند رسول خدا ﷺ آن را تصحیح کند، و می گفت: همه صحیح‌اند!!

مسئله همینجا پایان نیافت! اختلاف‌ها بالا گرفت و به اختلاف در کلمات و آیات رسید. پس یکی در نمازش به گونه‌ای می خواند و به مسلمین می آموخت و به دیگری گونه‌ای دیگر! و هر کدام تاکید می کردند که خود صحیح می خوانند و دیگران اشتباه!

در این میان، دولت باید راه حلی برای این مشکل پیدا می کرد، عمر باید نسخه‌ای انتخاب می کرد و مرجع قرار می داد، همان کاری که عثمان بعدها کرد. اما چنین نکرد، او در عوض متن قرآن را گسترش داد! یعنی همهی قرائتها را صحیح دانست! برای این کار حدیثی از پیامبر ﷺ ساخت که قرآن بر هفت حرف نازل شده است، یعنی هفت لفظ مختلف! سپس نتیجه گرفت که هر کدام از الفاظ قرآن هفت معنا دارند که همهی معانی صحیح‌اند!

نسائی (۱۵۰/۲) از ابن مخرمه روایت کرده است: «عمر بن خطاب گفت:  
 شنیدم هشام بن حکیم بن حرام (از مشرکینی که پس از فتح مکہ ایمان آورده)  
 سوره‌ی فرقان را تلاوت می‌کرد و در آن حروفی را می‌خواند که پیامبر خدا  
 قرائت نکرده بودند؛ از او پرسیدم: چه کسی این سوره را به تو آموخته است؟  
 گفت: رسول خدا؛ گفتم: دروغ می‌گویی! رسول خدا این‌گونه سوره را برایت  
 قرائت کرد؟! پس دستش را گرفتم و او را به نزد رسول الله بردم و گفتم: ای  
 رسول خدا! شما سوره‌ی فرقان را به من آموختید و من شنیدم این مرد در  
 سوره‌ی فرقان حروفی را می‌خواند که شما قرائت نکرده بودید؛ پیامبر فرمود:  
 ای هشام! بخوان؛ پس او همان‌گونه قرائت کرد؛ سپس رسول خدا فرمود:  
 این‌گونه نازل شده است؛ سپس پیامبر فرمود: عمر! بخوان و من قرائت کردم و  
 پیامبر فرمود: این‌گونه نازل شده است؛ سپس پیامبر فرمود: قرآن بر هفت  
 حرف نازل شده است!» (بخاری: ۱۰۰/۶ و ۱۱۰/۶ و ۲۱۵/۸ و ۹۰/۲؛ مسلم: ۲۰۱/۲ در  
 دورروایت؛ أبو داود: ۳۳۱/۱؛ الترمذی: ۲۶۳/۴؛ البیهقی: ۳۸۲/۲؛ أحمد: ۲۴/۱؛ ۴۵ و ۳۹ و ۲۶۴)

عمر بی‌پروا و به صراحت می‌گوید که پیامبر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ فرمود: این آیه از نزد خدا  
 با دو لفظ متفاوت نازل شد، سپس به این نتیجه رسید که تا هفت لفظ نیز  
 صحیح است! عمر خیال می‌کرد که با این کار، مشکل اختلافی که در قرائت‌ها  
 بود – به ادعای عمر اختلاف در متن قرآن! – را حل کرده است. در واقع شاید  
 حرف او مشکل را در آن مقطع زمانی کمرنگ کرد، اما پیروانش را چهارده  
 قرن سردرگم نمود تا توضیح و توجیهی معقول برای گفته‌ی او بیابند!

❖ روایت نامعقول عمر را پذیرفتند و روایت صحیح را رها کردند

أهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> روایات بسیاری در باب یگانه بودن متن قرآن دارند، اما اهل سنت هیچ کدام را نمی‌پذیرند و روایاتی نیز که در منابع خودشان بر این موضوع صحیح گذاشتند، رد می‌کنند و همه به دنبال عمر و روایت جعلی اش می‌روند!

حاکم (۱۱/۵۵۲ و ۲/۲۸۹) از ابن مسعود و او از پیامبر<sup>صلوات اللہ علیہ و آله و سلم</sup> روایت کرده است که فرمود: «کتاب نخست از باب واحد و بر حرف واحد نازل شد و قرآن از هفت باب و بر هفت حرف: زجر، امر، حلال، حرام، محکم، متشابه، امثال نازل شده است؛ پس حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدانید و آن چه به آن امر شده‌اید، انجام دهید و از آن چه نهی شده‌اید، پرهیز نمایید و به محکم آن عمل کنید و به متشابه آن ایمان داشته باشید و بگویید به همی آن چه از سوی خدا نازل شده ایمان داریم.» (در المتنور (۲/۶) این روایت را به نقل از حاکم بیان کرده و آن را صحیح شمرده است. سیوطی در اتقان (۱۷۰) و هیئتی در مجمع الزوائد (۷/۱۵۲) این سخن را از بزار، ابویعلی و طبرانی روایت کرده و آن را تقه دانسته‌اند.)

مجلسی در بحار الانوار (۱۰/۳) از امیر المؤمنین<sup>علیهم السلام</sup> روایت کرده است: «همانا خداوند تبارک و تعالی قرآن را بر هفت قسم نازل کرد که هر کدام آن‌ها کفایت‌کننده و قانع‌کننده است، که عبارتند از: امر، نهی، تشویق، تهدید، استدلال، مثل و داستان. در قرآن ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام، مقدم و مؤخر، واجبات و مستحبات، حلال و حرام، واجبات و حکم‌ها

وجود دارد؛ [در قرآن] کلام منقطعی که عطف شده است و کلام معطوفی که از جهت معنا مستقل از قبل است و حرفی به جای حرف دیگر [به کار رفته است]؛ لفظ برخی آیات قرآن خاص است، لفظ برخی آیات عام است و احتمال دارد معنای آن نیز عام باشد، برخی الفاظ آن دلالت بر مفرد دارد و معنای آن جمع است، بعضی الفاظ آن جمع است، اما معنای آن واحد است، لفظ برخی آیات به صیغه‌ی ماضی اما منظور آینده است، لفظ برخی از آیات جمله‌ای خبری است، اما داستان قومی بوده است، برخی آیات [لفظش] باقی مانده، درحالی‌که در معنایش تحریف شده است، برخی آیات معنا و تفسیر آن برخلاف شان نزول است و تأویل و تفسیر برخی آیات هم‌زمان نزول آن بوده است و بعضی قبل از نزول آن بوده است و بعضی بعد از نزول آن بوده است. در قرآن آیاتی است که قسمتی از آن در سوره‌ای است و تکمیل‌اش در سوره‌ای دیگر است و برخی آیات قرآن نیمی منسخ شده و نیمی به همان حال [منسخ نشده] باقی مانده است. در قرآن آیاتی است که الفاظ آن مختلف و معنای آن متفق است و آیاتی که الفاظ آن متفق و معنای آن مختلف است؛ در قرآن آیاتی است که در آن‌ها چیزی را که در گذشته حرام بوده، حلال می‌کند...»

توجه داشته باشید که امام عثیله از لفظ «اقسام» استفاده کرده‌اند، نه «حروف» تا کلامش تحریف نشود.

❖ سه دلیل دیگر، برای بطلان افسانه‌ی «هفت حرف»

اول: شخص عمر نیز، به گفته‌ی خود درباره‌ی هفت قرائت پاییند نبود! او به هیچ کس جز خودش اجازه‌ی این کار را نمی‌داد.  
او خود در قرائت‌ها نظر می‌داد، بعضی را قبول و بعضی را رد می‌کرد، اما مخالف را بازخواست می‌کرد! اختلاف نظرها و درگیری‌های بسیاری بین او و ابی‌ابن کعب یا دیگر قاریان در می‌گرفت، تنها به این دلیل که بر قرائتی اصرار داشتند که به مذاق عمر خوش نمی‌آمد!

پس این ادعای گسترش متن قرآن به هفت نوع، تنها حق خودش بود و دیگران را شامل نمی‌شد!

دوم: عثمان، آن را نادیده گرفت!

او همه‌ی مسلمانان را ملزم کرد که نسخه‌ی قرآن او را به رسمیت بشناسند و بخوانند. باید پرسید، پس آن حدیث هفت حرف عمر که گفتید صحیح است و متوافق، چه شد؟! پس خدا قرآن را بر هفت نازل کرد اما ناگهان در زمان عثمان یک حرف شد!!

این حدیث نبوی به نقل از عمر، تنها برای حل مشکل سردرگمی قاریان در زمان او بودا آیا حدیث دیگری از پیامبر ﷺ سراغ دارد که مختص همان زمان باشد، بدون این‌که آثار و پیامدهای آن را در آینده در نظر بگیرد؟!

سوم: فقهای اهل سنت، بر اساس گفتمی عمر، جواز تحریف قرآن را صادر می‌کنند.

نتیجه‌ی بدعت عمر در فقه مذاهب این شد که فقهایشان اجازه‌ی تغییر متن قرآن را دادند! همچنین تغییر در صیغه‌ی شهد نماز جایز است، زیرا نماز کم اهمیت‌تر از قرآن است!

شافعی در اختلاف الحديث (۴۸۹) و الام (۱۴۲/۱) بیان کرده است: «بعضی از اصحاب پیامبر درباره‌ی برخی از الفاظ قرآن نزد رسول خدا اختلاف نظر پیدا کردند اما در معنای آن اختلافی نداشتند. پس پیامبر هر دو را بذیرفت و فرمود: این چنین نازل شد، زیرا که این قرآن بر هفت حرف نازل شده است، پس هرچه میسر است از آن قرائت کنید. ذکری غیر قرآن [مانند نماز] بیشتر جای اختلاف در لفظ دارد، البته این زمانی است که هیچ اختلافی در معنا وجود نداشته باشد.»

بیهقی (۱۴۵/۲) به نقل از شافعی می‌گوید: «به دلیل رافت الهی و با این شناخت که حافظه‌ی انسان ضعیف است، خداوند قرآن را بر هفت حرف نازل کرد؛ تا انسان‌ها با آسودگی قرآن را قرائت کنند، حتی اگر لفظ آن متفاوت باشد. آن‌چه غیر از کتاب خدا [مانند شهد نماز] است بیشتر جای اختلاف در لفظ دارد، مادامی که معنای آن تغییری نکند.»

پس می‌بینی که سهل‌گیری و تسامح عمر در متن قرآن به همین جا ختم نشد، بلکه از اختلاف در حروف فراتر رفت و به اختلاف در کلمات آیات

رسید، مانند یک غده‌ی سرطانی گسترش یافت و «به تغییر پذیر کردن» متن قرآن انجامید؛ یعنی کافیست که مضمون قرآن تلاوت شود و هیچ تقیدی به کلمات و عبارات آن نیست. (ر.ک تدوین القرآن و الف سؤال و اشکال ماله‌ی ۷۴)

### ❖ فتوای خلیفه‌ی دوم عمر: محو متن قرآن

به نظر شما، علمای اهل سنت، درباره‌ی این فتوا چه نظری خواهند داد:  
«واجب نیست، مسلمانان در قرائت قرآن در نماز یا غیر آن که به الفاظ آن مقید باشند، کافی است که معنای آن را با هر لفظی که خواستند، بیان کنند، تنها شرط لازم اینست که معنای آیه واژگونه نشود یعنی آیه‌ی رحمت به عذاب تبدیل نشود و عذاب به رحمت. اگر این شرط رعایت شود این قرائت شرعاً صحیح است و همه‌ی این الفاظ جزء قرآن محسوب می‌شوند و خداوند اجازه داده که قرآن با این شرط به هر لفظی قرائت شود.»

بی‌شک، غضبناک خواهند شد و آن‌که این فتوا را داده باشد – هر کس که باشد راضی و کافر به قرآن می‌خوانند!

اما اگر این فتوا را عمر فاروق – جدا کننده‌ی حق از باطل – داده باشد، وضع، به کلی دگرگون می‌شود! خود را به هر دری می‌زنند و گفته‌اش را آن قدر بالا و پایین می‌کنند، تا احتمال و وجوده مختلفی در توجیه آن دست و پا کنند؛ برخی سی و اندی سال می‌اندیشنند تا خدا دری به فهم آن برایشان

بگشاید و برخی نیز سکوت اختیار کرده و برای سلامتی و پوشیده ماندن خطای خلیفه دعا می‌کنند!

در مستند احمد (۳۰/۴) آمده است: «مردی نزد عمر قرآن خواند و عمر آن را غلط دانست؛ مرد گفت: این آیه را نزد رسول خدا خواندم و ایشان اشکالی بر من نگرفت. پس نزد رسول خدا رفتم و آن مرد برای ایشان قرائت کرد و حضرت فرمود: درست خوانند؛ [راوی می‌گوید:] عمر از این عمل رسول خدا ناراحت شد [از نظر عمر آیه درست تلاوت نشده بود] پیامبر فرمودند: ای عمر! [هر نوع قرائت] قرآن صحیح است، مدامی که آیه‌ی عذاب به مغفرت و آیه‌ی مغفرت به عذاب تبدیل نشده باشد!»

هم‌چنین، روایات دیگری (مستند احمد: ۱۲۴، ۵۱، ۴۱/۵) با این مضمون وجود دارد: «اگر بگویی «غفوراً رحیماً» یا «سمیعاً بصیراً» یا «علیماً سمیعاً» [تفاوتی ندارد، زیرا] که خدا دارای همه‌ی این صفات هست، مدامی که آیه‌ی عذاب آن را به رحمت و رحمت را به عذاب تبدیل نکرده باشی!» صاحب مجمع الزوائد (۱۵۰/۷) رجال سند روایتی را که در ابتداء از احمد نقل شد، تقه دانسته است و حدیث تقهی دیگری را به آن می‌افزاید: «تمامی قرآن قانع کننده و کفایت کننده است، مدامی که منجر به تبدیل آیه‌ی عذاب به رحمت و آیه‌ی رحمت به عذاب نشود؛ مانند [این کلمات متراووف که توسط ما به کار می‌رود] تعال، اقبل، هلم، اذهب، اسرع و اعجل»

در کتاب تاریخ بخاری (۱/۳۸۲) و أسدالغابه (۵/۱۵۶) ابو جاریة انصاری از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمودند: «هر نوع تلاوت قرآنی صحیح است.» سیوطی نیز در اتقان به نقل از ابو هریره این روایت عمر را بیان کرده است: «تلاوت قرآن به هر شکل صحیح است، مادامی که عذاب و رحمت آن دگرگون نشود و سندهای این روایت صحیح‌اند.» در کنزالعمال (۱۱/۶۱۸) و (۶۱۹/۵۲/۲، ۶۰۳) روایت عمر، با این کلام پیامبر ﷺ خطاب به او آغاز شده است که سه بار فرمودند: «از شیطان دوری کن... همهی قرائت‌ها صحیح است...»

صحیح دانستن این روایات، بدین معناست که:

اول: هر کس، هر طور که دلش می‌خواهد می‌تواند قرآن را بخواند! هیچ محدودیتی در کلمات وجود ندارد، به جز یک شرط ساده: اگر آیه در رحمت خداست، پس از تغییر، به عذاب تبدیل نشود و بر عکس!

دوم: عمر می‌گوید: اگر دیدی کسی قرآن را اشتباه می‌خواند، به روی خودت نیاور!

چون یک بار قرائت کسی را تصحیح کردم و او نبذرفت و برای حل این اختلاف نزد پیامبر ﷺ رفیم و پیامبر ﷺ قرائت او را نیز درست دانستند، آن وقت من ناراحت شدم! و در روایت آمده: از زمان جاهلیت: هیچ روزی مانند آن روز در نبوت محمد شک نکردم و پیامبر ﷺ به من فرمود: شک نکن، که خدا دست مردم را باز گذاشته که با رعایت معنی، هر لفظی را انتخاب کنند.

سوم: در واقع بدعت «نزول بر هفت حرف» سرمنشأ و هسته‌ی اصلی بدعت «تغییر پذیر کردن متن قرآن» است.

چرا که اگر هر لفظ هفت معنا داشته باشد و راه برای انتخاب هر کلمه‌ی دلخواه هموار باشد، به تغییر متن قرآن منجر می‌شود. در عمل، اعتقاد به نزول بر هفت حرف، متن قرآن را ذره ذره نابود می‌کرد و عمر با اضافه کردن اعتقاد به تغییر پذیری می‌خواست، قرآن را به کلی از بین ببرد.

چهارم: عمر نظریه‌ی نزول بر هفت حرف را مطرح کرد، اما در عمل اجازه‌ی استفاده از آن را به هیچ کس جز خودش نداد، نه مردم و نه قاریان! پنجم: عمر، حقی به مردم داد که رسول خدا صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آمد آن را به مردم نداده بود! به عنوان مثال، پیامبر صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آمد دعایی را به یک از صحابه آموختند و او کلمه‌ی «نبی» را در آن دعا به «رسول» تغییر داد، اما رسول خدا صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آمد او را از این کار بازداشتند و اجازه‌ی این کار را به او ندادند.

بخاری به واسطه‌ی براء بن عازب، این سخن رسول خدا صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آمد را نقل می‌کند که به او فرمودند: «زمانی که برای خواب به بستر می‌روی، مانند برای نماز، وضو بگیر سپس به پهلوی راستت دراز بکش و بگو: (خدایا! خودم را تسلیم تو می‌کنم، کارهایم را به تو واگذار می‌نمایم، در شوق و ترس به تو تکیه می‌کنم، زیرا هیچ بناء و نجاتی جز تو در مقابلت نیست. خدایا! به قرآنی که نازل کردی و پیامبری [النبی] که فرستادی ایمان دارم). پس اگر در این شب

بمیری، بر فطرت الله [اسلام] هستی. این سخنان را آخرین گفته‌های خود قرار

.۵

[براء گفت]: سپس این سخنان را برای پیامبر تکرار کرد، پس زمانی که به این عبارت رسیدم که خدایا به کتابی که نازل کردی ایمان دارم گفتم «و رسولک» [به جای نبیک] حضرت فرمودند: نه! نبی‌ای که فرستادی.«

خدا نیز به پیامرش اجازه نداده که کلمات قرآن را تغییر دهند! «...قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبْدِلَهُ مِنْ تِلْقَائِنَّقُسِّيِّ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ...» بگو: من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود، پرسوی می‌کنم!« (يونس: ۱۵)

پس عجیب است که عمر به خود حق می‌دهد اجازه‌ی کاری را به مردم بدهد، که نه پیامبر ﷺ اجازه‌ی آن را به مردم نمی‌داد نه خداوند!

#### ❖ هدف خلیفه از نظریات منحصر به فردش و سرانجام آن‌ها

کسی که تصمیمات و سیاست‌های عمر را در مورد قرآن، مطالعه می‌کند، مطالبی می‌یابد که چراهای بسیاری به ذهنش خطور می‌کند و از خود می‌پرسد، هدف عمر از این کارها چه بود؟

عمر در زمان ابوبکر و خودش، به عمد تلاش کرد تا متن یگانه‌ای از قرآن وجود نداشته باشد. او برای جمع‌آوری قرآن، هیأتی تشکیل داد و ریاست آن

را به جوانی کم سن و سال سپرد که می‌گفتند یهودی است و نامش زید بن ثابت بود.

خلیفه‌ی دوم حتی کسانی را که خود او شهادت می‌داد که پیامبر ﷺ فرموده، مسلمانان قرآن را از آنان بیاموزند، از هیأتش راند. عمر اعلام کرد که بیشتر قرآن گم شده است اما هیأتش با تمام قوا، خود را وقف جمع‌آوری قرآن، از میان مردم و آن چه نوشته شده بود، کرده است. اما مسلمانان، آن قرآنی را که آن هیأت والامقام جمع کرده بودند، ندیدند! زیرا که عمر آن را نزد حفصه پنهان کرده بود و هیچ کس آن را نمی‌دید، هیأت مشغول جمع‌آوری و برایش (!) آن بود. اما به محض مرگ حفصه، مروان آن نسخه را به چنگ آورد و سوزاند!

در تاریخ مدینه (۱۰۰-۲/۳) آمده است: «انس می‌گوید: وقتی مروان، امیر مدینه بود، کسی را فرستاد که مصحف‌های نزد حفصه را بگیرد و پاره کند، اما او ترسید که اختلافی با قرآن داشته باشد پس آن‌ها را نداد...

زهری می‌گوید، سالم برای من روایت کرد: زمانی که حفصه فوت کرد، مروان دستور اکیدی به پسر عمر داد تا نسخه‌ها را برایش بیاود، بنابراین تا از دفن حفصه بازگشتند، پسر عمر نسخه‌ها را فرستاد، مروان آن را پاره پاره کرد، از ترس این‌که در آن چیزی برخلاف آن نسخه‌ی عثمان باشد.» (مجموع الزوائد: ۷/۱۵۶ می‌گوید: طبرانی این سخن را روایت کرده و آن را صحیح دانسته است)

خدا را سپاس که تمام فعالیت‌ها و نظریه‌هایشان که با صیانت از قرآن در تضاد بود، عملی نشد و نقش برآب شد! به یاری خداوند، امت پیامبر ﷺ آن موقعیت خطیری که متن قرآن را تهدید می‌کرد، از سر گذراندند؛ طوفانی که بیست و پنج به طول انجامید و باعث اختلاف مسلمانان در متن قرآن شد، تا آن که غیور مردانی برخاستند و نسخه‌ای را با استفاده از نسخه‌ی علی علیه السلام نوشتند، چنان‌که به تفصیل گفته خواهد شد. این تجلی کلام خداوند است که فرمود: إِنَّا نَحْنُ نَرْزَقُ الْذِكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. (حجر: ۹)



## فصل سوم

# جمع‌آوری قرآن افسانه یا واقعیت؟!

### ۱. آیا قرآن جمع نشده بود؟!

در منابع اهل سنت، روایاتی بیان شده است که قرآن در زمان رسول خدا ﷺ به صورت یک کتاب، جمع‌آوری نشده بود و سوره‌ها و آیات آن، در میان مردم پراکنده بود. چنان‌که در روایت بخاری (۱۱۹/۸) آمده است که این آیات بر چوب خرما، پوست، سنگ سفید و در حافظه‌ی مردم بود. محققی که تاریخ و احادیث را بررسی کند، در می‌باید اصلاً مشکلی به اسم «جمع‌آوری قرآن» وجود نداشته است! قرآن جمع شده بود و نسخه‌ای از آن

در خانه‌ی پیامبر ﷺ و مسجد النبی و نزد برخی دیگر وجود داشت! علاوه بر این، اهل بیت پیامبر ﷺ و بعضی از صحابه تمام قرآن را حفظ بودند.

هم‌چنین قبل از هر اقدامی از خلفا، علی عَلٰی نسخه‌ی نهایی قرآن را - طبق فرمایش رسول خدا ﷺ - جمع کرده بودند و همان‌گونه که پیامبر ﷺ به او آموخته بود، آماده نمود. او نسخه‌اش را به حکومت داد، اما آن‌ها از پذیرش سرباز زندن و ترسیدن تفسیری دارند. آن باشد که به نفعشان نباشد! مشکل این‌جا بود که حکومت - یعنی عمر (!) - ترسید که به نسخه‌ی نوشته شده، اعتماد کند! چه نسخه‌ی علی عَلٰی باشد، چه نسخه‌ای که عده‌ای از انصار حافظ، اقدام به جمع آن کردند. عمر آن‌ها را از این کار بازداشت و گفت خود هیأتی برای این کار تشکیل خواهد داد.

هیأت، کار جمع آوری را شروع کرد و متن آماده شده را به امانت نزد حفصه گذاشتند، اما این کار بسیار به طول انجامید و نسخه‌ی مذکور به دست مردم نرسید و مسلمانان در زمان ابوبکر و عمر و قسمتی از خلافت عثمان، قرآنی رسمی نداشتند! در این مدت، عمر در برابر سؤالات مکرر مسلمانان درباره‌ی قرائت صحیح قرآن، با استناد به حدیث «نزول بر هفت حرف» تنها یک پاسخ داشت: همه‌ی قرائت‌ها صحیح است!!

این زخم کهنه، در زمان عثمان سر باز کرد. زمانی که حذیفه ناراحت و شاکی از ارمنستان بازگشت - چراکه در میان لشکریانش بر سر قرائت‌ها اختلاف افتاده بود - حذیفه از عثمان خواست که یک نسخه‌ی رسمی از قرآن

را در همهٔ سرزمین‌های اسلامی رواج دهد. علی<sup>علیه السلام</sup> نیز این کار را تأیید کرد و عنمان قانع شد و اقدامات لازم را با همکاری حذیفه انجام داد. این نسخهٔ قرآنی که اکنون در دستان ماست در همان زمان، سال ۲۵ بعد از هجرت، نوشته شد.

دلالی که برای وجود نسخهٔ کامل قرآن در زمان پیامبر<sup>صلوات الله علیه و آله و آله و آله</sup> وجود دارد، بسیار زیادند و در کتاب تدوین قرآن نویسنده به تفصیل آمده است، در اینجا به ذکر مهم‌ترین آن‌ها بسته می‌کنیم:

الف - کتابت قرآن در زمان پیامبر<sup>صلوات الله علیه و آله و آله و آله</sup> رایج بود:

بر خلاف ادعای باقلانی و دیگر روایان حکومتی که می‌گویند در زمان رسول خدا<sup>صلوات الله علیه و آله و آله و آله</sup> و دو خلیفهٔ بعد از ایشان، امکاناتی برای ثبت و نوشتن وجود نداشت، روایاتی هست که نشان می‌دهد در زمان پیامبر<sup>صلوات الله علیه و آله و آله و آله</sup> و پیش از آن، بعضی موارد به دقت نوشته می‌شد.

پیامبر<sup>صلوات الله علیه و آله و آله و آله</sup> اولین کسی بودند که مرکزی برای ثبت اسامی و آمار تشکیل دادند - که این کار را به عمر نسبت داده‌اند! - پیامبر<sup>صلوات الله علیه و آله و آله و آله</sup> دفتری داشتند که نام تمام مسلمانان در آن نوشته شده بود و دفتر دیگری که نام تمام جنگجویان در آن ثبت می‌شد.

در صحیح بخاری (۳۲/۴) آمده است: «پیامبر فرمودند: نام کسانی که شهادتین را گفته‌اند، برایم بنویسید؛ ما نام هزار و پانصد مرد را برایشان ثبت

کردیم... مردی به نزد پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من برای فلان جنگ نامنویسی کرده‌ام در حالی که همسرم باید به سفر حج برود؛ حضرت فرمودند: برگردد و با همسرت حج را به جا آور.»

چنان‌که در صحیح بخاری (۲۶/۱ و ۹۵/۳) آمده اگر بادینشینی می‌آمد و خطبه‌ی پیامبر ﷺ را می‌خواست، آن را برایش می‌نوشتند: «مردی از اهل یعنی به نزد رسول خدا آمد و گفت: ای پیامبر! این خطبه را برایم بنویس؛ پس حضرت به یارانشان فرمودند، این خطبه را برای ابوفلان بنویسید.»

بعضی از مردم با ورق نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند، پس پیامبر ﷺ به صحابه می‌فرمودند که قرآن را برایشان بنویسند: «ابن عباس می‌گوید: مصاحف خرید و فروش نمی‌شدن، مردی ورق‌های را نزد رسول خدا می‌آورد، پس یک نفر قربة الى الله شروع به نوشتن آن می‌کرد، سپس دیگری این کار را ادامه می‌داد تا این‌که مصحف تمام می‌شد» (سن بیهقی: ۱۶/۶)

ب - محل خاصی در مسجد به نام (مکان مصحف) وجود داشت، که از آن نسخه‌برداری می‌شد:

در منابع شیعه (کافی: ۱۲۱/۵؛ التهذیب: ۳۶۶/۶) آمده است، روح بن عبد الرحیم در روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، می‌گوید: «از امام علیه السلام درباره‌ی خرید و فروش مصحف‌ها - قرآن - سؤال کردم؛ [امام] فرمود: بین منبر پیامبر و دیوار به اندازه‌ی عبور یک بره یا گذشتن به پهلو یک مرد فاصله بود، نسخه‌ی قرآن و ورق برای نسخه‌برداری را در آن جا قرار می‌دادند، هر که

می خواست می آمد، و [به رایگان] از روی آن می نوشت. اما بعدها، خرید و فروش شد. مرد پرسید: نظر شما درباره فروش آن‌ها چیست؟ حضرت فرمودند: من بیشتر دوست دارم بخرم تا بفروشم. پرسیدم: نظرتان در باره دادن دستمزد، برای کتابت قرآن چیست؟ حضرت فرمودند اشکالی ندارد ولی [در زمان پیامبر] چنان بود که گفتمن.»

روایتی در کتاب صحیح مسلم (۵۹/۲) وجود دارد که مؤید این سخن کافی است و در آن از مکانی در مسجد سخن به میان آمده که آن را «مکان مصحف» می نامند: «ابن اکوع، مکان مصحف را برای تسبیح و عبادت برمی گزید و می گفت که پیامبر ﷺ این مکان را انتخاب می کرد و این محل بین منبر و محراب به اندازه گذرگاه یک بره فاصله داشت.»

بخاری (۱۲۷/۱) این روایت را بیان کرده است ولی مکان عبادت پیامبر ﷺ را کنار یکی از ستون‌ها دانسته است و صحبتی از مکان مصحف نکرده است و این ماجه (۴۵۹/۱۱) در نقل این روایت می گوید: «پیامبر برای نافله صبح، ستون نزدیک مصحف را انتخاب می کرد..»

ج - نسخه برداری از قرآن، به کسب و کار برخی تبدیل شد!  
ابن قدامة در المغنى (۲۷۷/۴) می گوید: «صحابه خریدن مصاحف - قرآن‌ها - را جایز می دانستند ولی از فروش آن کراحت داشتند؛ پس اگر به آن کسی که کار [نوشتن] را انجام داده است، هدیه‌ای داده شود، یا به او چیزی بخشیده شود - که دستمزد محسوب نگردد - جایز است. شافعی نیز، به دلیل این

روایت آنس از پیامبر که (اگر بخشش باشد، اشکالی ندارد) آن را جایز می‌دانست.»

این روایت بدین معناست که در زمان رسول خدا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ نسخه‌برداری از قرآن، کار رایجی بوده تا جایی که بعضی آن را به کسب و کار تبدیل کردن! حاکم (۶۱۱/۲) روایت کرده است: «زید بن ثابت می‌گفت: در زمان رسول خدا قرآن را از روی پاره‌های ورق جمع آوری می‌کردیم؛ این روایت بر اساس شرایط کتاب بخاری و مسلم صحیح است هر چند آن را در کتاب خود بیان نکرده‌اند، این روایت دلیلی روشن بر جمع قرآن در زمان رسول خداست.» این سخن حاکم شاهد بر این است که عمر اصلًا قرآن را جمع نکرد و ابوبکر همان قرآن جمع آوری شده را دوباره جمع کردا عثمان نیز از قرآن چنان‌که گفته خواهد شد، از همان نسخه‌ی علی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ نسخه‌برداری کردا چگونه حامیان حکومت از ما انتظار دارند چشمانمان را به روی این حقیقت بیندیم و باور کنیم که قرآن در خطر نابودی کامل بوده است؟! چگونه بپذیریم قرآن، اوراقی پراکنده بوده که هر قسمتش روی پاره کاغذ، پوست و چوب نوشته شده بود و حکومت با تلاش و جان‌فشنایی، قرآن را نجات داد؟! چگونه باور کنیم کار و کوشش هیأت تاریخی حکومت بود که توانست قرآن را بر در مسجد از میان مردم جمع کند؟! برای بعضی، فقط این مهم است که از صحابه تمجید و تعریف کنند؛ حتی به قیمت توهین به دین، قرآن و پیامبر خدا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ!!!

### ۲.۳. مخالفت عمر با وصیت پیامبر ﷺ دربارهٔ قرآن

در حدیث نقلین که شیعه و سنی آن را صحیح و متواتر شمرده‌اند و پیامبر ﷺ آن را بارها و بارها تکرار کردن، پیامبر ﷺ به امتشان وصیت می‌کنند که به قرآن و عترتش تمسک بجویند. این حدیث را از کتاب صحیح سلم روایت می‌کنیم تا حجتی برای اهل سنت باشد.

احمد (۱۷/۳) روایت کرده است: «ابو سعید خدری از رسول خدا نقل می‌کند که فرمودند: نزدیک است که خدا مرا بخواند و من دعوتش را اجابت کنم در حالی که من در میان شما دو چیز ارزشمند به جا می‌گذارم، کتاب خداوند عز و جل و عترتم؛ کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان به زمین کشیده شده است و عترتم، اهل بیت من هستند؛ همانا خداوند لطیف خبیر به من خبر داده است که این دو از هم جدا نخواهند شد، تا این‌که بر حوض کوثر به نزد من آیند، پس نشانم دهید که بعد از من با این دو چه می‌کنید.»

به نظر ما شیعیان، این حدیث در رأس هر وصیت دیگر پیامبر ﷺ قرار دارد و بدین معناست که امت باید از اهل بیت ﷺ اطاعت کند و دین و قرآن را از آنان یاموزند.

اما اگر مانند حکومت از این حدیث چشم بپوشیم، لااقل باید قرآن را از آن چهار نفری یاد گرفت که در روایات صحیحشان پیامبر ﷺ فرمود، قرآن

را از اینان بگیرید: این چهار نفر ابیَ بن کعب، عبدالله بن مسعود، معاذ بن جبل و سالم فارسی هستند.

در صحیح بخاری (۱۰۲/۶ و ۲۲۸/۴) آمده است: «قرآن را از چهار نفر دریافت کنید: عبدالله بن مسعود، سالم، معاذ و ابی بن کعب» اما مسلم (۱۴۸/۷) و مجمع الزوائد (۵۲/۹ و ۳۱۱/۹) این نامها را از پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> نقل کرده‌اند: «از چهار نفر، ابن ام عبد، معاذ، ابی، سالم؛ تصمیم گرفتم که آن‌ها را در میان مردمان بفرستم همانطور که عیسی بن مریم حواریون را در میان بنی اسرائیل فرستاد.»

پس عمر به کدام یک از وصیت‌ها عمل کرد؟ به هیچ کدام! او با آن چهار نفر نیز مانند اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> درگیر شد و سخنرانی را نپذیرفت. (رد تدوین قرآن) گذشته از همه این‌ها، چرا حکومت جلوی انصار حافظ را که می‌خواستند قرآن را در یک نسخه بنویسند، گرفت؟ چرا به نسخه‌ی هیچ کس اعتماد نکرد؟ چرا خود نسخه‌ای را جمع‌آوری و منتشر نکرد؟

جواب این است: او نقشه‌ها و حساب و کتاب‌هایی در سر داشت که بر اساس آن لازم بود مردم در طول خلافت ابوبکر و خلافت خودش، قرآن رسمی نداشته باشند. همان طور که او هیچ نسخه‌ای را از احادیث نبوی جمع‌آوری نکرد و حتی روایت کردن آن‌ها را منع کرد!

عمر بن شبة در تاریخ مدینه می‌گوید: «انصار نزد عمر آمدند و گفتند قرآن را در یک مصحف جمع کرده‌ایم، عمر گفت: شما از آن اقوامی هستید که در

إعراب كلمات اشتباهاتی دارید و من می ترسم که قرآن را به اشتباه بیان کنید و قرآن آنان را نپذیرفت... عمر می گفت: کسی جز مردان قریش و نقیف، مصاحف ما را املا نمی کنند.»

عمر می خواست کاری کند که متن قرآن در برابر تغییرات او انعطاف پذیر باشد و در برابر یکی شدن آن مقاومت کرد تا نسخه موعودش را آماده کندا اما اجل مهلتش نداد!

### ۳. ۳. تحریم بحث علمی و سؤال از قرآن توسط خلیفه دوم

در در المتنور (۳۱۷/۶) آمده است که مردی از عمر درباره «فَاقِهٌةُ وَأَبَا» پرسید؛ عمر هنگامی که دید آنان چه می گویند، با تازیانه به طرفشان رفت؛ در روایتی آمده است که عمر گفت: «فَاقِهٌةُ» را که می دانیم، اما معنای «أَبَ» چیست؟ سپس گفت: ما از سخت گیری نهی شده‌ایم.

حاکم (۲۹۰/۲) در این باره می گوید: «[عمر گفت] دست از سرِ ما برداریدا ما به همی آن چه از سوی خداست ایمان داریم...»؛ و در صفحه‌ی (۵۱۴) کتابش بیان می کند که عمر عصایی را که در دستش بود، نکان داد و گفت: «به خدا قسم این تکلف و سخت گیری است.»

این دو حدیث، بنا به شرایط کتاب بخاری و مسلم، صحیح است و «أَبَ» به معنای علف است.

اما این در مقابل دردی که صبغت تعبیعی بصری کشید، ناچیز بود. او که از عمر درباره معنای «وَالذَّارِيَاتِ ذَرُواً» پرسید و گرفتار خشم عمر شد. عمر با یک دسته شاخه‌ی تازه‌ی نخل بر سر او کوفت و خون از سرش جاری شد، پس او را به زندان فرستاد و دستور داد زمانی که بهبود یافت او را بازگرداند، سپس دوباره به همان طریق او را زد.

فرمان داد لباس زنده‌ای بر او بپوشانند و او را بر شتری سوار کنند و به بصره ببرند و میان قبیله‌اش و قبایل دیگر بگرداند و بگویند: صبغت، جویای علم شد اما به بیراهه رفت، به چیزی پرداخت که به او مربوط نبود و بهتر بود از آن سؤال نشود. اطعم او منوع و بیت المال بر او حرام است. همنشینی و معامله با او قدغن است. اگر بیمار شد کسی حق ندارد به عیادتش برود و اگر مُرد، کسی نباید بر جنازه‌اش نماز بگزارد.

این مورد را به تفصیل در تدوین قرآن نویسنده، شرح داده شده است. عجیب‌تر این جاست که فقهای مذاهب تا کنون نیز از عمر حمایت و دفاع می‌کنند و فتوا می‌دهند که سؤال درباره تفسیر قرآن حرام است! اما خود نیز به این فتوا جامی عمل نمی‌پوشانند چرا که برای انجام آن، باید تمام کتاب‌های تفسیر خودشان را جمع کنند و بسوزانند! بر مفسران و طالبان علوم قرآنی حد جاری کنند! بر سرshan بکوبند تا خونشان جاری شود، سپس آن‌ها را سوار بر بار کامیون کنند و در شهرها و روستاهایشان بگردانند و... تا مردم را از شرshan آگاه شوند!!

### ۴.۳. انتخاب افراد نالایق برای جمع قرآن

عمر زید بن ثابت را - که طبق روایات، در زمان وفات رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> کم سن و سال بود - کاتب خود قرار داد؛ گرچه معروف است که او از انصار است اما در همان زمان، عبدالله مسعود به کاتب شدن او اعتراض کرد و گفت او یهودی است. در تاریخ مدینه (۱۰۰۶/۳) در این باره آمده است: «نzd رسول خدا هفتاد سوره‌ی قرآن را قرائت کردم و ایشان به من آفرین گفتند در حالی که آن کس که می‌خواهید من از قرائتش تبعیت کنم آن زمان هنوز از پدر کافرش به وجود نیامده بود... مرا چه به زید و قرائت او! من زمانی هفتاد سوره را از پیامبر آموختم که زید بن ثابت یهودی بود و دو موی بافته شده داشت.»

نسانی (۱۲۴/۸) و احمد (۳۹۸/۱) کلمه یهودی را از روایت حذف کرده‌اند و گفته‌اند: «در حالی که زید با دو موی تافتمنش، با بجه‌ها بود.»

حاکم (۲۲۸/۲) این روایت را این‌گونه نقل می‌کند: «پیامبر برایم هفتاد سوره‌ی قرآن را قرائت فرمود که آن‌ها را کاملاً به ذهن سپردم، پیش از آن که زید بن ثابت مسلمان شده باشد.»

این چنین به نظر می‌آید که مادر او از انصار و پدرش یهودی بوده است، چرا که هیچ نسب معقول دیگری در انصار برای او نیافتیم.

جالب این است که زید با این حسب و نسب (!) ادعا کرده است که به خاطر پافشاری‌های ابوبکر و عمر و عثمان بود که مسئولیت جمع آوری قرآن

را پذیرفت و این کار را علی رغم میلش انجام داد و در طول ربع قرن، چهار بار قرآن را جمع آوری کرد!

بخاری در صحیح (۲۱۰/۵) به نقل از زید می‌گوید: «ابوبکر بعد از کشته شدن بسیاری از مسلمانان در جنگ یمامه، به دنبال فرستاد، درحالی که عمر نزدش بود [به آنجا رفتم] ابوبکر گفت: عمر به نزدم آمده و گفته است در جنگ یمامه تعداد زیادی از مردم کشته شده‌اند و می‌ترسم قاریان در جنگ‌ها[ی دیگر] کشته شوند و بسیاری از آیات قرآن بدون آن که جمع شود از بین بروند؛ بنابراین نظرم اینست که تو قرآن را جمع کنی.

ابوبکر این‌گونه گفت و من به عمر گفتم: چگونه چنین کاری انجام دهم درحالی که خود پیامبر آن را انجام نداده است؟! عمر گفت: به خدا قسم این کار خیر است. عمر پیوسته به سراغم می‌آمد تا این که خداوند برای این کار به من شرح صدر عنایت کرد و با نظر عمر موافقت کرد.

زید بن ثابت می‌گوید: عمر نزد ابوبکر نشسته بود و سخن نمی‌گفت و ابوبکر گفت: تو مرد<sup>۱</sup> عاقلی هستی و ما به تو بدگمان نیستیم تو کاتب و حسی رسول خدا بودی پس کار قرآن را دنبال کن و آن راجمع کن. [زید گفت:] به خدا قسم اگر مرا مجبور به جابه‌جایی کوه‌ها می‌کردند سخت‌تر از دستور جمع آوری قرآن نبودا!!

---

۱. در روایت احمد (۱۸۸/۵) به جای مرد، کلمه جوان آمده است.

پس کار جمع آوری قرآن را در پیش گرفتم و آن را از روی ورق، استخوان شانه گوسفند یا شتر، چوب یهون خرما و حافظه‌ی مردم جمع کردم تا آن که دو آیه از سوره‌ی توبه را نزد خزیمه‌ی انصاری یافتم که نزد هیچ کس دیگر وجود نداشت: *لَئِذْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أُنْسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عِنْتُمْ حَرِصٌ عَلَيْكُمْ...*

زید، در توصیف تلاش‌هایش برای جمع قرآن، بسیار اغراق کرده است! تا آنجا که می‌گوید: من و عمر بر در مسجد نشستیم و از مسلمانان می‌خواستیم هرچه از قرآن دارند برای ما بیاورند!

در کنز العمال (۵۷۳/۲) آمده است: «زمانی که قاریان قرآن - در جنگ یمامه - کشته شدند، دلهزه‌ی از بین رفتن قرآن به جان ابوبکر افتاد، پس به عمر و زید بن ثابت گفت: بر در مسجد بنشینید و هر آیه‌ای از قرآن که با دو شاهد برایتان آورده شد، بنویسید...»

زهری در توجیه این کار، دلیل تراشی کرده و معتقد است در جنگ یمامه، تعداد زیادی از حافظان کشته شدند. این افراد قسمت‌هایی از قرآن را از بر بودند «که کسی جز آن‌ها، نمی‌دانست!» پس خلیفه تصمیم گرفت که به مسلمانان اعلام کند: خدا بیامرزد پدر و مادر هر کس را که آیه‌ای از قرآن دارد و آن را برای ما می‌آورد تا در مصحف بنویسیم!!

ابن شهاب می‌گوید: «به ما خبر رسیده است که آیات زیادی از قرآن نازل شده بود و کسانی که آن را می‌دانستند و حفظ کرده بودند، در جنگ یمامه

کشته شدند و کسی بعد از آن‌ها، از این آیات مطلع نشد و آن‌ها را نوشت.»

(کنز العمال: ۵۸۴/۲ به نقل از مصاحف ابن ابی داود)

پس دیگر مؤلفان نیز به تقلید از بخاری، روایت او و روایات دیگری از جانفشنانی‌های زید و بی‌توجهی مسلمانان را نقل کردند و در آن‌ها حرفی از اهل بیت<sup>ب</sup> و حافظان قرآن به میان نیامده است!

### ۳. ۵. عاقبت مصحف خلیفه‌ی دوم

در این روایت، زید به این سؤال پاسخ می‌گوید که حاصل این تلاش بی‌وقفه و کوشش چند ساله چه شد؟ چرا مسلمانان نسخه‌ای از آن قرآن را ندیدند؟ او گفت: «مصحف قرآن در نزد ابوبکر بود تا آن که فوت کرد، سپس در زمان حیات عمر در نزد او بود و پس از او نزد حفصه دختر عمر [نگهداری شد]» (صحیح بخاری: ۲۱۱/۵ و ۹۸/۶ و ۱۱۹/۸)

بله! این هم از افسانه‌ی جمع‌آوری قرآن توسط ابوبکر و عمر، این هم از نتیجه‌ی کارشان: نسخه‌ای که نزد حفصه پنهان شده بود! همان مصحفی که حفصه نپذیرفت آن را برای نسخه‌برداری به عثمان بدهد، تا آن که مروان پس از بازگشت از خاکسپاری حفصه، نسخه او را به دست آورد و از بین برد تا نگویند نسخه‌ی حفصه با دیگر نسخه‌ها فرق داشت!

بیا و بین که علمای بزرگشان چگونه کورکورانه و بدون فکر از آنان تجلیل می‌کنند. دکتر صبحی صالح در مباحث القرآن (۷۷) بیان می‌کند: «ابویکر جمع قرآن را تقریباً یکساله به پایان رساند، زیرا او پس از جنگ یمامه به زید دستور جمع آوری قرآن را داد و جمع قرآن بین جنگ یمامه و وفات ابویکر بوده است؛ هنگامی که به یاد می‌آوریم، چگونه این قرآن در این مدت کوتاه از روی ورق، چوب یهٔ خرما، صفحات نازک سنگ سفید، چوب جهاز شتر و پوست جمع آوری شد، ناگزیریم در برابر اراده‌ی راسخ صحابه‌ای که در راه خدا جان‌فشنایی کردند، سر تعظیم فرود آوریم و با این سخن علی بن ابی طالب علیه السلام هم صدا شویم که فرمود: «خدا ابویکر را بیامرزد، او اولین کسی بود که کتاب خدا - قرآن - را در یک جلد جمع آوری کرد.» (برهان ۲۳۹/۱؛ مصافح ابن داود ۵/۱۰) تاریخ، نام عمر را به عنوان صاحب این فکر به ثبت رسانده است، همان‌گونه که برای زید جایگاه رئیس اجرایی - جمع آوری قرآن - را رقم زده است...

دانة المعارف اسلامی (Encyclopedia Islam II, P ۱۱۳۰) شبهمای درباره‌ی این موضوع ایجاد کرده و می‌پرسد: آیا عثمان برای نگهداری مصحف، [از حفظه] سزاوارتر نبود؟ پاسخ این سوال منفی است، البته که حفظه برای این کار شایسته‌تر بود، زیرا عمر وصیت کرده بود که مصحف‌ها را به او بسپارند؛ به کسی که همسر پیامبر و مادر همهٔ مؤمنین بود.»

دیدی که آنان برای تمجید از ابوبکر ناچار شده‌اند حدیثی از زبان علی<sup>بَشَّابَه</sup>  
جعل کنند و در ادامه هم اشکالی پیش با افتاده‌ی از مستشرقان را مطرح می‌کنند  
و پاسخی بسیار سطحی می‌دهند و بروونده را می‌بنند!

خوشاب حال ابوبکر که فضیلت جمع‌آوری قرآن را کسب کرد و خوشاب به  
حال عمر که ایده‌ی آن را داد، و خوشاب حال زید فدکار و از جان گذشته  
که بارها آیاتی را گم کرد و خدا را شکر دوباره آن‌ها را یافت!!

مسلمانان! مبارکتان باشد! بالآخره پس از ربع قرن که دندان بر جگر  
گذاشتید قرآن‌تان جمع شد اما نزد مادرتان حفصه بنهان شده است!

اما واقعیت این نیست. واقعیت این است که سیوطی هم در اتقان (۱۹۴/۱)  
روایت می‌کند: «ابن اشته، در کتاب المصحف، با سندي صحيح از محمد بن  
سیرین نقل می‌کند که گفت: ابوبکر مرد درحالی که قرآن را جمع نکرد و عمر  
به قتل رسید درحالی که قرآن را جمع نکرد.» (همچنین ابن سعد: ۲۱۱ / ۳ و ۲۹۴)  
آن‌ها کوشیدند بگویند «قرآن را جمع نکردند» یعنی «آن را از حفظ  
نیودند!» همان‌طور که در انساب اشراف (۲۵۲۹، ۲۶۸۵) آمده است، روح می‌گوید:  
یعنی او آن را حفظ نکرده بود.

اما پر واضح که منظور ابن سیرین و دیگران از «جمع نکردن»، جمع نکردن  
در یک نسخه است، چون معروف بود که آن‌ها حافظ قرآن نیودند و نیازی به  
تصریح نبود!

### ۳. ۶ نظریه‌ی «احرف سبعه» عمر، در زمان عثمان مشکل ساز شد!

عمر، امت پیامبر ﷺ را بیست و پنج سال بدون قرآن رسمی رها کرد، در زمان ابوبکر، خودش و قسمتی از خلافت عثمان. او نه گذاشت نسخه‌ی علی ﷺ منتشر شود و نه حاضر شد از نسخه‌ی آن چهار نفری استفاده کند که به ادعای اهل سنت پیامبر ﷺ فرموده بود قرآن را از آنان بیاموزند. و نه اجازه داد انصار حافظ، قرآن را جمع کنند. او تنها به مسلمانان وعده داد که خود نسخه‌ای جمع خواهد کرد و به تمام بلاد اسلامی خواهد فرستاد، اما هیچ‌گاه این کار را نکرد! تنها کاری که انجام داد این بود که هرجه به نظرش از قرآن می‌آمد به زید دستور می‌داد تا در قرآن بنویسد و حاصل کار را پیش حفظه پنهان کردا!

در عین حال، عمر تمام قرائت‌ها را صحیح می‌شمرد، در نتیجه هر قاری فقط قرائت خود را صحیح می‌دانست تا این‌که مردم به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند و هر کدام طرف یک قرائت و قاری را گرفتند، پس کار بالا گرفت تا جایی که گروهی، گروه دیگر کافر خواند و چاره‌ای جز دست بردن به سلاح نیافتند! «از ابی قلابه نقل شده است، در زمان خلافت عثمان، هر استادی یک نوع قرائت را به شاگردش می‌آموخت. در نتیجه بچه‌ها با هم درگیر شدند تا آن‌که اختلافشان بالا گرفت و به استادیشان رسید تا جایی که هم‌دیگر را کافر دانستند.» (کنز العمال: ۲/۵۸۲)

این جا بود که علی عثیله برای حل اختلاف با پیش گذاشت، از مردم حجاز و عراق خواست تا به دولت فشار بیاورند که نسخه‌ی یکتاوی از قرآن را منتشر کند.

حذیفه بن یعنان، از مهم‌ترین اهرم‌های فشار بود. او که رهبری فتح ارمنستان را بر عهده داشت، به مدینه آمد تا از عثمان بخواهد که اختلافی که میان شکریانش بر سر قرائت قرآن اختاده بود، حل کند. عثمان نیز پذیرفت و گروهی به ریاست سعید بن عاص تشکیل داد. حذیفه کار گروه را پیگیری کرد و نسخه‌ی محمد پسر ابی بن کعب را گرفت و به سعید داد و به بصره رفت و با قدرتی که داشت نسخه تحریف شده ابو موسی اشعری را نیز ضبط کرد و به سعید سپرد، او تلاش کرد که نسخه‌ی حفصه و عبدالله مسعود را نیز به دست آورد، اما آن‌ها نسخه‌شان را به او ندادند.

حذیفه همکاری‌اش را با سعید، رئیس گروه ادامه داد، تا کار نوشتن قرآن با استفاده از نسخه‌ی علی عثیله به پایان رسید. سپس چندین نسخه از آن نوشته و به پیوست نامه‌ای از عثمان به بلاد اسلامی فرستادند، در نامه آمده بود: «[این قرآن] از زبان رسول خدا نوشته شد، زمانی که خدا آن را به جبرئیل وحی کرد و جبرئیل آن را به محمد وحی کرد و برایش فرو فرستاد.»

(تاریخ المدینه: ۹۹۷/۳)

عثمان اصلاً نگفت که در این نسخه از نسخه‌ی علی عثیله استفاده شده است و آن را نسخه‌ی عائشه خواند!

### ۳. ۷. جایگاه درخشنان حذیفه در جمع قرآن و نقش او در یکتاکردن نسخه‌ی قرآن

ذهبی در سیر اعلام النبلاء (۳۶۱/۲) می‌گوید: «حذیفه بن یمان که از صحابه‌ی بزرگ پیامبر بود و صاحب سر (راز دار) لقب داشت، می‌گوید: کسی از صحابه‌ی بر این راز آگاهی نیافت مگر آن که قسمتی از دینش را از دست داد تا قسمت دیگری را به دست آورد. [یعنی تقهی کرد] پرسیدند: حتی تو؟! گفت: به خدا قسم، حتی من!»

او منافقان را می‌شناخت، مخصوصاً آنانی که در شب عقبه، می‌خواستند پیامبر ﷺ را در راه بازگشت از جنگ تیوك به قتل برسانند.

احمد (۳۹۰/۵) می‌گوید: «بین حذیفه و یکی از توطنه‌گران عقبه، اختلافی وجود داشت؛ کسی از او پرسید: تو را به خدا قسم می‌دهم که بگویی افراد عقبه چند نفر بودند؟ مردم به او گفتند: وقتی از تو سؤال می‌شود، جواب بد! حذیفه گفت: به ما می‌گفتند آن‌ها چهارده نفرند... گفت: اگر تو هم جزء آن‌ها باشی... تعداد آن‌ها پانزده نفر است. به خدا شهادت می‌دهم که دوازده نفر از آن‌ها دشمن خدا و رسولش در دنیا و آخرت هستند.»

او از حواریون پیامبر و رازدار او بود؛ (بخاری: ۲۱۵/۴ و ۱۳۹/۷) پس از پیامبر ﷺ نیز او از شیعیان امام علی علیه السلام گردید. (کنز العمال: ۵۳۲/۱۳) او هیچ کار مهمی را جز به دستور علی علیه السلام نمی‌داد، این یعنی، علی علیه السلام کار یکی

کردن قرآن را غیر مستقیم مدیریت می کردند. عبدالله بن زیبر، این را به وضوح بیان کرده و در روایت زیر، علی<sup>ب</sup> - یا به احتمال ضعیف، حذیفه - را مذمت می کند که به عمر اصرار ورزید تا نسخه قرآن را یکی کند. پافشاری های در زمان عثمان به بار نشست.

«ابن زیبر می گوید:... در زمان امیر المؤمنین عمر، مردی دروغگو و حریص برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! مردم در قرائات اختلاف پیدا کرده‌اند. پس عمر خواست که مصاحف را جمع کند و آن را بر اساس یک قرائت قرار دهد، اما زخمی برداشت که باعث مرگش شد، سپس در زمان خلافت عثمان، همان مرد به پا خاست و این مطلب را به عثمان یادآوری کرد، در نتیجه عثمان آن را جمع کرد.» (تاریخ مدینه ۹۹۰/۳)

در تاریخ مدینه (۹۹۱/۳) به نقل از آنس بن مالک بیان شده است: «حذیفه بن یمان، در جنگ ارمنستان همراه اهل شام و در جنگ آذربایجان به همراه اهل عراق بود. او درحالی که از اختلاف این دو گروه درباره قرآن ناخشنود بود، به نزد عثمان آمد و گفت: ای خلیفه مسلمین! این امت را دریاب پیش از آن که به همان اختلافی گرفتار شوند که یهود و نصاری گرفتار آن شدند؛ پس عثمان دستور داد تا مصاحف را برای نسخه برداری نزد ما بفرستید ما آنها را پس خواهیم داد، بنابراین حفظه قرآن را به عثمان داد<sup>۱</sup> سپس عثمان به زید بن ثابت، عبدالله بن زیبر، سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن

۱. در واقع، حفظه آن را به عثمان نداده بود. (رجوع شود به صفحه ۱۰۴ همین کتاب)

هشام دستور داد قرآن را نسخه‌برداری کنند؛ آنان قرآن را در مصحف‌هایی نوشتمند. عثمان به آن سه قریشی گفت: زمانی که شما و زید بن ثابت در باره‌ی قسمتی از قرآن اختلاف نظر داشتید، آن را بر اساس نظر قریش بنویسید، زیرا که قرآن به زبان آنان نازل شده است. این گروه هم اطاعت کردند. هنگامی که کار نسخه‌برداری تمام شد، عثمان مصحف حفصه را به او بازگرداند و نسخه‌های نوشته شده را به اطراف و اکناف حکومت فرستاد و دستور داد هر قرآن دیگری غیر از آن وجود دارد، سوزانده شود.» (ر.ک تاریخ المدینه ۹۹۱/۳)

در تاریخ مدینه (۹۹۸/۳) بیان شده است: «مردی اجازه خواست تا وارد مجلس ابن مسعود شود، اجازه دهنده گفت: آن‌ها با [ابو موسی] اشعری نشسته‌اند [یعنی مشغولند، اجازه‌ی ورود نداد، اما می‌شنود که] حذیفه به آن‌ها گفت: اگر شما بخواهید، می‌توانید قرآن را بر اساس یک قرائت بیان کنید؛ من می‌ترسم بی‌توجهی و سستی که در میان اهل کتاب [نسبت به کتاب مقدسشان] اتفاق افتاد، گریبان‌گیر شما شود. ای ابو موسی! مردم یعنی از تو اطاعت می‌کنند. ابن مسعود! این مردم از تو تعیت می‌کنند. ابن مسعود گفت: اگر بدانم که کسی بهتر از من قرآن را حفظ است، هم اکنون جهاز شترم را بر آن می‌گذارم و به نزدش می‌روم.

[راوی] می‌گوید: مردم می‌دانند که حذیفه از کسانی بود که این کار را دنبال کرد تا قرآن را بر اساس یک قرائت جمع شد....

...[جالی دیگر آمده]: به خانه‌ی ابو موسی رفت، حذیفه بن یمان و عبدالله بن مسعود و ابو موسی اشعری بالای سکوی اتاق نشسته بودند؛ گفتم به خدا قسم این‌ها همان کسانی هستند که به دنبالشان بودم؛ تصمیم گرفتم نزد آنان به بالای سکو بروم؛ ولی بنده‌ای که در جلوی سکو بود مانع من شد، با او بحث کردم تا آن‌که اهل مجلس متوجه من شدند، به نزدشان رفتم و کنارشان نشستم؛ وقتی آنجا بودم، قرآنی نزدشان بود که عثمان برایشان فرستاده و به آن‌ها دستورداده بود که مصحف‌هایشان را بر اساس آن بنویسند. ابو موسی گفت: [مصحف من را با این مقایسه کنید و] مطالب اضافه‌ی مصحف را حذف نکنید اما هرجه کم دارد، به آن اضافه کنید. حذیفه گفت: با این کار که زحمت ما از بین می‌رود؟! به خدا قسم، در این شهر [کوفه] هیچ کس نیست که از قرائت این شیخ (یعنی ابن مسعود) تبعیت نکند، در یمن کسی نیست که از پیروی از قرائت ابو موسی سرباز زند. [یعنی اگر شما همکاری نکنید، این کار ممکن نیست]. پس حذیفه همان کسی بود که به عثمان پیشنهاد کرد، قرآن یکسانی رواج دهد.»

### ۳.۸ اعضای کارگروه تدوین مصحف در زمان عثمان

روایت شده است که عثمان چهار نفر را برای نوشتن قرآن معین کرد؛ سعید بن عاص و املاکننده قرآن، زید بن حارت کاتب قرآن و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن حارت بن هشام از اعضای گروه بودند. در صحیح بخاری (۱۵۶/۴) آمده است: «عثمان زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و عبد الرحمن بن حرث بن هشام را برای نسخه‌برداری مصاحف دعوت کرد و به سه مرد قریشی گفت: اگر شما و زید بن ثابت در عبارتی از قرآن اختلاف نظر پیدا کردید، آن را براساس زبان قریش بنویسد. زیرا قرآن به زبان ایشان نازل شده است، پس چنین کردند.» (هم‌جنین در بخاری: ۹۷/۶)

برخی روایات، افراد دیگری را نیز جزء این گروه نام برده‌اند: ابن شبه، در تاریخ مدینه (۹۹۳/۳) گفته است: «کنیر بن افلح که او نیز جزء گروه نسخه‌برداری قرآن بوده، برایم تعریف کرده است که هر زمان درباره‌ی عبارتی از قرآن اختلاف نظر داشتیم، نوشتن آن را به تأخیر می‌انداختیم. پرسیدم: چرا تأخیر؟ گفت: نمی‌دانم؛ محمد[بن سیرین] گفت: مطمئن نیستم که چرا، اما فکر می‌کنم به تأخیر می‌انداختند تا مطمئن شوند که آن قسمت مورد تردید، در نسخه‌ی کسی که با آخرین عرضه‌ی پیامبر بر جبرئیل مطابقت داده بود، به چه صورتی است، تا به همان شکل بنویسند.»

در تهذیب الکمال (۲۷۲/۲) به نقل از محمد بن سیرین بیان شده است که عثمان بن عفان دوازده نفر از مردان قریش و انصار را برای جمع قرآن دعوت کرد که ابی بن کعب<sup>۱</sup> و زید بن ثابت نیز جزء آنان بودند.» در نامه‌ی عثمان به شهرها، نام سه کاتب بیان شده و به وجود افرادی دیگر اشاره شده است. به نظر می‌رسد که اعضاء گروه نسخه‌برداری بیش از سه یا چهار نفر بوده‌اند. سعید بن عاص، ریس گروه، زید بن ثابت، برجسته‌ترین کاتب و حذیفه حلقه‌ی ارتباط میان صاحبان نسخه‌ها و کارگروه بود. او بود که قرآنی را برای نسخه‌برداری آورد که توجه عثمان را به خود جلب کرد، به طوری که از محسان این نسخه، در نامه‌اش به شهرها یاد می‌کند، این نسخه‌ای که توسط حذیفه آورده شد، همان نسخه‌ی علی<sup>علیه السلام</sup> بود هرچند عثمان آن را به عایشه منسوب کرد.

نامه‌ی عثمان برای بلاد، بهترین و محکم‌ترین دلیل بر این مطلب است که قرآن فعلی از روی نسخه‌ی علی<sup>علیه السلام</sup> نوشته شده است. در تاریخ مدینه آمده است: «عثمان بن عفان، نامه‌ای به شهرها فرستاد که در آن آمده بود: افرادی از شهرهای مختلف به نزد آمدند و قرآن را با هم خوانند و درباره‌ی آن اختلاف نظر شدیدی پیدا کردند، بعضی می‌گفتند ما براساس قرائت ابو درداء می‌خوانیم و گروهی می‌گفتند ما به قرائت عبدالله بن مسعود تلاوت می‌کنیم و برخی دیگر قرائت خود را به عبدالله بن قیس نسبت

۱. محمد، پسر ابی بن کعب مورد نظر بوده است، زیرا ابی در زمان عمر از دنیا رفت.

می دادند. زمانی که اختلاف آن‌ها را در قرآن دیدم، درحالی که از زمان رسول خدا چندان نگذشته است. دیدم اتفاق نامطلوبی است، دلیل از اختلاف امت در قرآن به درد آمد و ترسیدم اگر بقیه اصحاب پیامبر که قرآن را از ایشان آموخته و به ایشان عرضه کرده‌اند از دنیا بروند، مردم در دینشان هم اختلاف پیدا کنند. همان‌گونه که مسیحیان بعد از رفتن عیسی بن مریم از میان آن‌ها، درباره‌ی انجیل اختلاف پیدا کردند.

دوست داشتم که از این مشکل پیشگیری کنم؛ پس نامه‌ای به ام المؤمنین، عایشه نوشتم و از او خواستم که آن قرآنی را برایم بفرستد که از زبان پیامبر، در زمان وحی خدا به جبرئیل و وحی جبرئیل به محمد، نوشته شده بود و در پوست پیجیده شده و طراوت و تازگی آن حفظ شده بود. من به دلیل رسیدگی به کارهای مردم و قضاویت، فراغت لازم را نداشتم، پس به زید بن ثابت دستور دادم که سربرستی کار را بر عهده گیرد. زیرا زید کسی بود که بیش از همه‌ی ما قرآن در حفظ داشت. بنابراین افرادی از کاتیان و صاحب‌نظران مدینه را دعوت کردم که از جمله‌ی آن‌ها نافع بن طریف، عبدالله بن ولید خزاعی و عبدالرحمن بن ابی لبابة بودند. بنابراین به آن‌ها دستور دادم که از روی آن قرآن پیجیده در پوست، چهار نسخه بنویسند و در حفظ آن توجه و عنایت داشته باشند.» چنان‌که بیان خواهد شد، نسبت دادن این قرآن که توسط پیامبر ﷺ املا شده بود، به عایشه صحیح نیست و این قرآن را پیامبر ﷺ به حضرت علیؑ املا کرده بودند.



## فصل چهارم

### قرآنی که در دست ماست

۴. قرآنی که در دست ماست، با استفاده از نسخه‌ی علی علیه السلام نوشته شده است

از داستان بردازی حامیان خلافت برای نسبت دادن جمع قرآن به ابوبکر و عمر آگاه شدید، هر چند که نتیجه‌ی عمل آنان مصحفی بود که در نزد حفظه مخفی ماند. عثمان اصرار داشت آن را بگیرد و بسوزاند، گرچه حفظه تا زمان مرگ از دادن آن خودداری کرد و به نظر می‌رسد که آن نسخه با نسخه عثمان منافقاتی داشته است.

از زهری با روایتی که اهل سنت صحیح دانسته‌اند، چنین روایت شده است:

«سالم بن عبدالله به من خبر داده است که مروان کسی را نزد حفظه فرستاد و مصحف قرآنی که نوشته بود را خواست، ولی حفظه از دادن آن امتناع کرد و هنگامی که حفظه مرد و ما از خاکسپاری او بازگشتمیم، مروان به عبدالله بن عمر دستور اکید داد که آن مصحف را بایاورد. پس عبدالله بن عمر، مصحف حفظه را به مروان داد و مروان دستورداد که آن را پاره پاره کند. مروان گفت: می‌ترسم اگر زمانی طولانی بگذرد [و مصحف حفظه باقی باشد] مردم درباره‌ی قرآن فعلی شک کنند و بگویند که در قرآن چیزهایی بوده است که در این قرآن نوشته نشده است.» (کنز العمال: ۵۷۳/۲) به نقل از مصافح ابن داود.

هم‌چنین تاریخ مدینه: (۱۰۰۳/۳)

حتی اگر بپذیریم که حفظه این مصحف را به گروه نسخه‌برداری در زمان عثمان تحويل داد، می‌توان فهمید که از این قرآن نسخه‌برداری نشده است، زیرا قرائاتی که عمر به آن‌ها اعتقاد داشت، در قرآن فعلی به چشم نمی‌خورد. هم‌چنین این ادعا که عثمان از روی قرآن عایشه، نسخه‌برداری کرده است، صحیح نیست. زیرا که اگر چنین نبود باید در قرآن فعلی آیاتی که عایشه بر قرآنی بودن آن‌ها اصرار داشت، وجود داشته باشد.

در نهایت اگر با این ادعا همراه شویم و بپذیریم که بله! عثمان قرآن را از روی قرآن عایشه نوشت – نسخه‌ای که توسط پیامبر<sup>بَشَّابَه</sup> املا شده بود (۹۹۷/۳) – این یعنی تکذیب ادعای ابوبکر و عمر برای جمع آوری قرآن! زیرا

آنان معتقد بودند که در زمان پیامبر ﷺ هیچ مصحفی به طور کامل جمع نشده بود! اگر وجود مصحف عایشه را بذیریم، دیگر جایی برای طرح مسئله‌ی تجمعیق‌قرآن در زمان دو خلیفه‌ی اول و دوم و جانشانی آن‌ها و تحمل زحمات بر در مسجد برای جمع‌آوری قرآن، باقی نخواهد ماند! پس با فضیلت جمع‌آوری قرآن توسط ابوبکر و عمر و این همه روایت و سخن در این باره چه کنیم؟!!

محکم‌ترین دلیل بر این‌که قرآن ما، با استفاده از نسخه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته شده است، او صافی است که اهل‌سنّت در روایات صحیح‌شان برای مصحف عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب، ابو موسی اشعری و مصحف عمر و حفصه و زید بن ثابت نقل کرده‌اند؛ او صافی که در قرآن فعلی به جسم نمی‌خورد و در مقابل توصیفاتی را که روایات از مصحف علی علیه السلام و قرائت آن می‌کنند، می‌توان در قرآن موجود یافت.

قرائت مشهور زمان مانیز - قرائت عاصم - بر مبنای قرائت علی علیه السلام است چرا که ابن جبر در نهج الایمان (۲۷۴) از اهل‌سنّت به این اذعان دارد و ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب (۳۲۱/۱) می‌گوید: «عاصم، [قرآن را] بر ابو عبد‌الرحمن سلمی خواند و ابو عبد‌الرحمن گفت: تمام قرآن را بر علی بن ابی طالب خواندم، و می‌گویند فضیح‌ترین قرائت، قرائت عاصم است چرا که او از قرآن اصلی می‌خواند». والحمد لله...

## ۴. علی بیت دو نسخه از قرآن داشت

دانستیم که پس از وفات پیامبر صلوات الله علیه و آمين علی بیت به دستور ایشان قرآن را جمع و نزد مردم آورد، ولی سران حکومتی آن را پذیرفتند، پس حضرت آن را برداشتند و فرمودند: «به خدا قسم، دیگر آن را نخواهید دید، من فقط وظیفه داشتم، زمانی که آن را جمع کردم، شما را آگاه سازم تا آن را بخوانید.» (الكافی: ۶۳۲/۲) از اهل بیت بیت روایت شده است که نسخه ایام علی بیت نزد ماست و امام مهدی بیت آن را برای مردم خواهد آورد. (الكافی: ۶۳۲/۲؛ المسائل السرویه، شیخ مفید: ۸۱)

اهل سنت نیز در توصیف این نسخه روایاتی دارند، این جزوی در تسهیل (۶/۱) می‌گوید: «قرآن در زمان رسول خدا، در نسخه‌های مختلف و در حافظه‌ی مردم، پراکنده بود، زمانی که رسول درگذشت، علی در خانه‌اش نشست و آن را بر حسب ترتیب نزول مرتب کرد و اگر مصحف او یافت می‌شد، علم زیادی در آن بود، اما یافت نشد.» (ابن سعد: ۱۰۱/۲ق؛ استیعاب: ۹۷۴/۳؛ انساب الاشراف: ۵۸۷/۱؛ ومناقب آل ابی طالب: ۳۱۹/۱؛ کنز العمال: ۵۸۸/۲)

حضرت نسخه‌ی دیگری نیز داشت که قرآن در دست ما، براساس آن است. این قرآن در زمان عثمان، توسط حذیفه در اختیار گروه نسخه‌برداری قرار گرفت و بر اساس آن قرآن رسمی نوشته شد.

تفاوت میان این دو نسخه، فقط در ترتیب آیات است. تفاوتی که عامل مهمی در فهم قرآن و تفسیر آن است.

## فصل چهارم: قرآنی که در دست ماست

۱۳۷

این جاست که یکی دیگر از ابعاد سخن رسول خدا<sup>نه</sup> را در می‌یابی که فرمود: «عَلَىٰ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلَىٰ، لَنْ يَنْفَرَّقَا حَتَّىٰ يَرَدَا عَلَىٰ الْحَوْضِ، عَلَىٰ بَا الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ بَا عَلَىٰ اسْتَ، این دو هرگز از هم جدا نخواهد شد تا روزی که بر حوض [کوثر] بر من وارد شوند.»

(حاکم: ۱۲۴/۳) این روایت را صحیح شمرده است. هم‌چنین ذهبی آن را روایت می‌کند، ذهبی که تا مجبور نباشد، حدیثی در فضایل علی<sup>مشتبه</sup> نقل نمی‌کند! ر.ک. حق المبین (نویسنده: ۱۳۳)

# كتاب ناصر

رديف: نويسنده: سال وفات نويسنده: نام كتاب: محقق: موضوع: چاپ: سال چاپ: ناشر

قرآن كريم، كتاب الله تعالى

١. ابن أبي شيبة كوفي؛ ٢٣٥؛ المصنف؛ تحقيق وتعليق : سعيد اللحام؛ منابع حديث  
سنی - عام: اول؛ ١٤٠٩ - ١٩٨٩؛ دار الفكر - بيروت - لبنان.
٢. ابن أبي طالب على؛ ٤٠؛ نهج البلاغة؛ شرح : الشيخ محمد عبده؛ منابع حديث  
شيعه - فقه: اول؛ ١٤١٢ - ١٣٧٠ ش؛ دار الذخائر - قم - ايران
٣. ابن أثير؛ ٦٣٠؛ أسد الغابة؛ مهم ترین منابع رجال سنی؛ دار الكتاب العربي -  
بيروت - لبنان
٤. ابن أعتم الكوفي، أحمد؛ ٣١٤؛ كتاب الفتوح؛ على شيری؛ منابع سیرہ یسامبر  
وائمه؛ چاپ اول؛ ١٤١١؛ دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع.
٥. ابن جبر؛ ق ٧؛ نهج الایمان؛ سید احمد حسینی؛ منابع سیرہ یسامبر وائمه؛ چاپ  
اول؛ ١٤١٨؛ مجتمع امام هادی علیہ السلام - مشهد.

٦. ابن حجر؛ ٨٥٢؛ تهذيب التهذيب؛ مهم ترین منابع رجال سنی؛ چاپ : اول؛ ١٤٠٤ - ١٩٨٤ م؛ دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان
٧. ابن حجر؛ ٨٥٢؛ فتح الباری؛ منابع حدیث سنی - فقه؛ دوم؛ دار المعرفة - بيروت - Lebanon
٨. ابن حجر؛ ٨٥٢؛ لسان المیزان؛ منابع رجال حدیث سنی؛ چاپ دوم؛ ١٣٩٠ - ١٩٧١ م؛ مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بيروت - Lebanon
٩. ابن حنبل، احمد؛ ٢٤١؛ مستند احمد؛ منابع حدیث سنی - فقه؛ دار صادر - بيروت - Lebanon مستند احمد.
١٠. ابن سعد، محمد؛ ٢٣٠؛ الطبقات الكبرى؛ مهم ترین منابع رجال سنی؛ دار صادر - Lebanon
١١. ابن شهر آشوب؛ ٥٨٨؛ مناقب آل أبي طالب؛ لجنة من أساتذة النجف الأشرف؛ منابع حدیث شیعه - عام؛ ١٣٧٦ - ١٩٥٦ م؛ مطبعة العیدرية - نجف - عراق
١٢. ابن عبد البر؛ ٤٦٣؛ التمهید؛ مصطفی بن أحمد العلوی، محمد عبد الكبير  
الکرى؛ منابع حدیث سنی؛ ١٣٨٧؛ وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية.
١٣. ابن عبد البر؛ ٤٦٣؛ الاستیعاب؛ على محمد الجزاوى؛ منابع حدیث سنی - عام؛ اوّل؛ ١٤١٢؛ دار الجیل
١٤. ابن عساکر؛ ٥٧١؛ تاريخ مدينة دمشق؛ على شیری؛ مهم ترین منابع رجال سنی؛ ١٤١٥؛ دار الفكر - بيروت - Lebanon
١٥. ابن قدامة، عبد الله؛ ٦٢٠؛ المغنى؛ فقه حنبلی؛ جدید - افست؛ دار الكتاب العربي - Lebanon
١٦. ابن ماجة، محمد بن یزید القزوینی؛ ٢٧٣؛ سنن ابن ماجة؛ محمد فؤاد عبد الباقی؛ منابع حدیث سنی - فقه؛ دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.

١٧. بحراني؛ ١١٨٦؛ العدائق الناظرة؛ فقه شیعه بعد از قرن هشتم؛ مؤسسه النشر الاسلامي التابعة لجامعة المدرسين بقم المشرفة.
١٨. بخاري، ٢٥٦؛ التاريخ الكبير؛ منابع رجال حديث سنى؛ المكتبة الإسلامية - ديار بكر - تركيه
١٩. بخاري؛ ٢٥٦؛ صحيح البخاري؛ منابع حديث سنى - فقه: ١٤٠١ : دار الفكر - لبنان
٢٠. بلاذري؛ ٢٧٩؛ انساب الأشراف؛ تحقيق وتعليق : الشيخ محمد باقر الحمودي؛ منابع انساب و معاجم مختلف؛ اوّل: ١٣٩٤ - ١٩٧٤ م؛ مؤسسة الأعلمى - بيروت - لبنان
٢١. بيهقي؛ ٤٥٨؛ السنن الكبرى؛ منابع حديث سنى - فقه: دار الفكر - بيروت - لبنان
٢٢. ترمذى؛ ٢٧٩؛ سنن الترمذى؛ تحقيق وتصحيح : عبد الرحمن محمد عثمان؛ منابع حديث سنى - فقه: دوم: ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م؛ دار الفكر - بيروت - لبنان
٢٣. حاكم نيسابوري؛ ٤٠٥؛ المستدرک؛ يوسف عبد الرحمن المرعشلى؛ منابع حديث سنى - فقه.
٢٤. حُر عاملی؛ ١١٠٤؛ وسائل الشيعة (آل البيت)؛ محمد رضا الجلالی؛ منابع حديث شیعه - فقه: دوم؛ ١٤١٤؛ مؤسسه آل البيت لإحياء التراث - ایران.
٢٥. حسين يعقوب، أحمد؛ معاصر؛ نظرية عدالة الصحابة؛ مؤسسة الفجر - لندن.
٢٦. حلی؛ ٦٧٦؛ المعتبر؛ فقه شیعه تأقرن هشتم؛ ١٣٦٤ ش؛ مؤسسه سید الشهداء شیعه - قم.
٢٧. حوزی؛ ١١١٢؛ تفسیر نور الثقلین؛ تصحیح وتعليق : سید هاشم رسولی محلاتی؛ مصادر تفسیر شیعه؛ جاپ جهارم؛ ١٤١٢ - ١٣٧٠ ش؛ مؤسسه إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع - قم.

٢٨. دارمي، عبد الله بن بهرام؛ ٢٥٥؛ سنن الدارمي؛ منابع حديث سنى - فقه؛ ١٣٤٩.
٢٩. ذهبي؛ ٧٤٨؛ تذكرة الحفاظ؛ مهم ترين مصادر رجال سنى؛ دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان.
٣٠. ذهبي؛ ٧٤٨؛ سير أعلام النبلاء؛ بشار عواد معروف، محبي هلال السرحان؛ مهم - ترين منابع رجال سنى؛ نهم؛ ١٤١٣ - ١٩٩٣ م؛ مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان.
٣١. ذهبي؛ ٧٤٨؛ ميزان الاعتدال؛ على محمد بجاوى؛ منابع رجال حديث سنى؛ جاب اول؛ ١٣٨٢ - ١٩٦٣ م؛ دار المعرفة للطباعة والنشر - بيروت - لبنان.
٣٢. رازى؛ ٦٠٦؛ تفسير رازى؛ مصادر تفسير سنى؛ جاب سوم.
٣٣. رازى؛ ٣٢٧؛ الجرح والتعديل؛ مهم ترين مصادر رجال سنى؛ جاب اول؛ ١٣٧١ - ١٩٥٢ م؛ دار إحياء التراث العربي - بيروت
٣٤. زركشى؛ ٧٩٤؛ البرهان؛ محمد أبو الفضل إبراهيم؛ جاب اول؛ ١٣٧٦ - ١٩٥٧ م؛ دار إحياء الكتب العربية، عيسى البانى الحلبي وشركاء
٣٥. سجستانى، ابن أشعut؛ ٢٧٥؛ سنن أبي داود؛ تحقيق وتعليق : سعيد محمد اللحام؛ منابع حديث سنى - فقه؛ اول؛ ١٤١٠ - ١٩٩٠ م؛ دار الفكر - بيروت - لبنان.
٣٦. سرخسى؛ ٤٨٣؛ المبسوط؛ فقه المذهب الحنفى؛ ١٤٠٦ - ١٩٨٦ م؛ دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
٣٧. سيوطي، جلال الدين؛ ٩١١؛ الدر المنثور؛ منابع تفسير سنى؛ دار المعرفة - بيروت - لبنان.
٣٨. سيوطي، جلال الدين؛ ٩١١؛ الإتقان في علوم القرآن؛ سعيد المندوب؛ مصادر تفسير سنى؛ جاب اول ١٤١٦ - ١٩٩٦ م؛ دار الفكر.
٣٩. شافعى؛ ٢٠٤؛ اختلاف الحديث؛ منابع حديث سنى - فقه

٤٠. شافعی؛ ٢٠٤؛ كتاب الأم؛ فقه المذهب الشافعی؛ چاپ: دوم؛ ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م؛ دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع
٤١. صفار، محمد بن الحسن؛ بصائر الدرجات؛ ٢٩٠؛ ق: حاج میرزا حسن کوچه باگی؛ منابع حدیث شیعه - الفقه؛ ١٤٠٤ - ١٢٦٢ ش؛ منشورات الأعلمی - تهران.
٤٢. طبری، محمد بن جریر (سنی)؛ ٣١٠؛ جامع البیان فی تأویل القرآن (تفسیر الطبری)؛ أحمد محمد شاکر؛ تفسیر- سنی؛ اول؛ ١٤٠٢ هـ - ٢٠٠٠ م؛ المکتبة الشاملة از مؤسسه الرسالۃ.
٤٣. طوسی؛ ٤٦٠؛ تهذیب الأحكام؛ سید حسن الموسوی الخرسان؛ منابع حدیث شیعه - فقه؛ سوم؛ ١٣٦٤ ش؛ دار الكتب الإسلامية - تهران.
٤٤. عیاشی، محمد بن مسعود؛ ٣٢٠؛ تفسیر عیاشی؛ سید هاشم رسولی محلاتی؛ مصادر تفسیر شیعه؛ المکتبة العلمیة الإسلامية - تهران.
٤٥. غناظی الكلبی، ابن جزی؛ ٧٤١؛ تسهیل لعلوم التنزیل؛ منابع تفسیر سنی؛ چاپ چهارم؛ ١٤٠٣ - ١٩٨٣؛ دار الكتاب العربي.
٤٦. قمی، علی بن ابراهیم؛ ٣٢٩؛ تفسیر القمی؛ تصحیح وتعليق وتقديم : سید طیب موسوی جزائری؛ منابع تفسیر شیعه؛ ١٣٨٧.
٤٧. کلینی؛ ٣٢٩؛ الکافی؛ ج ٢؛ تصحیح وتعليق : علی اکبر غفاری؛ منابع حدیث شیعه - فقه؛ چهارم؛ ١٣٦٥ ش؛ دار الكتب الإسلامية - تهران - ایران.
٤٨. کلینی؛ ٣٢٩؛ الکافی؛ ج ٨؛ تصحیح وتعليق : علی اکبر غفاری؛ منابع حدیث شیعه - فقه؛ چهارم؛ ١٣٦٢ ش؛ دار الكتب الإسلامية - تهران - ایران.
٤٩. کلینی؛ ٣٢٩؛ الکافی؛ ج ١؛ تصحیح وتعليق : علی اکبر غفاری؛ منابع حدیث شیعه - فقه؛ پنجم؛ ١٣٦٣ ش؛ دار الكتب الإسلامية - تهران - ایران.

- .٥٠ كوراني عاملی، على؛ معاصر الحق البین فی معرفة المقصومین بیشلا؛ منابع عقائد شیعه چاپ دوم؛ ١٤٢٣ - ٢٠٠٣ م دارالهادی - للطباعة والنشر.
- .٥١ كوراني عاملی، على؛ معاصر؛ ألف سؤال وإشكال؛ منابع عقاید شیعه؛ اول؛ ١٤٢٤ - ٢٠٠٤ دارالهادی.
- .٥٢ كوراني عاملی، على؛ معاصر؛ جواهر التاريخ؛ منابع سیره بیامبر و آئمہ؛ اول؛ .١٤٢٦
- .٥٣ مالک، : ١٧٩؛ المدونة الکبری؛ فقه المذهب المالکی؛ دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان.
- .٥٤ مالک؛ ١٧٩؛ كتاب الموطأ؛ محمد فؤاد عبد الباقي؛ فقه مذهب مالکی؛ ١٤٠٦ - ١٩٨٥ م؛ دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان.
- .٥٥ منقى هندي؛ ١٧٥؛ کنز العمال؛ ضبط وتفسیر : الشیخ بکرى حیانی / تصحیح وفهرسة : الشیخ صفوۃ السقا؛ منابع حدیث سنی - عام؛ ١٤٠٩ - مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان
- .٥٦ مجلسی، علامه؛ ١١١؛ بحار الأنوار؛ سید هدایة الله مسترحمی؛ منابع حدیث شیعه - عام؛ دوم؛ ١٤٠٣ - ١٩٨٢ م؛ مؤسسة الوفاء - بيروت - لبنان.
- .٥٧ مزی؛ ٧٣٢؛ تهذیب الکمال؛ تحقیق وضبط وتعليق : بشار عواد معروف؛ مهمترین منابع رجال سنی؛ اول؛ ١٤١٢ - ١٩٩٢ م؛ مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان.
- .٥٨ مسلم نیشابوری؛ ٢٦١؛ صحیح مسلم؛ منابع حدیث سنی - فقه؛ دار الفکر - لبنان.
- .٥٩ مصری، ابن نجم؛ ٩٧٠؛ البحر الرائق؛ شیخ ذکریا عصیرات؛ فقه المذهب الحنفی چاپ اول؛ ١٤١٨ - ١٩٩٧ م؛ منشورات محمد علی بیضون - دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان.

- .٦٠. مفید؛ ٤١٣؛ المسائل السروية؛ صاحب عبد الحميد؛ فقه الشیعہ الى القرن الثامن؛ جاب دوم؛ ١٤١٤ - ١٩٩٣ م؛ دار المفید للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- .٦١. مفید؛ ٤١٣؛ الأمالی؛ حسين استاد ولی، علی اکبر غفاری؛ مصادر حدیث شیعه:- عام جاب دوم ١٤١٤ - ١٩٩٣ م دار المفید للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- .٦٢. نسائی؛ ٣٠٣؛ سنن النسائی؛ منابع حدیث سنی - فقه: اول؛ ١٣٤٨ : دار الفكر - لبنان.
- .٦٣. نمری، عمر ابن شیة؛ ٢٦٢؛ تاریخ المدینة؛ فہیم محمد شلتوت؛ مصادر تاریخ؛ ١٤١٠ - ١٣٦٨ ش؛ دار الفكر - قم - ایران.
- .٦٤. نووی، محیی الدین؛ ٦٧٦؛ المجموع؛ فقه شافعی.
- .٦٥. نووی؛ ٦٧٦؛ شرح مسلم؛ منابع حدیث سنی - فقه؛ ١٤٠٧ ق - ١٩٨٧ م؛ دار الكتاب العربي - بيروت - لبنان.
- .٦٦. واقدی؛ ٢٠٧؛ فتوح الشام؛ منابع تاریخ؛ دار الجیل
- .٦٧. هیشی؛ ٨٠٧؛ مجمع الزوائد؛ منابع حدیث سنی - فقه؛ ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م؛ دار الكتاب العلمیة - بيروت - لبنان.



پیامبر ﷺ فرمود:

«عَلَيْ مَعِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلَيْ، لَمْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَيْ الْجَوْضِ»

علی با قرآن است و قرآن با علی است

این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا روزی که نزد حوض [کوثر] بر من وارد شوند.

(مستدرک حاکم: ۱۲۴/۳)